ترجمه

فرحة الغري

في تعيين قبر

امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام

في النجف

تأليف

النقيب غياث الدين السيد عبد الكريم بن طاووس

المتوفى سنة ٦٩٣ هـ

منشورات الرضي

قم — ايران

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه فرحه الغری

نویسنده:

علامه مجلسی محمدباقربن محمدتقی

ناشر چاپی:

میراث مکتوب

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه فرحه الغری

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن‌طاوس، عبدالکریم‌بن احمد، ق۶۹۳ - ۶۴۸

عنوان قراردادی : [فرحه الغری فی تعیین قبر امیرالمومنین علی علیه‌السلام. فارسی]

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه فرحه الغری/ از محمدباقر مجلسی(ره)؛ پژوهش جویا جهانبخش

مشخصات نشر : تهران: مرکز نشریات مکتوب، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ص ۲۲۹

فروست : (میراث مکتوب؛ ۸۹. تاریخ و جغرافیا۱۲)

شابک : ۹۶۴-۶۷۸۱-۵۲-۷ ؛ ۹۶۴-۶۷۸۱-۵۲-۷

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : ص.ع. لاتینی‌شده:Mohammad Baqer Majlesi: Tarjame -ye Farhat al-gari.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۲۳] - ۲۲۹

عنوان دیگر : فرحه الغری

عنوان دیگر : فرحه الغری فی تعیین قبر امیرالمومنین علی علیه‌السلام. فارسی

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- آرامگاه

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ق۷

شناسه افزوده : جهانبخش، جویا، . - ۱۳۵۶

شناسه افزوده : مرکز نشر میراث مکتوب

رده بندی کنگره : BP۳۷/۳۶/الف۲ف۴۰۴۱ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۱۹۹۰۳

پیشگفتار پژوهنده

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ
صلّی اللّه علی محمّد رسوله و علی آله و علی من دعا بدعوته إلی یوم الدّین

- تمهید

«ذکر علیّ عبادهٔ»

«۱» در میان نگارشهای اسلامی، خواه شیعی و خواه سنّی، آنچه در باره فضل و فضیلت و زندگانی سرور یگانه‌پرستان، امیر باورداران و پیشوای پرهیزگاران، علی بن أبی طالب- سلام اللّه علیهما-، به قلم آمده، از شمار بیرون است و در محدوده پندار

نمی گنجد.

جای هیچ شگفتی نیست؛ زیرا که امیر مؤمنان- صلوات اللَّه و سلامه علیه- به گواهی خرد و کتاب و سنّت و تاریخ، گرامی‌ترین مردمان، پس از رسول خدا- صلّی اللَّه علیه و آله- بود و پس از پیامبر- صلّی اللَّه علیه و آله- چکاد زهد و عبادت و دانش و بصیرت او را بود. «۲»

---

(۱) حدیث شریف نبوی است. نگر: فضائل الخمسهٔ، ج ۲، ص ۱۳۱.

(۲) در این باره، نمونه را، نگر: منهاج الکرامهٔ، تحقیق: عبد الرّحیم مبارک، صص ۱۱۳- ۱۷۵.

آن اندازه شیعه و سنّی در این باره قلم زده‌اند که تنها برشمردن نام مآخذ این بحث در عهده مجلّدات متعدّدی خواهد بود.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۰

مسلمانان- بویژه شیعیان-، از دور زمان، در گردآوری سخنان آن بزرگوار و ضبط تاریخ ایشان کوشیدند و در باره گوشه‌هائی از سرگذشت و رفتار و گفتار امیر مؤمنان- صلوات اللَّه علیه- کتابها و رساله‌ها پدید آوردند؛ و در این میان همه به ناتوانی خویش در گزارد حقّ آن حق‌گزار شریعت مصطفوی خستو بودند.

جاحظ از استادش، ابو اسحاق نظّام، نقل می‌کرد که «علیّ بن أبی طالب- علیه السّلام- محنهٔ علی المتکلّم: إن وفّاه حقّه غلا، و إن بخسه حقّه أساء» (سخن گفتن در باره علیّ بن أبی طالب- علیهما السّلام- مایه گرفتاری غریبی است؛ اگر گوینده در باره او سنگ تمام بگذارد، به غلوّ می‌افتد، و اگر حقّ او را کم گیرد، بی‌ادبی کرده باشد)؛ و متنبّی، چکامه‌پرداز چیره‌دست تازی‌زبان، عذرنامه خاموشان را این گونه شکوهمند به نظم می‌کشید که:

و ترکت مدحی للوصیّ تعمّداإذ کان فضلا مستطیلا شاملا

و إذا استطال الشّیء قام بنفسهو صفات ضوء الشّمس تذهب باطلا (من از ذکر مدایح وصیّ پیامبر- صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم-، بعمد خاموش نشسته‌ام؛ چه، نمی‌توان جهانی را در بیانی گنجانید.

آن عظمت که به ذات خویش قائم است، نیازی به مدح ندارد؛ آیا بیهوده نیست معرّفی آفتاب عالمتاب؟) «۳» با این همه دشواری، دانایان نخواستند و نتوانستند از گفتن و نوشتن در باره آن حقیقت محتشم و آن عظمت بی‌بدیل بازایستند؛ و نخواهند خواست و توانست.

رویه‌ها و سویه‌های گوناگون و بیشمار وجود تابناک پیشوای پارسایان و گوناگونیهای حیات فروغمند مردی که همه عمر و توان خود را در برفرازیدن پرچم حقیقت و دین خداوند نثار کرد، به همه ارباب دانش و قلم مجال می‌داد که در باره او بگویند و بنگارند و بسرایند.

کارنامه زندگانی امیر مؤمنان- علیه السّلام- پربارتر از آن بود که هیچ فقیه و متکلّم و محدّث و مفسّر و مورّخ و شاعر و عارف و اندیشه‌ور را در جستجویش ناکام و بی‌بهره و تهیدست بازراند.

همه آنچه به او پیوند می‌یافت، در چارچوب نگرش الهی، ارجمند و بررسیدنی بود؛

---

(۳) نگر: کلام جاودانه، محمّد رضا حکیمی، بخش یکم.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱

و در هر حوزه از معرفت، معنی‌دار و معنی‌آفرین.

و او و تاریخ او با شهادتش در بیست و سوم رمضان سال چهلم هجری پایان نیافتند؛ بلکه شهادت امیر مؤمنان- علیه السّلام- عنوان

برگ تازه‌ای از تاریخ اسلام و آغاز مجال جدیدی برای درگیری اسلام و کفر، ایمان و نفاق، صلاح و فساد شد.

چگونگی خاکسپاری بزرگترین شخصیّت اسلام، پس از پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله-، و تعیین خاکجای او، یکی از پرسشهائی بود که تاریخ این روزگار پرآشوب پیش روی مسلمانان تصویر می‌کرد. پنهانی بودن خاکسپاری امیر مؤمنان- علیه السّلام- و پنهان بودن مرقد پاک ایشان تا سالها، اذهانی را به جستجو و زبانهائی را به سخن درآورد و در میان نظرها و سخنها اختلافهائی روی نمود.

این اختلاف نظرها امروز، جز با نگاهی تاریخ پژوهانه، درخور اعتنا نیستند، ولی در زمان خود پرسمانی جدّی را سامان می‌داده‌اند.

از همین رو، این پرسمان مورد توجّه دانشوران متشیّع قرار گرفت و در این باب نگارشهای مستقلّی فراهم ساختند.

ابو الحسین محمّد بن علیّ بن فضل بن تمام الدهقان الکوفی، از مشایخ ابی محمّد هارون بن موسی تلّعکبری، و ابو جعفر محمّد بن مکران بن حمدان الرازی که باشنده کوفه بوده، هر دو در سده چهارم هجری می‌زیستند و در میان آثارشان به کتاب موضع قبر أمیر المؤمنین (ع) بازمی‌خوریم. «۴»

سیّد أبو عبد اللّه محمّد بن علیّ بن الحسن بن عبد الرّحمن الحسینی، صاحب فضل الکوفهٔ، هم کتابی در این باب داشته که بر اسانید و روایاتی در باره معجزات و کرامات خاکجای پاک امیر مؤمنان- علیه السّلام- در نجف اشرف مشتمل بوده و سیّد رضی الدّین علیّ بن طاوس در إقبال الاعمال آن را یاد کرده است. «۵»

پس از اینها به سیّد عبد الکریم بن طاوس می‌رسیم که فرحهٔ الغری را در این موضوع تألیف نموده، اثر او مورد اقبال و عنایت عالمان و دانشوران شیعه قرار گرفته و علّامه محمّد باقر مجلسی آن را- با قدری تلخیص- به فارسی ترجمه نموده است- رضوان اللّه علیهم أجمعین.

---

(۴) نگر: الذّریعهٔ: ج ۱۶، ص ۱۶۰

(۵) نگر: همان، همان ج، ص ۱۵۹.

از عبارات ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیلمی در إرشاد القلوب و جمال الدّین أحمد بن عنبهٔ در عمدهٔ الطّالب پیداست که بحث محلّ تربت مقدّس امیر مؤمنان- علیه الصّلاهٔ و السّلام- در آن روزگاران بحثی زنده بوده است که اینان در باب رفع شبهه‌ها به تفصیل پرداخته‌اند (نگر: الغارات، ج ۲، صص ۸۸۱- ۸۸۴)

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲

- نویسنده فرحهٔ الغری «۶»

نویسنده فرحهٔ الغری، «غیاث الدّین عبد الکریم بن جمال الدّین احمد بن سعد الدّین أبی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن محمّد بن طاوس الحسنی العلوی» است.

وی در شعبان سال ۶۴۷ ه در حائر حسینی (کربلای معلّا) زاده شد. در موطن پدران بزرگوارش، حلّه، بالید. بیشترینه دانش‌اندوزی‌اش در بغداد بود.

سیّد عبد الکریم بن طاوس از خاندانی بلند آوازه و علم پرورست. بنو طاوس خاندانی بزرگ و باشنده حلّه بودند و به خاطر جدّ اعلاشان، أبو عبد اللّه محمّد بن اسحاق، بدین لقب خوانده می‌شوند. چه، محمّد بن اسحاق را چهره‌ای زیبا و منظری نیکو بود، ولی پاهایش با جمال هیأت او تناسبی نداشتند؛ از این رو، او را «طاوس» لقب داده بودند.

نسب این خاندان به امام حسن بن علی- علیهما السّلام- می‌رسد. ترتیب این تبار، از محمّد بن اسحاق، ملقّب به طاوس، چنین است: محمّد بن اسحاق بن الحسن بن محمّد بن سلیمان بن داود بن الحسن المثنّی، ابن الحسن السبط، ابن علی بن أبی طالب (علیهم

السّلام).

نیای ایشان داود، برادر رضاعی امام جعفر صادق- علیه السّلام- بوده، از جانب مادرش، امّ خالد بربریّه، که «دعای امّ داود» به وی منتسب است- چنان که سیّد علی بن طاوس در إقبال الأعمال بدان تصریح نموده.

این خاندان، در بدایت امر، در سورا بودند. سپس به بغداد و حلّه رفتند. ابو عبد اللّه محمّد بن اسحاق، ملقّب به طاوس (که احتمالا در آغازه‌های سده چهارم هجری می‌زیسته)، از نخستین کسانی بود که مقام نقابت را در سورا بر عهده داشتند. در خاندان او، سیّد رضی الدّین علی، عمّ صاحب فرحة الغری، بیش از دیگران در جهان تشیّع آوازه یافت و هر گاه از «ابن طاوس» یا «سیّد بن طاوس»، بی‌هیچ قید و نشانه دیگر سخن می‌رود، معمولا مراد این دانشمند بلندپایه است.

باری، سیّد عبد الکریم بر دانشوران بزرگی دانش آموخت. شماری از آنان‌اند:

پدرش، شریف نقیب جلال الدّین احمد، و عمّش، شریف نقیب رضی الدّین، و محقّق

---

(۶) در نگارش این نقد حال، از این مآخذ بهره‌ور بوده‌ام:

فرحة الغری، منشورات الرّضی، قم، بی‌تا، صص ۳- ۷؛ و: فرحة الغری، تحقیق: السّیّد تحسین آل شبیب الموسوی، مرکز الغدیر للدّراسات الإسلامیة، ج ۱: ۱۴۱۹ ه- ۱۹۹۸ م.، صص ۱۹- ۲۵؛ و: کتابخانه ابن طاوس، صص ۱۹- ۳۹؛ و: دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، مقاله «ابن طاوس»؛ و: الذّریعة، ج ۱۴، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۳

حلّی، صاحب شرائع الإسلام، و پور عمّ محقّق، شیخ نجیب الدّین یحیی بن سعید، و خواجه نصیر الدّین طوسی، و شیخ میثم بحرانی، شارح نهج البلاغة، و قاضی عبد الحمید زکریّا بن محمود القزوینی، صاحب عجائب المخلوقات، و سیّد عبد الحمید بن فخّار.

از شاگردانش، شیخ حسن بن داود حلّی، صاحب رجال و شیخ عبد الصّمد بن احمد بن ابی الجیش الحنبلی و شیخ علی بن الحسین بن حماد اللّیثی، یاد کردنی‌اند.

سیّد عبد الکریم بن طاوس، دانشمندی جامع الأطراف بوده است. او را شاعر و منشی و ادیب، و حافظ سیر و احادیث و اخبار و حکایات و اشعار خوانده‌اند و گفته‌اند پیشوایان دانش و بزرگان عصر در خانه این عالم فقیه محقّق گرد می‌آمده‌اند.

حسن بن داود حلّی وصفی در باره وی می‌آورد که از یکسو نشان‌دهنده بلندی پایگاه سیّد در نظر این رجال‌نویس معاصر و آشنای او، و از دیگر سو نماینده گستره آگاهیها و مراتب علمی و عملی این دانشمند سترگ است:

«سیّدنا الإمام المعظّم، غیاث الدّین النّسّابة النّحویّ، العروضیّ، الزّاهد، العابد، أبو المظفّر- قدّس سرّه-، انتهت رئاسة السّادات و ذوی النّوامیس إلیه، و کان أوحد زمانه».

حسن بن داود، گزارشهای باریک جزئی‌نگرانه و مغتنمی از حیات این نادره زمان و اعجوبه دهر به دست می‌دهد که خواندنی است:

«از روزگاری که هر دو کودکانی خرد بودیم تا زمانی که درگذشت، قرین او بودم. چه پیش از او و چه پس از او، ندیدم کسی را که در خوی و روش پسندیده و شیرینی آمیزگاری، ثانی او باشد، یا در هوشمندی و قوّت حافظه همتای وی به شمار آید. چیزی که فراموش شود به ذهنش درنمی‌آمد [یعنی هر چه به ذهنش داخل می‌شد، همواره در خاطرش می‌ماند]. در زمانی که یازده سال داشت قرآن را در مدّتی کوتاه از بر نمود.

هنگامی که فقط چهار سال از عمرش گذشته بود، چهل روزه کتابت آموخت و از آموزگار بی‌نیاز شد. مناقب و فضائل او در شمار ناید».

سیّد عبد الکریم بن طاوس، در ماه شوّال سال ۶۹۳ ه. ق.- در حالی که تنها، چهل و پنج سال و دو ماه و چند روز، از عمر شریفش می گذشت- رخت به سرای جاودان کشید و به دیدار پروردگارش شتافت.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۴

مشهور نزد مردم حلّه آن است که گور او نزدیک گور منسوب به عمّ بزرگوارش سیّد علی بن طاوس در جهت جنوبی است؛ لیک گویا این پندار درست نباشد.

او در مشهد امام موسی بن جعفر- علیهما السّلام- بدرود حیات گفته است و به سوی مزار نیایش، امیر مؤمنان امام علی- علیه السّلام-، حمل شده و نزد خاندانش در نجف اشرف به خاک رفته است. این، آن چیزی است که از گزارش تاریخگزاران و اصحاب تراجم و رجال‌شناسان برمی‌آید. نیز دورست کسی چون او را که در مشهد امام کاظم- علیه السّلام- درگذشته است، برده، در حلّه به خاک سپارند.

از این دانشمند بزرگ- به قول ابن داود- «حائری المولد، حلّی المنشأ، بغدادی التّحصیل، کاظمیّ الخاتمة»، دو فرزند پسر می‌شناسیم: یکی، علی ملقّب به رضی الدّین، و دیگری ابو الفضل محمد.

ابو الفضل محمّد به سال ۶۷۰ ه. ق. در بغداد زاده شده است. صاحب ریاض العلماء می گوید:

«رأیت فوائد بخطّ السّیّد عبد الکریم علی ظهر کتاب الفتن و الملاحم لعمّه رضی الدّین بخطّه یظهر منها انّ له ولدا اسمه ابو الفضل محمّد بن عبد الکریم و انّ ولادته کانت فی طلوع الشّمس یوم الإثنین سلخ محرّم سنة ۶۷۰ ه. ببغداد و انّ جدّه سمّاه بذلک الاسم».

فرزند دیگر، علی، کنیت ابو القاسم داشته، در سال ۷۴۱ ه. ق. زنده بوده، و- چنان که می‌دانیم- مردی بسیاردان و فراخ روایت (/ واسع الرّوایة) بوده است.

صاحب ریاض العلماء می گوید: «رأیت بخطّ ابن داود علی آخر نسخة من کتاب الفصیح المنظوم لثعلب نظم ابن أبی الحدید المعتزلی، ما نصّه:

بلغت المقابلة بخطّ المصنّف مع مولانا النّقیب الطّاهر العلّامة مالک الرّق رضی الملّة و الدّین جلال الإسلام و المسلمین، أبی القاسم، علیّ بن مولانا الطّاهر السّعید الإمام غیاث الحقّ و الدّین، عبد الکریم بن الطاوس العلوی الحسنی عزّ نصره و زیدت فضائله».

سیّد عبد الحمید بن فخّار موسوی در اجازه‌نامه‌اش به سیّد عبد الکریم بن طاوس، هنگامی که کتاب المجدی را که ابو الحسن العمری نسّابه نوشته، بر او خوانده بود، از این علی یاد کرده است و به او نیز اجازه داده:

«و أجزت لولده السّیّد المطهّر المبارک المعظم رضی الدّین أبی القاسم علی متّعه اللّه بطول

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۵

حیاته».

از اینجا می‌توان جلالت این فرزند را دانست، و به موهبتی که خداوند از فضل و علم و تقوا و زهادت در دین و دنیا، بدو ارزانی داشته بوده، پی برد.

پدر سیّد عبد الکریم، یعنی جمال الدّین أبو الفضائل أحمد، در مقایسه با خود عبد الکریم، و رضی الدّین علی بن طاوس مشهور، یعنی برادر نامورش، کمتر مورد توجّه قرار گرفته است. پنداری آوازه برادر و فرزند اندکی چهره وی را به انزوا کشانیده.

آن گونه که می‌دانیم جمال الدّین أبو الفضائل أحمد شاعر بوده و آثاری چند پدید آورده است. وی دانشمند توانگری محسوب می‌شده و حاکم مغول ملک بزرگی در حلّه بدو داده بوده است. گویا تقسیم چهارگانه حدیث به «صحیح» و «حسن» و «موثق» و «ضعیف» در حدیث‌شناسی شیعی از سوی او مطرح شده و به دست شاگردش، علّامه حلّی، تشریح و ترویج گردیده باشد. او همچنین آراء کلامی ویژه‌ای داشته است.

درگذشت وی به سال ۶۷۳ در حلّه رخ داده.

از خود سیّد عبد الکریم، با همه برجستگی‌اش در دانش و ادب و توانائی‌اش در نگارش و سرایش، تنها دو اثر می‌شناسیم: یکی فرحهٔ الغری و دیگری الشّمل المنظوم فی مصنّفی العلوم.

در باره فرحهٔ الغری پس از این، بشرح، سخن خواهد رفت؛ و امّا در باره الشّمل المنظوم، علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی (ره) می‌فرماید:

«قال ... تقی الدّین الحسن بن داود الحلّی انّه لیس لأصحابنا مثله، و نقول: اللّهمّ ارزقنا زیارته و الاستفادهٔ منه».

فرحهٔ الغری

همواره میزان یکپارچگی، استقرار و همبستگی جامعه شیعه، به میزان فعّالیّت عالمان دین و چند و چون آن، بستگی داشته است. این عالمان دین بوده‌اند که در جامعه شیعی از راه تدریس و تألیف و وعظ و گزاردن آداب و سنن و نقض استیزه‌های ستیهندگان و پاسخگوئی به شبهات و تبیین جایگاههای التباس، جامعه شیعیان را از پراکندگی و تشتّت- که همواره یک اجتماع عقیدتی در معرض آن است- برکنار داشته و

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶

حفظ کرده‌اند.

شیعیان نیز همواره عالمان دین را مایه قوام جامعه دینی خود دیده و به ایشان روی آورده‌اند. بنا بر آموزشهای شیعی، مردم در «حوادث واقعه» به «روات احادیث» اهل بیت- علیهم السّلام- رجوع می‌کنند؛ فقیهان امینان پیامبران- علیهم السّلام‌اند-.

همین درک و دریافتها و آموزشها سبب می‌شد که عامّه شیعه در آنچه مایه اختلاف (/ اختلاف نظری و عملی) بود، به عالمان دین روی آورند، و عالمان دین نیز در عرصه تعرّض اختلاف، بکوشند تا معرفت اصلی و اصیل را در اختیار عامّه بگذارند، رایهای ناصواب را تخطئه کنند، و از تفرّق نظری و عملی پیشگیری نمایند.

فرحهٔ الغری فرزند چنین نظام اندیشگی و علمی‌ای است؛ و بر همین بنیاد نگارش آن از مؤلّف دانشورش خواسته شده.

فرحهٔ الغری بصرحهٔ الغری «۷» کتابی است کم حجم و بسیار سود در باره جایگاه تربت مقدّس امیر مؤمنان، امام علیّ بن أبی طالب- علیهما الصّلاهٔ و السّلام-، و آثار و اخبار دلالتگر بر آن، که سیّد عبد الکریم بن طاوس تألیف کرده و شامل خطبه و دو مقدّمه و پانزده باب است. این اثر مشهورترین و معتبرترین فرد نوع خود به‌شمار می‌رود و در زمان خود برای پاسخگویی به تردیدها و شبهه‌هائی که ممکن بوده در این باب به اذهان خطور کند، به قلم آمده تا فصل الخطابی باشد بر هر بحث و اختلاف نظر.

هر چند نمی‌توان و نباید ادّعا کرد که هیچ سند و نقلی مربوط به موضوع فرحهٔ الغری از دیده کاوشگر مؤلّف دانشمند آن بدور نمانده است و هیچ مدرکی نیست که بتوان بر گردآورده‌های سیّد عبد الکریم بن طاوس افزود، باید اذعان کرد کتاب فرحهٔ الغری در موضوع خود واجد جامعیّت ویژه‌ای است.

بی‌اختیار، این ابیات ضیاء الدّین موسی بن ملهم کاتب، در خاطر خلجان می‌کند که:

هذا کتاب بدیع ما رأی أحدمثلا له فی مبانیه و معناه

حوی تصانیف هذا العلم أجمعهاو زادنا جملا عمّا سمعناه

لا- تعجبوا من لطیف الحجم قام بهذا الفنّ أجمع أقصاه و أدناه «۸» بی‌شبهه این جامعیّت با جایگاه مؤلّف در خاندان فرهنگ‌پرور طاوس و آن روزگار، ربط وثیق دارد.

(۷) نگر: الذّریعة، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

(۸) الوافی بالوفیات، ج ۱۹، باعتناء رضوان السّیّد، شتوتکارت- بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق./ ۱۹۹۳ م.، ص ۱۳؛ با اندکی اصلاح.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۷

کتابدوستی و رویکرد به گردآوری کتاب و توجّه به آن، از شاخصه‌های خاندان طاوس است و بویژه سیّد رضی الدّین علیّ بن طاوس در این زمینه حائز امتیازات ویژه می‌باشد.

آمیختگی فوق العاده زندگی این خاندان با کتاب و کتابخانه، از خود ردّ آشکاری در آثار ایشان بر جای نهاده است؛ چنان که در آثار سیّد رضی الدّین علی بن طاوس به نام و نشان مآخذ فراوانی باز می‌خوریم، از شیعه و سنّی، که وی با پشتکاری شگفت‌آور و کم‌نظیر به نقل از آنها می‌پردازد و نظام پربار و بی‌بدیلی از ارجاعات را در دنیای قدیم به جا می‌گذارد. او وقتی به کتاب خاصّی ارجاع می‌دهد، چندان در ذکر جایگاه مطلب گشاده‌دستی می‌کند که پنداری مراجعه‌کنندگان به کتابخانه شخصی غنیّ خویش را در نظر دارد؛ به طوری که گاه شماره و نشان جلد و کراسه و برگ و حتّی پشت و روی آن را خاطر نشان می‌نماید. در مواردی از این هم فراتر می‌رود و به ذکر شماره سطور می‌پردازد. «۹» آشنایان به تراث می‌دانند که این شیوه ارجاع در دنیای قدیم کم مانند بوده است.

کلبرگ یادآور شده است که یحیی بن الحسن ابن البطریق (درگذشته به سال ۶۰۰ یا شعبان ۶۰۶ ه. ق.) چنین روشی داشته و ابن طاوس از او تأثیر بسیار پذیرفته است. چه، سه تن از شاگردان او (یعنی ابو الحسن علیّ بن یحیی الخیاط، محمّد بن عبد اللّه بن زهرة الحلبی و فخار بن معد الموسوی) از شیوخ ابن طاوس بوده‌اند. «۱۰»

در فرحة الغری سیّد عبد الکریم هم سایه‌ای از آن شیوه ارجاع سختکوشانه هست و می‌توان احتمال داد که او در این شیوه از عمّ بزرگوارش، سیّد رضی الدّین، متأثّر باشد.

سیّد عبد الکریم گشاده‌دستانه مآخذ و منابع خود را به خواننده می‌شناساند و گاه حتی از تاریخ کتابت نسخه مورد استفاده‌اش یا ویژگیهای دیگر آن که برای خواننده اهل فضل جاذبه و اهمّیّت دارد، سخن می‌گوید.

در اینجا نام شماری از آثار مذکور در متن عربی فرحة الغری را- که در حقیقت شالوده کتابشناختی اثر را تشکیل می‌دهند- می‌آوریم (و جای ذکر آنها را در چاپ نجف یا طبع محقّق قم که به ترتیب با رمزهای «ن» و «ق» شناخته خواهند شد، یاد می‌کنیم):

* کتاب الأحجار از جالینوس (ق، ص ۱۱۶).

---

(۹) سنج: کتابخانه ابن طاوس، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

(۱۰) نگر: همان، ص ۱۴۱.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۸

* الأنوار از أبو علی بن همام (ق، ص ۱۲۹، و ۱۳۴ و ۱۳۷).

* الأنوار از ابن هشام (ق، ص ۱۳۱).

* تاریخ ابن اثیر (ق، ص ۱۵۴).

* تاریخ الکوفه، مشهور به «المصنف»، از ابو جعفر حسن بن محمّد بن جعفر تمیمی، معروف به «ابن النجار»، (ق، ص ۹۹).

کیستی این نویسنده که نام وی در نسخه‌های فرحة الغری آمده، برای کتاب‌پژوهان شیعه- مانند محدّث نوری و شیخ آقا بزرگ طهرانی (رضوان اللّه علیهما) پرسش‌برانگیز شده است. شیخ آقا بزرگ (ره) احتمال قوی می‌دهد که تصحیفی در نسخه‌های فرحة الغری به هم رسیده باشد که به سال ۳۰۳ زاده شده و به سال ۴۰۲ درگذشته است. «۱۱»

* کتاب التعجّب از کراجکی (ق، ص ۵۴).

این کتاب همانست که در پایان طبع قدیم کنز الفوائد (چاپ سنگی) آمده است.

* التنبیه علی حدوث التصحیف از حمزة بن حسن اصفهانی (ق، ص ۱۱۵).

* تهذیب از شیخ طوسی.

در پایان دعائی که یونس بن ظبیان از سرورمان، امام جعفر صادق- علیه السّلام-، نقل کرده، نوشته است: «نقلته من خطّ الطّوسی من التّهذیب» (ق، ص ۹۶).

* الشجرة (ق، ص ۱۵۱، ن، ص ۱۲۸).

* شرح نهج البلاغه از عبد الحمید بن أبی الحدید معتزلی (ق، ص ۴۶، ۱۴۸ و ۱۵۴).

* شرف التّربة از ابن المطلب الشیبانی (ق، ص ۱۱۳، ن، ص ۸۷). «۱۲»

* الفتوح از أحمد بن أعثم کوفی (ق، ص ۱۴۹).

* فضل الکوفه از أبو عبد اللَّه محمّد بن علی بن الحسن بن عبد الرّحمن العلوی الحسنی «۱۳» (ق، ص ۵۸).

* کتاب من لا یحضره الفقیه از ابن بابویه (ق، ص ۱۲۵).

صاحب فرحة الغری از نسخه صحیحه‌ای که به سال ۴۴۶ ه. ق. بر جعفر بن محمّد بن احمد دوریستی خوانده شده بوده است، برخوردار بوده و استفاده و نقل کرده (نگر: ق، ص ۱۲۶).

---

(۱۱) نگر: الذّریعة، ج ۳، صص ۲۸۱- ۲۸۴.

(۱۲) سنج: همان، ج ۱۴، ص ۱۸۰.

(۱۳) در باره این اثر، نگر: همان، ج ۱۶، ص ۲۷۲.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۹

این مرد، همانا شیخ أبو عبد اللَّه جعفر بن محمّد بن أحمد بن العبّاس الدّوریستی است که شیخ منتجب الدّین رازی در فهرست خود از وی یاد کرده. او از دانشمندان معمّر امامی و شاگرد شیخ مفید و شریف مرتضی بشمارست و کتاب الحسنی و الإعتقادات و ... از آثار اوست. دوریستی به سال ۴۷۳ در قید حیات بوده است. «۱۴»

* الکفایة فی النصوص از الخزاز (ق، ص ۱۵۷؛ و: ن، ص ۱۳۵).

در متن عربی موجود فرحة الغری، نام نویسنده، «الخزاز» است که گویا تصحیف «الخزاز» باشد؛ چه، ما این اثر را همان کفایة الأثر مذکور در الذّریعة می‌شناسیم که در معالم العلماء ابن شهرآشوب الکفایة فی النّص نامیده شده است. «۱۵»

* لباب المسرة (ق، ص ۸۰). از صاحب این اثر به عنوان «العمّ السّعید» یاد می‌کند که مرادش باید سیّد رضی الدّین علیّ بن طاوس باشد.

عبارت سیّد عبد الکریم این است:

«و ذکر العم السعید فی کتاب لباب المسرة من کتاب ابن أبی قرة القنانی» (ن، ص ۵۱؛ و: ق، ص ۸۰).

از عبارت برمی‌آید که اوّلا، «من کتاب ابن ابی قرة» هم جزو نام اثر است؛ ثانیا، این کتاب باید تلخیص مزار ابن أبی قرّه بوده باشد «۱۶»؛ و اللَّه أعلم بالصّواب.

* مزار از ابن قولویه (ق، ص ۸۷؛ و: ص ۱۳۱).

سیّد عبد الکریم به دستنوشت کرامندی از این اثر دسترسی داشته است؛ چنان که گوید: «فی النسخهٔ التی علیها خطه [یعنی خطّ ابن قولویه] و تاریخه سنهٔ ست و ستین و ثلاثمائهٔ» (ق، ص ۸۷).

* مزار از احمد بن محمّد بن داود قمی (ق، ص ۱۱۷).

یک جا (ق، ص ۵۹) هم می گوید: «ذکر محمّد بن أحمد بن داود القمی فی کتابه» که احتمالا مرادش کتاب المزار اوست.

یک جا می‌نویسد: «و رأیت هذا مزار ابن داود القمی و هو عندی فی نسخهٔ عتیقهٔ مقابلهٔ بنسخهٔ علیها مکتوب ما صورته: قد أجزت .... (إلخ)» (ق، ص ۱۶۳).

* مزار از شیخ مفید (ق، ص ۱۱۷، و ۱۳۸).

* مزار از ابن أبی قرّهٔ (ق، ص ۷۲).

---

(۱۴) نگر: همان، ج ۲، ص ۲۲۵؛ و: ج ۷، ص ۱۴.

(۱۵) سنج: همان، ج ۱۸، ص ۸۶ و ۸۷.

(۱۶) نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۷۶.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۲۰

محمّد بن علی بن محمّد، معروف به «ابن ابی قرّهٔ»، که در آغازه‌های سده پنجم هجری می‌زیسته، از مشایخ نجاشی بوده است. کتاب مزار وی، ظاهرا هم در اختیار سیّد رضی الدّین بن طاوس و هم در اختیار صاحب فرحهٔ الغری، بوده است. «۱۷»

* مزار از محمّد بن المشهدی (ق، ص ۱۲۳).

* مزار (ق، ص ۱۲۱) که ظاهرا از رضی الدّین علی بن طاوس است؛ زیرا مؤلّف می گوید:

«ذکر العمّ السّعید فی مزاره ...» (ق، ص ۱۲۱).

در میان آثار رضی الدّین علی بن طاوس کتاب المزاری می‌شناسیم که متن کامل آن امروز در دست نیست ولی گویا سیّد محسن امین و شیخ عبّاس قمی (رحمهما الله) نسخه‌ای از آن در دست داشته‌اند؛ و نسخه کهن بی‌آغاز و بی‌انجامی از آن هم در کتابخانه صدر به نظر شیخ آقا بزرگ (ره) رسیده است. این کتاب مشترکات فراوانی با مصباح الزائر سیّد رضی الدّین داشته است. «۱۸»

* کتاب المشیخهٔ از حسن بن محبوب السّرّاد (ق، ص ۱۲۷).

ابو علی حسن بن محبوب السّرّاد (درگذشته به سال ۲۲۴ ه. ق)- که الزّرّاد هم گفته می‌شود- کوفی ثقه‌ای است که از امام رضا- علیه السّلام- و از شصت تن از اصحاب امام صادق- علیه السّلام- روایت نموده و این کتاب المشیخه‌اش را شیخ طوسی (ره) بر أحمد بن عبدون خوانده است. «۱۹»

شهید ثانی (ره) منتخبی از کتاب المشیخه‌ی سرّاد ترتیب داده بوده که شیخ حرّ عاملی (رضی الله عنه) آن را زیارت نموده است. ابو سلیمان داود بن کورهٔ القمی هم کتاب المشیخه را مبوّب ساخته بوده است که نجاشی آن را یاد کرده. بخشهایی از کتاب المشیخه هم در متون کهن شیعی آمده که اتان کلبرگ به آنها توجّه داده است. «۲۰»

* مصباح [مصباح المتهجّد] از شیخ طوسی (ق، ص ۷۵).

* معجم البلدان از یاقوت بن عبد اللَّه حموی (ق، ص ۱۵۳ و ۱۵۴).

* مقتل أمیر المؤمنین علیه السّلام از ثقفی (ق، ص ۴۴، و ۴۷ و ۸۵ [در این فقره نام کتاب دچار سهو حروف نگاری شده]).

صاحب فرحهٔ الغری می گوید: «و نقلته من نسخهٔ عتیقهٔ تاریخها سنهٔ خمس و خمسین و

---

(۱۷) نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ و: الذّریعهٔ، ج ۲۰، ص ۳۲۰.

(۱۸) نگر: الذّریعهٔ، ج ۲۰، ص ۳۱۹؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۸۱.

(۱۹) نگر: فهرست کتب الشّیعهٔ و أصولهم، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۸؛ و: أضبط المقال، ص ۹۵ و ۱۰۱.

(۲۰) نگر: الذّریعهٔ، ج ۱۹، ص ۵۷؛ و: ج ۲۱، ص ۶۸ و ۶۹؛ و: ج ۲۲، ص ۴۳۵؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۸ و ۴۱۹.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۲۱

ثلاثمائهٔ» (ق، ص ۴۴).

چنان که کلبرگ یادآور شده است این باید همان نسخه‌ای باشد که در کتابخانه قدیم نظامیّه بوده و در طرائف مورد استفاده سیّد رضی الدّین قرار گرفته. «۲۱»

به هر روی، این کتاب، چه مطابق قول سیّد رضی الدّین، جلد دوم الغارات بوده باشد و چه آن کتاب مستقلّی که شیخ طوسی و نجاشی یاد کرده‌اند، امروز در دست ما نیست. «۲۲»

* مناقب از ابن شهرآشوب (ق، ص ۱۲۷ و ۱۵۶).

صاحب فرحه اجازه روایت این کتاب را از پدرش دارد و او از فخار بن معد موسوی روایت می‌کند و وی از ابن شهرآشوب (نگر: ق، ص ۱۲۷ و ۱۵۶).

* المنتظم که صاحب فرحه آن را از «عبد الصمد بن أحمد بن أبی الفرج الجوزی» خوانده (ق، ص ۱۵۰)؛ و آقای سیّد تحسین آل شبیب الموسوی ذیل قول او نوشته‌اند: «ما ذکره المصنف ... غیر صحیح و الصواب کما هو معروف هو عبد الرّحمن بن علی بن محمّد بن الجوزی» (ق، ص ۱۵۰، پی‌نوشت).

* نور الأقاحی النّجدیّهٔ از پدر مصنّف فرحهٔ الغری، یعنی از سیّد احمد بن موسی (ق، ص ۴۹).

* نهایهٔ الطّلب و غایهٔ السّؤول فی مناقب آل الرّسول [صلّی اللَّه علیه و آله] از ابراهیم بن علی بن محمّد بن بکروس دینوری (ق، ص ۱۵۲).

ابراهیم بن علی بن محمّد بن المبارک بن احمد بن بکروس البغدادی الدینوری الحنبلی، در منابع شرح حالش صاحب کتاب دانسته نشده است ولی از آثار خاندان طاوس معلوم می‌شود که وی چنین کتابی داشته است؛ هم سیّد عبد الکریم در فرحهٔ الغری و هم سیّد رضی الدّین، عمّش، بارها در طرائف از این کتاب نقل مطلب نموده‌اند.

در کتاب انساب النّواصب، اثر فارسی علی بن داود الاسترآبادی (زنده در ۱۰۸۵ ه. ق.)،

هم از نهایهٔ الطّلب نقل شده که به عقده کلبرگ احتمالا به‌واسطه طرائف سیّد رضی الدّین بن طاوس بوده است. «۲۳»

* الوصیهٔ از محمّد بن علی الشّلمغانی (ق، ص ۱۵۳).

آقای سیّد تحسین آل شبیب الموسوی نوشته‌اند: «ذکر النجاشی أنّ له مصنّفات، و لم یذکر کتاب الوصیهٔ الذی ذکره المصنّف، لکنّه ذکر من جمله مصنّفاته کتاب الأوصیاء و لعلّ هذا

---

(۲۱) سنج: کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۷۵.

(۲۲) نگر: همان، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

(۲۳) نگر: همان، ص ۴۷۳، و ۴۷۴.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۲۲

الّذی عناه ابن طاوس» (ق، ص ۱۵۳، پی‌نوشت).

* الیواقیت (ق، ص ۴۰) از ابو عمر «۲۴» الزاهد «۲۵».

خاندان طاوس، با تراث این نویسنده، نیک آشنا بوده‌اند. «۲۶»

گفتنی است که پاره‌ای از اطّلاعات کتابشناختی موجود یا منقول در فرحهٔ الغری از ابهام و اجمال خالی نیست.

در فرحهٔ الغری با عباراتی مواجهیم مانند «رأیت فی کتاب» (ق، ص ۵۶)، «... قال: رأیت فی بعض الکتب الحدیثیهٔ القدیمهٔ ...» (ق، ص ۶۱)، «... قال محمّد بن معد الموسوی: رأیت فی بعض الکتب الحدیثیهٔ ...» (ق، ص ۱۰۰)، «قال ...: رأیت فی بعض الکتب القدیمهٔ الحدیثیهٔ» (ق، ص ۱۳۸)، «ذکر ... نحو هذا المتن فی روایهٔ رواها فی بعض الکتب الحدیثیهٔ القدیمهٔ ...» (ق، ص ۱۴۳)، «و وقفت فی کتاب قد نقل عن الشیخ ...» (ق، ص ۱۶۸).

یک جا می گوید: «رأیت بخط السید الشریف الفاضل أبی یعلی الجعفری، ...» (ق، ص ۱۴۱) ولی نام خاصّی از برای این نوشته یاد نمی کند.

باز جایی می گوید: «قرأت بخط السید الشریف ابی یعلی الجعفری، صهر الشیخ المفید، فی کتابه ...» (ق، ص ۱۲۹).

یکجای دیگر می‌نویسد: «و قال الفقیه صفی الدّین محمّد بن معد رحمه اللّه: و قد رأیت هذا الحدیث بخط أبی یعلی محمّد بن حمزهٔ الجعفری، صهر الشیخ المفید و الجالس بعد وفاته مجلسه»؛ سپس می‌افزاید: «أقول: و قدر رأیته بخطّ أبی یعلی الجعفری أیضا فی کتابه ...» (ق، ص ۱۶۲ و ۱۶۳).

یک جا می‌نویسد: «و نقلت من خطّ السّیّد علیّ بن عزّام الحسینی رحمه اللّه ...» (ق، ص ۱۵۴) ولی نشان دیگری از مکتوب نمی‌دهد.

یک جا می‌نویسد: «و من محاس القصص ما قرأته بخطّ والدی- قدّس اللّه روحه- علی ظهر کتاب بالمشهد الکاظمی- علی مشرّفه السّلام- ما صورته ...» (ق، ص ۱۶۴).

یک جا (ق، ص ۶۱) می گوید: «ذکر جعفر بن مبشر فی کتابه ...»

جای دیگر می گوید: «وجدت مرویا عن ابن بابویه ...» (ق، ص ۶۳).

در دو روایت پیاپی (ق، ص ۶۷ و ۶۸) تصریح می کند که روایت را از روی خطّ شیخ طوسی- قدّس اللّه سرّه- نقل کرده ولی نام تهذیب را نمی‌آورد.

---

(۲۴) یا: ابو عمرو.

(۲۵) سنج: الذّریعهٔ، ج ۲۵، ص ۲۹۳؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۶۰۰ و ۶۰۱.

(۲۶) بر سری آنچه در پی‌نوشت پیشین آمد، نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۵۲ و ۵۳.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۲۳

این اجمالها- و احیانا: ابهامها- باز در برابر دقّت عمومی و گستردگی ارجاعات و آگاهیهای کتابشناختی و متن‌پژوهانه در اثر، چیزی نیست.

سیّد عبد الکریم، با علاقه از مشخّصات منابع خود سخن می گوید و پرسمانهائی چون اختلاف نسخ و منابع را بی‌اهمّیّت نمی‌شمارد.

یک جا که مطلبی را از «مقری عبد الصمد بن أحمد بن عبد القادر الحنبلی» نقل می کند، وقتی در سند به ابو بکر بن أبی الدّنیا می‌رسد، می‌نویسد: «و نقلته عن نسخهٔ عتیقهٔ علیها طبقات کثیرهٔ و هی عندی» (ق، ص ۱۴۶).

در پایان زیارت مفصّلی که از امام صادق- علیه السّلام- نقل کرده، نوشته است:

«أقول: انی کتبت هذه الزیارهٔ من کتاب محمّد بن احمد بن داود من النسخهٔ التی قوبلت بالنسخهٔ التی علیها خط المصنف و کتب

السید [ق: السند] من التهذیب من خطّ الطوسی و بینهما اختلاف ما ذکرناه فی الحاشیة» (ق، ص ۸۶؛ نیز سنج: ق، ص ۱۱۲).
گزیده‌ای کهن از فرحة الغری موجود است، موسوم به «الدّلائل البرهانیّة فی تصحیح الحضرة الغرویّة». متن این گزیده را که به علّامه حلّی- قدس اللّه روحه العزیز- نسبت داده شده، مرحوم استاد میر جلال الدّین محدّث ارموی در تعلیقات الغارات به چاپ رسانیده است.
نویسنده الدّلائل البرهانیّة، پس از حمد و صلاة، می گوید:
«أمّا بعد فإنّی وقفت علی کتاب السّیّد النّقیب الحسیب فرید عصره و وحید دهره غیاث الملّة و الحقّ و الدّین أبی المظفّر عبد الکریم بن أحمد بن طاوس الحسینیّ- قدّس اللّه نفسه و طیّب رمسه- المتضمّن للأدلّة القاطعة علی موضع مضجع مولانا أمیر المؤمنین علیّ بن أبی طالب- علیه السّلام-؛ فاخترت منه معظمه بحذف أسانیده و مکرّراته؛ و سمّیته «الدّلائل البرهانیّة فی تصحیح الحضرة الغرویّة»- علی ساکنها الصّلوة و السّلام-؛ و قد رتّبت الکتاب علی مقدّمتین و خمسة عشر بابا». «۲۷»
زابینه اشمیتکه الدّلائل البرهانیّة را آشکارا در شمار آثاری یاد می کند که بنادرست به علّامه حلّی (ره) نسبت داده شده‌اند. «۲۸»
به نظر سیّدنا الأستاذ، علّامه آیة اللّه سیّد محمّد علی روضاتی- مدّ ظلّه-، نیز الدّلائل البرهانیة دورست که از علّامه حلّی- طاب ثراه- باشد. «۲۹»

---

(۲۷) الغارات، ج ۲، ص ۸۳۷ و ۸۳۸.
(۲۸) نگر: اندیشه‌های کلامی علّامه حلّی، ص ۵۲، پی‌نوشت.
(۲۹) این نکته را پس از تأمّل در متن الدّلائل البرهانیّة شفاها به بنده فرمودند.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۲۴

باری، دور نیست که الدّلائل البرهانیّة از ابن العتائقی، از علمای سده هشتم، باشد. این احتمال از یکی از عبارات کتاب برمی‌آید و مرحوم استاد سیّد جلال الدّین محدّث ارموی- قدّس سرّه- نیز به آن توجّه کرده و گفته است: «اگر علماء- رحمهم اللّه- این رساله را به علّامه (ره) نسبت نداده بودند، همانا می گفتم که از ابن العتائقی است؛ چرا که ظاهر عبارت بر آن دلالت می کند». «۳۰»

ترجمان فرحة الغری: علّامه مجلسی «۳۱»

علّامه محمّد باقر مجلسی در ۲۷ رمضان المبارک سال ۱۰۳۷ ه. ق. در اصفهان به دنیا آمد.
وی کهترین پسر علّامه محمّد تقی مجلسی (درگذشته به ۱۰۷۰ ه. ق.)، عالم بزرگ روزگار صفوی، بود.
می گویند نیای محمّد باقر (/ پدر محمّد تقی)، موسوم به ملّا محمّد مقصود علی اصفهانی، داماد ملّا کمال الدّین درویش محمّد نطنزی، نخستین کس از این خاندان بود که به نام «مجلسی» شهرت یافت و فرزندانش از آن پس بدین شهرت خوانده شدند.
نوشته‌اند وی مردی صاحب کمال و با ورع بوده و در مجلس‌آرایی ثانی نداشته «و تخلّص به مجلسی می‌فرموده است و لهذا این سلسله به مجلسی مشهور شده‌اند».
علّامه محمّد تقی مجلسی، نه تنها، پدر جسمانی محمّد باقر، که مربّی روحانی وی نیز به حساب می‌آید. او ظاهرا در دوران تحصیل فرزند، مهمترین استاد او محسوب می گردد و خود فرزند بارها در اجازه‌نامه‌هایش به شاگردان و معاصران، به بهره‌وری‌اش از محضر پدر تصریح می کند. گفته‌اند: «مراتب علوم را در خدمت والد خود [/ علّامه محمّد تقی] استفاده نمود و در اندک زمانی جامع علوم دینیّه ... گردید وصیت فضائلش، با وجود پدر بزرگوارش، به اطراف و اکناف رسید.».
میرزا عبد اللّه اصفهانی، صاحب ریاض العلماء، که شاگرد و دستیار علمی علّامه محمّد باقر مجلسی است و از وی با عنوان «استاد

الاستناد» یاد می کند، می‌نویسد که وی علوم عقلی را نزد آقا حسین خوانساری و علوم نقلی را نزد پدرش آموخته است.

علامه محمّد باقر مجلسی، از بسیاری کسان اجازه روایت کتاب و حدیث گرفته بود که

---

(۳۰) سنج: الغارات، ج ۲، ص ۸۶۷ و ۸۶۸ (متن و پی‌نوشت).

(۳۱) بیشترینه آگاهیهای این نقد حال را از این مآخذ برگرفته‌ام:

علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، صص ۱۱- ۲۱ و ۴۹- ۵۳ و ۲۵۱ و ۸۵- ۸۷ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۲۲؛ و: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۷؛ و: دو گفتار.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۲۵

برخی از ایشان از مشایخ همروزگار پدرش و برخی از همروزگاران خود او بوده‌اند. از این شماراند: ملّا محسن فیض کاشانی (درگذشته به ۱۰۹۱)، ملّا صالح مازندرانی (درگذشته به ۱۰۸۰)، شیخ حرّ عاملی (درگذشته به ۱۰۹۶)، ملّا محمّد طاهر قمی (درگذشته به ۱۰۹۸). البتّه مجلسی خود در اجازه‌نامه‌اش به اردبیلی، نویسنده جامع الرّواة، می‌نویسد: «طرق من به مؤلّفان آثار فراتر از شمار است».

نکته‌ای که از حیث شناخت مایه‌های علمی و گرایشهای مجلسی حائز اهمّیّت است، پیوند علمی- فکری او با طائفه‌ای از عالمان جبل عامل است که در روزگار صفوی به ایران کوچیدند، و روی هم رفته، نمودار یک نوع نگرش و دریافت علمی و دینی ویژه‌اند. حتّی غور مجلسی در حدیث‌شناسی و حدیث‌پژوهی، بی گمان، با کوششها و گرایشهای حدیث‌پژوهانه پدرش بی‌پیوند نبود، و پدرش در این شاخه- چنان که خود نیز اشارت کرده- از ارشاد و هدایت شیخ بهاء الدّین محمّد عاملی، مشهور به شیخ بهائی، تأثیر پذیرفته است.

علامه محمّد باقر مجلسی- چنان که خود تصریح نموده- با دانشهای گوناگون آشنا بوده و در هر کدام دستی داشته است. با مراجعه به اجازه‌نامه‌های او بی‌هیچ تردید می‌توان دانست که وی حتّی علوم عقلی را نیز تدریس می کرده است.

شگفت نیست که حکیم مایه‌ور و دانش‌شناسی چون ملّا محسن فیض کاشانی در اجازه‌نامه خود به مجلسی، او را «جامع علوم عقلی و نقلی» خوانده است.

بیشترینه عمر مجلسی به تدریس و تحقیق و تألیف سپری شد و حتّی در سفر حج یا در سفرهای زیارتی به مشهد و عتبات عراق، این بار را بر زمین نگذاشت و در دو دهه پایانی زندگی هم که مسئولیّتهای رسمی مهمّی را پذیرفته بود، از نگارش و پژوهش باز نماند. میر عبد الحسین خاتون‌آبادی، صاحب وقائع السّنین و الأعوام، که در گزارش رخدادهای سال ۱۰۹۸ به انتصاب علّامه محمّد باقر مجلسی به سمت شیخ الإسلامی در روز شنبه چهارم جمادی الاولی اشاره می کند، در گزارش رخدادهای سال ۱۰۳۷، چنین قلم زده است: «تا حال که روز پنجشنبه نوزدهم صفر است از سنه ۱۱۰۴، بحمد اللّه تعالی، عامّه و خاصّه اهل روزگار از افادات و کتب او مستفید می‌شوند».

ترجمه فرحة الغری ،ص:۲۶

این منصب شیخ الإسلامی از مهمترین مناصب در روزگار صفوی بود و بزرگترین عالمان عصر این سمت را می‌داشتند. کسانی چون محقّق کرکی، حسین بن عبد الصّمد حارثی، شیخ بهائی، شیخ علی منشار (علی بن هلال کرکی)، ملّا محمّد طاهر قمی، آقا حسین خوانساری، و علّامه محمّد باقر مجلسی، در عصر صفوی به شیخ الإسلامی منصوب شدند.

مینورسکی به نقل از شاردن آورده که شیخ الإسلام عالی‌ترین و مطّلع‌ترین مقام قضائی به شمار است. باید دانست که در این منصب، جنبه مذهبی و مقام افتاء لحاظ می‌شده است.

شیخ الإسلام صفوی، در حقیقت، مجری احکام دین بود و شاه امر به معروف و نهی از منکرات و اجرای احکام شرعی و سنن دینی و منع و بازداری بدعتگران و فاسقان، و فی الجمله اقامه قوانین شرع، را از او توقّع داشت.

پیش از مجلسی، آقا حسین خوانساری- یعنی همان حکیم و فقیه بزرگواری که، به قول میرزا عبد اللَّه اصفهانی، مجلسی در معقول شاگرد او بود، شیخ الإسلام بود. وی در رجب ۱۰۹۸ درگذشت و- چنان که آمد- در همان سال علّامه مجلسی شیخ الإسلام شد.

این شیخ الإسلامی در واقع یکی از روزنه‌های اثرگذاری عالمان دین بر دربار صفوی بود. از این رو، عالمان صفوی- با همه تن‌زدنشان از پیوند با دربار و مناصب دولتی (که در اسناد، مذکورست)-، برای جهت‌دهی دولت صفوی در طریق شرع شریف- و لو به حدّی که در قدرت و حوزه نفوذ ایشان می‌گنجید- بدین منصب تن می‌دادند. از خود علّامه مجلسی گزارشهائی مبنی بر میل او به دوری از این دستگاه منقول است.

وی در این دوران به وضعی شایسته به امور قضائی، رفع دعاوی مسلمانان، شرکت در مراسم دینی، نماز جمعه و جماعات و دیدار مؤمنان می‌کوشید و در عین حال در «تدریس» هم نهایت شوق را به کار می‌برد. تاریخ شماری از اجازه‌نامه‌های علمی او به همین دوره بازمی‌گردد.

مینورسکی و لکهارت، در اثر بدفهمی اسناد، علّامه مجلسی را دارای سمت «ملّا باشی» نیز دانسته و دامنه سهو خود را قدری گسترده‌اند، ولی این اشتباهی بیش نیست؛ و استاد حسن طارمی در تکنگاشتی در باره علّامه مجلسی، تفصیل خطای این

ترجمه فرحة الغری ،ص:۲۷

مستشرقان را فرانموده‌اند.

علّامه مجلسی در سال ۱۰۸۱ ه. ق. به سفر حج رفت و مجلّد بیست و دوم حدیثنامه بزرگ خود، یعنی بحار الأنوار، را در آن سفر تألیف نمود. در سال ۱۰۸۵ به زیارت آستان قدس رضوی رفت. تألیف دفتر یکم حیوة القلوب و شرح اربعین در این سفر پایان یافت.

سرانجام علّامه محمّد باقر مجلسی به تاریخ بیست و هفتم ماه رمضان ۱۱۱۰ ه. ق.

در اصفهان درگذشت. چنان که گفته‌اند:

«ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شدتاریخ وفات باقر اعلم شد» .

علّامه محمّد باقر مجلسی را در جوار آرامجای پدر بزرگوارش، علّامه محمّد تقی، در جایی که امروز «بقعه مجلسی» خوانده می‌شود، به خاک سپردند.

در این بقعه، گذشته از هر دو مجلسی، بسیاری از بزرگان این خاندان، از جمله ملّا صالح مازندرانی (عالم بزرگ امامی و شوهر خواهر علّامه محمّد باقر مجلسی) به خاک رفته‌اند.

مجلسی، در کوتاه سخن، آموزگار و مروّج بزرگ تعالیم دینی در روزگار خویش است.

اگر می‌نویسد، اگر وعظ می‌کند، اگر شاگرد می‌پرورد، اگر در منصب رسمی شیخ الإسلامی جای می‌گیرد، همواره به رسالت تعلیمی- ترویجی خود، در جایگاه یک عالم دینی، می‌اندیشد.

او تنها، یک عابدت پیشه شب‌زنده‌دار، نیست، بلکه در ژرف‌ترین چالشهای نظری و ساحت اندیشه دینی هم به چابکی اظهار نظر می‌کند، و اندیشه‌گری تنها، و منزوی و دور از اجتماع هم نیست، بلکه در میان مردم به سر می‌برد و مردم را به اقامه نماز جمعه و شرکت در مجالس عبادت و سوکواری مذهبی و شبهای احیا ترغیب می‌نماید و باورهای اسلامی را برای ایشان گزارش می‌کند و آداب دینی را به ایشان تعلیم می‌دهد.

علّامه سیّد نعمهٔ اللَّه جزائری (ره) که چهار سال در منزل علّامه مجلسی سکونت داشته و دستیار علمی ایشان هم بوده، می‌گوید که

در این مـدّت حتّی یک عمل مباح از علّامه مجلسـی ندیده است؛ تا چه رسد به این که عمل مکروهی از آن بزرگوار سـر زده باشد؛ هر چه از آن بزرگوار سر می‌زده است، همانا مستحب یا واجب بوده و همه در مسیر الهی، با نیّتی خداگروانه، بوده است.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۲۸

علّامه مجلسی در حوزه درسی خود شاگردان بزرگ و شاخصی پرورد. سیّد نعمهٔ اللَّه جزائری، شماره شاگردان وی را افزون بر هزار دانسته است. حوزه درسی مجلسی از سال ۱۰۷۰ تا پایان عمر پر برکتش، به مدّت چهل سال، مبرّزترین حلقه علمی اصفهان به شمار می‌رفته است.

ماده اصلی کتابهای مجلسی، حدیث، و موضوع آنها، کلام، فقه، اخلاق و تاریخ، است.

– ترجمه فرحهٔ الغری.

در میان گرایشهای علمی شیعی عصر صـفوی، دو گرایش نیرومنـد هست که به پندار راقم، هر دو، در اختیار و ترجمه فرحهٔ الغری مؤثّر بوده‌اند: یکی گرایش به اخبار و احادیث، و دیگری گرایش به متون اصلی و قدیم.

گرایش به اخبار و احادیث، از گرایشـهای بارز عصـر صـفوی است؛ و اگر چه به طور ناکامل و بیشتر در کالبد بحث از اخباریگری، ولی بارها، از سوی محقّقان مطرح شده است.

گرایش به متون اصـلی و قـدیم در حوزه انـدیشه دینی- بویژه از آن جهت که عناصـر و مناهـج مشترک فراوانی با گرایش پیشـگفته دارد و گاه بر همان گرایش به اخبار و احادیث منطبق می‌شود-، متأسّفانه، کمتر به طور مستقل مورد بحث قرار گرفته است. «۳۲»

حقیقت این است که این دو، دو گرایش مسـتقل‌اند، ولی طـبیعی است که گرایش به متون اصـلی و اصـیل، گـاه منجر به گرایش به متون اخبار و احادیث گردد.

گرایش به متون اصـلی و قدیم را، در واقع، باید واکنشی در مقابل صبغه عامیانه و خرافه‌آمیزی که مذهب در سده‌های هشتم تا دهم به خود پذیرفته بود، دانست.

این صـبغه عامیـانه و خرافه‌آمیز که در هر دو حـوزه تسـنّن و تشـیّع، و بیشـتر در ایران، نمـود داشت «۳۳»، برخی آگاهـان را به نوعی «نهضت بازگشت» وادار کرد. نهضت بازگشت، بازگشت به متنهای اصـلی انـدیشه شـیعی را الزام می‌کرد، تا چهره تشـیّع در آینه‌ای بری از زنگارهای سده‌های آشوب‌زده واپسین دیده شود. عزم صفویّه بر شکل دهی «حکومت شیعی» هم دستیابی به معرفتی را لازم می‌آورد که تنها با گذر از دالان دستخوردگیها و

---

(۳۲) نگارنـده این سـطور، در سـخنرانی خود در کنگره بین المللی بزرگداشت مجد الدّین فیروزآبادی (شـیراز- فیروزآباد/ تابسـتان ۱۳۷۸)، از این گرایش و زمینه‌های پیدائی و ثمرات آن قدری سخن گفت.

(۳۳) امروز بـا بررسـی برخی متون شـیعی آن روزگـاران ماننـد کامـل بهـائی به پـاره‌ای لغزش‌هـا و سـهوهای بـارز بازمی‌خوریم که نموداری از زمینه‌های عامیانه و پرخلط شدن معرفت دینی را نشان می‌دهد.

در حوزه انـدیشه‌وران و دانش‌آموختگـان سنّی هم قلّت آگاهیهـای کسـانی چون ملّا عبـد الرّحمن جامی و نثاری بخارائی، صاحب مذکّر احباب، از برخی لوازم شناخت تاریخی و دینی، آن سستی و ضعف، شاید حتّی بیشتر، به چشم می‌آید.

نگارنـده گمان می‌کنـد غرق شـدن جامعه در فرهنگ فارسـی و کم رونق شـدن پیونـد با متون اصـلی که علی الأغلب به زبان تازی بودند، در فراهم آوردن زمینه دور شدن از اصالت‌های شناختی، تأثیر فراوان داشته است.

در جـایی که در روزگـار رفیع الـدّین همـدانی، در سـده هفتم، کتـابی چون سـیره ابن هشـام در اقلیم پارس عزیز الوجود بوده باشـد

(چنان که خود او تصریح می کند)، شگفت نیست در سده‌های هشتم تا دهم آگاهیهای خامه‌وران شیعی و سنّی ایرانی از تاریخ و فرهنگ اسلام به زلّات عدیده آلوده باشد.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۲۹

آشوبهای سده‌های پریشانی ممکن بود، و زین رو، نهضت بازگشت را تقویت و تسریع می‌نمود.

از بن، رویکرد ایران متشیّع را به حوزه دینی شیعی جبل عامل، باید با همین اصالت گرائی در پیوند دانست.

سنّت فکری و فرهنگی‌ای که در ایران عوامزده شده بود و ارتباطش با متون اصلی و اصیل دین کم شده بود، در جبل عامل حیاتی پرجوشش داشت. در زمانی که تشیّع ایران از متون قدیم کلام و تفسیر و حدیث- که به زبان تازی بودند-، دور افتاده بود و بیشتر به مطالعه نگارشهای دست دوم/ دست چندم مشغول بود، در حوزه جبل عامل همان مدارک و متون قدیم در رواج و مدار مطالعت و مدارست بود. به عبارتی، تشیّع جبل عامل با جانمایه‌های معرفت شیعی مرتبطتر بود و مذهب ناب‌تر و سره‌تری را می‌شناخت و عرضه می کرد.

بدین ترتیب عالمان ایرانی با پیوند با علمای عاملی، «نهضت بازگشت» را قوّت دادند.

چنان که می‌دانیم حتّی بسیاری از نسخه‌های خطّی متون مهمّ شیعی در این روزگار از جبل عامل به ایران سرازیر شد «۳۴» و به یک انقلاب فرهنگی در شناخت تشیّع منجر گردید.

حیات طیّبه مجلسی اوّل و مجلسی دوم- رضوان اللّه علیهما- در صورت پذیرفتن بخش عظیمی از خیرش فرهنگی تشیّع و نهضت بازگشت به اصالتهای اندیشگی و فرهنگی دین مبین هزینه شد.

در پیوند گرایشهای حدیثی مجلسی‌ها که ریشه‌ای هم در آب اصالت گرائی نهضت بازگشت دارد، تأثیر عالمی بزرگ چون شیخ بهائی را به عنوان فرزند برومند طائفه علمای جبل عامل، بار دیگر، یادآور باید شد.

از اساس، علمای عاملی در نهضت حدیثی عصر صفوی- که دست در دست نهضت بازگشت به منابع اصیل دینی هم داشت- اثری شگرف داشتند.

گفته‌اند که دوران ملّا محمّد تقی مجلسی (ره)، زمانی بود که مردم آشنائی بسیار کمی با اخبار و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت- علیهم السّلام- داشتند؛ از این رو، او به ترویج و ترجمه و شرح احادیث همّت گماشت و شاگردان زیادی در این زمینه تربیت

---

(۳۴) در باره این «نسخه‌های مهاجر»، نگر: مقالات تاریخی، رسول جعفریان.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۳۰

کرد «۳۵»؛ فرزندش، محمّد باقر نیز راه پدر را با جدّیّت و تلاش پی گرفت.

در روزگار صفوی جنبشی بالنده در مطالعه و تدوین و تدریس و تحقیق متون حدیثی پدید آمد که تا آن روزگار، اگر بی‌مانند نبوده باشد، کم مانند بوده است.

پیشوای کتابشناسان، شیخ آقا بزرگ طهرانی، به مناسبت معرّفی جوامع چهارگانه حدیثی (/ «کتب اربعه»)، شروح و حواشی و تعلیقات بسیاری را که بر آنها نگاشته شده، نام می‌برد و توضیحات سودمندی می‌دهد. نکته درخور دقّت این است که تمام این آثار از سده دهم به بعد پرداخته شده‌اند. «۳۶»

گرایش به حدیث که دست کم در نیمه دوم روزگار صفوی، گرایش غالب و مقبول بوده است، چیزی است عام‌تر و فراتر از اخباریگری. ما در این دوره اصولیان و فیلسوفان بزرگ را در خیرش حدیث گرائی، صاحب مساهمت می‌بینیم. ملّا صدرا شرحی بر

اصول کـافی نگـاشت و اسـتاد بزرگوارش، میرداماد، بـا نگـارش الرّواشـح السّـماویّه، گامی به سوی گزارش حـدیثنامه شـیخ کلینی برداشت.

جـا دارد در همین مقـام بـدین نکته تفطّن دهیم که جنبش حـدیث‌گرائی در شـکل‌گیری مکتب فلسـفی موسوم به حکمت متعالیه به صورتی که هست، نقش بنیادین داشته است.

کسـانی که اثر احـادیث اهل بیت عصـمت و طهارت- علیهم السّـلام- را در انـدیشه‌های حکمی میر داماد و صـدر الـدّین شـیرازی- رضوان اللَّه علیهما- بررسیده باشند، این نکته را نیک درخواهند یافت.

پردور نیفتیم .... «مجلسـی» ها- نوّر اللَّه مضـجعهما- از عالمانی بودند که جنبش حدیثی عصـر صـفوی را بسط و قدرت بخشـیدند و علی الخصوص به آگاهی فارسی‌زبانان بها دادند و نگارشهای فارسی مهمّی در این باب بر جای نهادند.

نهضت بـازگشت، بی‌گمـان، از همـان آغـاز ترجمه را یکی از محورهای اساسـی کار خود قرار داد. ترجمانان بزرگی چون علی بن حسن زواره‌ای در این دوره نقشـی حسّاس در تقویت بنیه علمی فرهنگ شـیعی داشـتند. اینان زمینه دستیابی عامّه را به سرچشمه‌های اصلی فراهم می‌ساختند.

اگر چه فارسی‌نویسـی و فارسـی‌گوئی در جامعه علمی شـیعه پیشینه‌ای دراز دارد و نگارشهائی نغز چون تفسیر روض الجنان شیخ ابو الفتوح و ترجمه النّهایه شیخ طوسی و

---

(۳۵) نگر: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۸.

(۳۶) نگر: علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۶۹.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۳۱

النّقض عبـد الجلیـل قزوینی- رضـوان اللَّه علیهم أجمعین- گـواه صـادق این مدّعاینـد، مجمـوعه همآهنـگ و فراخ دامنه نگارشـهای فارسـی علّامه محمّد باقر مجلسی را باید- در گونه خود- یک ابتکار عظیم برای دسترسی فارسی‌گویان به نگارشهای شیعی مبتنی بر آثار و اخبار اهل بیت عصـمت و طهارت- صلوات اللَّه علیهم أجمعین- به شمار آورد «۳۷» و علی الخصوص تلاش کامیاب مجلسی را در مخاطبت با عامّه مردم فرا یاد داشت.

زنده‌یاد استاد ملک الشّعرای بهار، با جزم و صراحت می‌نویسد: «مهمترین کاری که مجلسی کرده است، بعد از تألیف مجلّدات بحار الانوار که دائرة المعارف شیعه امامیه اثنا عشریّه است، تألیف مجموع کتب دینی و اخلاقی شیعه است به فارسی ساده عوام فهم که تا آن روز اهـل علم چنـان کـاری نکرده بودنـد و غـالب تألیفـات علمـا، خـاصّه علمـای دین، به زبان تازی بود و اگر به پارسـی چیزی می‌نوشتند، به شیوه متقدّمان و به سبک قدیم بود و احترام مقام علم را در نزدیک شدن به سطح فکر و فهم عوام نمی‌دانستند، بل آن را مغایر عظمت جایگاه دانش می‌شمردند ...». «۳۸»

در زمـانی که برخی عالمـان بزرگ روزگـار صـفوی، بویژه علّامه مجلسـی، شـماری کتابهای فارسـی در حوزه معارف اسـلامی رقم زدنـد، «زبـان رسـمی و دارج در حوزه‌هـای علمی اسـلامی زبـان عربی بود و غالبـا نشـانه علمیّت و توانایی مؤلّف به شـمار می‌رفت؛ همچنان که رسم همه روزگاران در همه حوزه‌های علمی بوده و هست. در قرنهای نخست دوره اسـلامی نیز ... فارسـی نگاری برای دانشمندان، نه نقطه قوّت، بلکه نشانه کم‌دانشی بود.» «۳۹».

در چنین روزگـاری ظـاهرا طبیعی بود که عالمـان دین «از روی نگرانی نسـبت به حرمت و احتشام علمی خود» «۴۰»، نوشتن به زبان مردم و برای مردم را واگذارنـد و درد معرفت‌جوئی بـاورداران نـاتوان در بهره‌وری از زبـان تازی را چاره نکننـد!! البتّه تنها پرسـمان احتشام هم نبود. فارسـی‌نگاری در مقولات دینی، آن اندازه هم که برخی می‌پندارند آسان نبوده و نیست؛ «چرا که زبان اصـلی دین

اسلام، زبان عربی است.
قرآن، یگانه مرجع مقبول نزد همه پیروان همه مذاهب اسلامی به زبان عربی نازل شده است. سخنان رسول- صلّی اللّه علیه و آله- (و در مذهب شیعه: احادیث امامان- علیهم السّلام-) برای مخاطبانی عربی زبان بیان شده و طبعا به همان زبان است «(۴۱)». از این

(۳۷) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۷.

(۳۸) همان، همان ج، ص ۲۸۶.

(۳۹) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۸۹.

(۴۰) همان، ص ۹۰.

(۴۱) همان، ص ۸۹؛ با قدری تصرّف.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۳۲

رو، عالم دینی برای بیان مفاهیم دین به زبان فارسی و به نحوی که مفهوم فارسی زبانان افتد، با دشواریهای گوناگونی روبرو بود. هر چند از دیرباز در زمینه تدوین و ترجمه و گزارش معارف اسلامی به زبان فارسی، کوششهائی صورت پذیرفته بود، نه تنها در آن روزگار، که هم امروز نیز از این حیث، راه کوفته و هموار نیست.
از اینها گذشته، تازی‌نویسی، گیرائی دیگری هم داشت: «زبان عربی زبان مشترک همه ملّتهای پیوسته به اسلام بود و این خود به گسترش و رشد زبان عربی انجامید ....
دانشمندان مایل بودند با عربی‌نویسی آثار خود، امکان استفاده شمار بیشتری از مسلمانان را فراهم آورند «(۴۲)».
بطبع، کسی که به عربی می‌نوشت با مخاطبان بیشتری سخن می‌گفت، و این خود برای نویسنده گیرائی فراوان داشت؛ این گیرائی تنها در حوزه تمایلات نفسانی نویسنده به برخورداری از طیف وسیع‌تر مخاطبان نبود، بلکه حیثیت دیگری هم داشت.
آن حیثیت، این بود که نویسنده‌ای که آثار خود را به زبان تازی می‌نوشت، احساس می‌کرد، امکان بهره‌وری همه مسلمانان جهان را از دانش دینی خود فراهم ساخته است.
این احساس برای یک عالم دینی غیرتمند و مشفق بسیار دلپذیر بوده و هست. «(۴۳)»
بدین ترتیب می‌بینیم که مرحوم مجلسی در روی، آوردنش به فارسی‌نگاری، آنهم به زبان مفهوم عوام و نه موافق سرشت نثر منشیانه، مغلق و پرتکلّف، چه گام بلندی برداشته است.
مجلسی از یکسو با روشن‌بینی نیاز زمانه را درک کرده و گزارد رسالت عالم دینی را در بارور ساختن بذر اندیشه و عقیده و آگاهی دینی مردم، مستلزم قلم‌فرسائی به زبان مردم دانسته است؛ از سوی دیگر با از خود گذشتگی و ژرف‌نگری پرده پندارها را دریده و رشته‌های تنیده اوهام را گسسته، و به فارسی قلم زده است، بی‌آنکه از پسند و عرف زمانه و احتشام فاضلانه خوش بیندیشد.
از مقدّمه‌هائی که در کتابهای فارسی مرحوم مجلسی (ره) دیده می‌شود، پیداست که بر نگارش فارسی ادیبانه عصر صفوی، با آرایه‌های مرسوم و صنایع لفظی و معنوی آن، توانا بوده؛ ولی چون هدفش ترویج معارف دینی در میان عموم مردم بوده، بتعمّد متن کتابها را ساده نوشته و- به تعبیر خود- «مقیّد به حسن عبارات و تنوّع استعارات» نشده و

(۴۲) همان، همان ص.

(۴۳) پسندیده است یادی کنیم از علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی- طاب ثراه- که به نوشته فرزندشان (در: طبقات أعلام الشیعة، ج ۱:

قرن رابع، مقدّمه) برای استفاده عامّه مسلمانان، عربی‌نویسی را ترجیح می‌دادند.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۳۳

تجمّلات ادیبانه را آن هم باز در حدّ اعتدال به خطبه و مقدّمه اثر وانهاده است. از این رو، نثر مجلسی در مقایسه با نوشته‌های اثر عموم عالمان عصر صفوی، ساده‌تر و به فهم نزدیک‌تر است. «۴۴»

مجلسی در کار فارسی‌نگاری، معمولا، «مخاطبان خود را ... مردم شیعه ناآشنا یا کم‌اطّلاع از مطالب دینی می‌داند و به هیچ روی با عالمان دین سخن نمی‌گوید. زبان اهل علم، زبانی دیگر است و اصطلاحات و تعابیر خاصّ خود را دارد. بنا بر این او ساده‌نویسی را هرگز از یاد نمی‌برد و به مباحث استدلالی و برهانی [که مطلب را رو به غموض می‌برند] فقط در حدّ ضرورت اشاره می‌کند ... او در این کتابها در مقام ابراز توانایی علمی خود و تفصیل استدلالی همه مباحث نبود بلکه می‌خواسته است «کافّه مؤمنان و عامّه شیعیان» را که «به اعتبار عدم انس به لغت عرب» از فهم احادیث و مطالب علمی محرومند، «بهره فاضل و نصیب کامل» برساند. «۴۵» گزارندگان تاریخ ادب فارسی بدین نکته توجّه داده‌اند که مجلسی «به فارسی با زبانی ساده و قابل فهم چیز می‌نوشته» و انشای کتابهای او «به طور کلّی خیلی ساده و درست و عاری از صنایع بدیعیّه است». «۴۶»

البتّه طبیعی است که درجه سهولت یا صعوبت نثر آدمی در رویاروئی با موضوعات مختلف، تغییر کند. پس اگر سبک نگارش حقّ الیقین- بویژه در مواردی که نیاز به استدلالهای عقلی و نقلی است- با سایر کتب فارسی مجلسی (ره) تفاوت دارد و پاره‌ای از اصطلاحات علمی و خاصّ فلسفه و کلام در آن به کار رفته، به سبب موضوع ویژه کتاب جای تعجّبی نیست. «۴۷»

فارسی‌نویسی در حوزه معارف شیعی- اعمّ از تألیف و ترجمه- در روزگار صفویان یک ضرورت بوده است و به همین خاطر عالمان صفوی از همان آغاز شکل‌گیری حکومت شاه اسماعیل، یعنی سالها پیش از مجلسی، به فارسی‌نویسی دینی اهتمام فراوان داشته‌اند.

با این همه در یک نگاه، کارنامه فارسی‌نویسی مجلسی از آن دیگران ممتاز است، زیرا که آثار فارسی هیچ یک از این عالمان، در ترویج و همگانی کردن معارف و مقبول افتادگی، به پای آثار فارسی مجلسی نمی‌رسد.

---

(۴۴) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، صص ۱۹- ۲۱.

(۴۵) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۹۲.

(۴۶) سنج: همان، همان ص، پی‌نوشت.

(۴۷) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۳۴

می‌دانیم که آثار فارسی مجلسی از همان آغاز رواج بسیار یافت. میر محمّد صالح خاتون‌آبادی، داماد و شاگرد علّامه مجلسی، اندکی پس از درگذشت وی در باره تأثیر نگاشته‌های فارسی مجلسی می‌نویسد:

«این نوشته‌ها مایه راهیابی بیشتر مردم عوام شده و کمتر خانه‌ای در شهرهای شیعه‌نشین وجود دارد که نگاشته‌ای از آثار فارسی مجلسی در آن نباشد» «۴۸» همین رواج فراوان آثار فارسی مجلسی- که تا روزگار ما نیز ادامه یافته است- سبب شده، برخی در این باب مبالغه و غلو پیشه کنند و فی المثل بگویند که وقتی علّامه کتاب حقّ الیقین را نوشت و آن کتاب انتشار یافت و به ولایت شامات رسید، هفتاد هزار نفر از سنّیان شیعه شدند! «۴۹» آنچه مسلّم است این که آثار فارسی مردی چون مجلسی، با توجّه به شأن علمی و پایگاه اجتماعی و سیاسی و مکانت دینی آن بزرگوار، از همان آغاز مورد توجّه قرار می‌گیرد و- آن گونه که در سخن میر محمّد صالح خاتون‌آبادی آمد- چنین هم شده و تا روزگار ما عموم مردم، از خواصّ و عوام، از آثار او در زمینه باورها، آداب و

سنن و تاریخ دین بهره‌ور می‌شوند.

اگر چه غایت فضل این علّامه بی‌مانند از نگارشهای فارسی وی هویدا نمی‌شود، شکّی نیست که آثار او- بویژه به سبب بهره‌مندی بسیار از مضامین اخبار و احادیث، در زمره غنی‌ترین نگارشهای دینی شیعه به فارسی‌اند.

باید اذعان کرد که در این سیصد و اندی که از درگذشت مجلسی گذشته است، عالم و عامی بر سر خوان دانش او نشسته‌اند، و آثار وی- به تازی و پارسی- همواره محلّ عنایت و رجوع و استفاده بوده است.

نگارشهای فارسی علّامه مجلسی بر میراث مکتوب پس از خود حتّی در حوزه زبان عربی، اثر فراوان گذاشته است.

بی‌گمان زاد العماد در پیدائی مفاتیح الجنان حاج شیخ عبّاس قمی (ره) تأثیرگذار بوده و سپهر، مؤلّف ناسخ التّواریخ، از حیوة القلوب (/ حیات القلوب) اثر پذیرفته است. جلاء العیون بر آثار پس از خود سایه افکنده؛ چنان که مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی در منتهی الآمال به نقل بخشهائی از آن، بی‌هیچ دخل و تصرّف دست می‌یازد. این اثر به زبان اردو و عربی

---

(۴۸) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۹۵.

(۴۹) در باره این قول، نگر: همان، همان ص.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۳۵

هم ترجمه شده و منتخب عربی عربی‌شده آن به نام منتخب الجلاء به قلم مرحوم سیّد عبد اللّه شبّر تهیّه و نشر گردیده است. عین الحیوة (/ عین الحیات) به اردو و عربی ترجمه شده.

حقّ الیقین و شیوه آن در نگارشهای عقیدتی پس از مجلسی (ره) نشان گذاشته و فاضل ارجمند، دکتر محمود مهدوی دامغانی، حتّی زیربنای پیدائی آثاری چون عبقات الأنوار و الغدیر را در حقّ الیقین دیده است. اهمّیّت این کتاب تا بدان جاست که کازیمیرسکی قصد داشته آن را به زبان فرانسه ترجمه نماید و ظاهرا ادوارد براون هم، با آن که عناد ویژه‌ای با مرحوم مجلسی دارد، به ترجمه آن مایل و به اهمّیّتش معترف بوده است. «۵۰»

ترجمه رساله فرحة الغری یکی از آثار فارسی نسبتا کم حجم علّامه محمّد باقر مجلسی (ره) است و در نسبت آن به وی جای هیچ تردیدی نیست. گذشته از قرینه‌های درونی متن، قرینه‌های بیرونی هم بر این انتساب وجود دارد. چه، فهرست‌نگاران آثار علّامه مجلسی از همان روزگار صفویّه تاکنون این اثر او را یاد کرده‌اند.

در عصر صفوی توجّه معتنا بهی به نگارشهای بازمانده از خاندان طاوس ظاهر شد.

ترجمه فرحة الغری یکی از ثمرات مکتوب این رویکرد است.

افزون بر توجّه فراگیر، می‌توان فرض- بلکه: باور- کرد که علّامه مجلسی دلبستگی ویژه‌ای به شماری از آثار خاندان طاوس داشته باشد.

نام مجلسی، نام دانشنامه حدیثی بزرگش، بحار الأنوار، را فرایاد می‌آورد و به قولی «جاودانگی مجلسی بیشتر مرهون همین کار اوست». «۵۱» تألیف بحار الأنوار برخاسته از دغدغه پژوهشی- آموزشی مجلسی و مبتنی بر مشی دانشنامه‌نگاری (/ دائرة المعارف نویسی) او بود.

درخور توجّه است که دغدغه‌ای نظیر دغدغه مجلسی برای فراهم ساختن موسوعه حدیثی، در خاندان طاوس- یعنی خانواده صاحب فرحة الغری-، قرنها پیش از مجلسی به ظهور رسیده بود.

یکی از مجلسی‌شناسان، توجّه مجلسی را به گردآوری آثار و اصول حدیثی امامیّه، با کوشش ارجمند سیّد رضی الدّین علیّ بن موسی بن جعفر بن طاوس، سنجیده است. «۵۲»

چنان که می‌دانیم سیّد رضـی الدّین، موسوعه‌ای کلان در زمینه نیایشـها، پدید آورده بود که تا امروز هم از مهمترین مصادر نیایشی شیعه محسوب می‌شود. «۵۳»

(۵۰) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، صص ۲۱- ۳۳.

(۵۱) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۱۳۵.

(۵۲) نگر: همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

(۵۳) نگر: مقاله نگارنده در روزنامه انتخاب (هفته یکم رمضان ۱۳۷۸ ه ش.) به نام «دو نگرش در باره نیایش».

بی‌آنکه به مضـمون بازی متکلّفانه‌ای دچار باشیم، می‌توانیم خود فرحهٔ الغری را هم یک «دانشنامه» (/ دائرهٔ المعارف) بخوانیم. فرحهٔ الغری هم یک دانشنامه است، ولی یک دانشنامه تخصّصی. سیّد عبد الکریم بن طاوس کوشیده است موسوعه‌ای خبری- حدیثی- با یـک درآمـد تـاریخی-، در موضوعی ویژه و دارای اهمّیّت تـاریخی و کلامـی- یعنی همـان تعیین قبر مطهّر امیر مؤمنان علی بن أبی طالب (علیهما السّلام)-، ترتیب دهد، و در این کار موفّق شده است.

آثار فارسـی عالمان عصـر صـفوی، اعمّ از مصنّف و مترجم، بر دو دسته‌اند: یکی آثاری که به درخواست درباریان فراهم آمده یا لا اقل به ایشان هـدیه شـده تا مروّج آن باشـند؛ دیگر آثاری که به درخواست عموم مردم یا طلّاب و علاقه‌منـدان تحریر گردیـده. «۵۴» آثار علّامه مجلسی هم بر هر دو نوع است.

از دیرباز بحث از این که تشیّع و شیعه‌گرائی پادشاهان صفوی، راستین بوده است یا دروغین، بارها درگرفته است. بسیاری این بحث را درافکنده‌انـد که تشیّع صـفویان ممکن است تـا چه انـدازه یـک حربه سیاسـی- نظـامی بـوده باشـد و تـا چه انـدازه بر بـاور قلبی سردمداران سیاست متّکی باشد.

نگارنـده ایـن مجـال را برای نقـد و تمحیص رایهـای درافکنـده در این بـاب، شایسـته نمی‌بینـد و آن را درخـور نگارشـی علی حـده می‌داند، ولی دریغ دارد، در اینجا، داوری خردپسند و معتدل یکی از پژوهندگان را باز ننویسد:

«در اینکه انگیزه صـفویان در پافشاری بر تشیّع چه بود، مورّخان و محقّقان هنوز به اجماع نرسیده‌اند، ولی در اینکه شیعه بودن برای آنـان جـدّی بـود و پایبنـدی به ظواهر و احکـام شـریعت را نیز، دست کم در وجه بیرونی، فرو نمی‌گذاشـتند، فی الجمله اتفـاق رأی وجود دارد». «۵۵»

این که شاه صـفوی- و لو در عین کاهلی در گزارد برخی فروض شـرعی-، «تعصّب دینی» دارد، از چشم تیزبین جهانگردان اروپائی چون پیترو دلاواله پنهان نمانده است. «۵۶»

برین بنیاد، اگر در آثار عالمانی چون علّامه مجلسی ستایشی از شهریاران صفوی در میان باشد، خلاف عادتی صورت نبسته است. به هر روی، چنان که گفتیم آثار فارسی علّامه نیز بر دو گونه‌اند: برخی با دستگاه

(۵۴) چنین تقسیم کتابشناسانه‌ای، بیش و کم، در فهرستهای خود نوشت مرحوم فیض کاشانی دیده می‌شود. نگر: آینه پژوهش، ش ۶۰، ص ۹۵.

(۵۵) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۳۶.

(۵۶) نگر: همان، ص ۳۷، پی‌نوشت.

اقتدار صفوی بی‌ارتباط نیستند، چنان که مقدّمه حقّ الیقین به نام سلطان حسین صفوی است؛ «۵۷» برخی هم ارتباطی ندارند، مانند ترجمه فرحهٔ الغری که به استدعای «بعضی از دوستان ایمانی و برادران روحانی» فراهم شده.

از منظری دیگر، آثار فارسی مرحوم مجلسی بر دو دسته‌اند: یکی آنها که بیشترینه شیعیان مخاطب آن‌اند و دیگر آثار نسبتا تخصّصی‌تر که خوانندگان محدودتری خواهند داشت.

کتابهائی مانند حلیهٔ المتّقین و زاد المعاد از دسته نخست‌اند. از آثار درخور نگرش در دسته دوم آثار فارسی مجلسی، «ترجمه قصیده تائیّه دعبل خزاعی» است که به درخواست شاه سلطان حسین صفوی انجام داده است. وی قصد داشته از اشعار چند شاعر شیعی مذهب دیگر، از جمله فرزدق و سیّد حمیری، نیز ترجمه کند که امکان آن را نیافته است. «۵۸»

ترجمه فرحهٔ الغری هم از دسته دوم است.

هر چند خواننده عادی با مطالعه مقدّمه ترجمه فرحهٔ الغریّ علّامه مجلسی و در نگاه اوّل، آن را یک تلخیص فارسی کتاب سیّد عبد الکریم بن طاوس می‌پندارد، پس از مطالعه کامل متن و بویژه در صورت سنجیدن آن با متن عربی کتاب سیّد عبد الکریم، درخواهد یافت که ترجمه علّامه مجلسی خود نوعی شرح است بر این کتاب؛ گرچه شرحی مختصر؛ و آنچه مجلسی فرو انداخته، - اگر نه همه- عمدتا، مطالبی بوده که مخاطب فارسی زبان کتاب نیازی بدانها نداشته، بلکه از درج و ترجمه آنها ملول می‌شده است.

توضیح‌ها و بسط و افزایش‌های علّامه مجلسی (ره) در ترجمه فرحهٔ الغری معمولا در مواضعی است که نکته‌ای تاریخی، اعتقادی یا حدیثی در میان است و مرحوم مجلسی می‌کوشد خواننده را به حاقّ برداشت خود از مطلب یا قرائن مؤیّد معنا راهنمائی کند.

سبک ترجمه فرحهٔ الغری از میان سبکهای امروزین بیشتر به ترجمه آزاد می‌ماند. گاه ترجمه مرحوم مجلسی، بسیار آزادانه می‌شود. نمونه را، در ترجمه:

«طلع القیم أبو البقاء إلی زید بن واقصهٔ و هو صائغ علی باب دار التقی بن أسامهٔ العلوی النسابهٔ، فأخذ منه الصینیهٔ و فیها أوزان الذهب و أوزان الفضهٔ؛ فجمع الرجل جمیع الأوزان

---

(۵۷) نگر: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱.

(۵۸) نگر: علّامه مجلسی، حسن طارمی، ص ۱۳۲.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۳۸

فوضعها فی الکفهٔ حتی الشعیرهٔ و الارزهٔ و حبهٔ الشبه ...» (ق، ص ۱۷۲؛ و: ن، ص ۱۵۱) آورده است:

«ابو البقا بیرون آمد و از زرگری که در در خانه‌اش نشسته بود هر چه از اوزانی که طلا و نقره را می‌کشند داشت گرفت و به نزد آن مرد آورد و آن مرد جمیع آن اوزان را با سنگهائی که جو و گندم می‌کشیدند در خانه در یک پله ترازو گذاشت ...».

آیا می‌توان گفت این اندازه ناهمسانی ناشی از نسخه‌ای است که مبنای ترجمه بوده است؟ ... بعید می‌دانم.

راستی، دستنوشتی که علّامه مجلسی (ره) از فرحهٔ الغری در دست داشته و مبنای ترجمه آن به فارسی قرار داده، چگونه دستنوشتی بوده است؟ چه اندازه قدمت و صحّت و دقّت داشته؟ ...؛ پاسخ گفتن به این پرسشها و لو با مسامحه بسیار- آسان نیست.

ما از مشخّصات نسخه یا نسخه‌هائی که مرحوم مجلسی در دست داشته و ترجمه خود را بر آن استوار کرده است، بی‌خبریم.

استنباط نگارنده از مقابله متن مترجم و متن عربی چاپ جدید قم آن است که دستنوشت مورد استفاده علّامه مجلسی (ره) به چاپ نجف- یعنی همان نسخه‌ای که در طبع قم با رمز «ط» و در پژوهش ما با رمز ن نشان داده شده- نزدیکتر است تا نسخه‌های خطّی‌ای که در طبع قم مورد استفاده قرار گرفته. البتّه این نزدیکی و سازگاری، مطلق و فراگیر نیست؛ چنان که ترجمه علّامه (ره)، گاه با ضبط آن نسخه‌های خطّی سازگارست و نه متن طبع نجف، و گاه با هیچ کدام؛ ولی روی هم رفته، می‌توان گفت به متن مطبوع

نجف اشرف نزدیکتر است.

در باب ششم حدیث کوتاهی در متن طبع نجف نیست (نگر: ق، ص ۸۸) که در ترجمه علّامه مجلسی هم دیده نمی‌شود. حکایتی که مرحوم مجلسی از زبان عبد الرّحمن بن محمّد بن العتائقیّ در بحار الأنوار از فرحهٔ الغری نقل کرده و در ترجمه فرحهٔ الغریّ وی هم هست، در متن فرحهٔ الغری نیست؛ و نمی‌تواند بود؛ زیرا که ابن العتائقی متأخّر از صاحب فرحهٔ الغری است. منشأ این حکایت ظاهرا الدّلائل البرهانیّهٔ است؛ چنان که در متن مطبوع آن دیده می‌شود. «۵۹»

(۵۹) نگر: الغارات، ج ۲، ص ۸۶۷ و ۸۶۸ (متن و پی‌نوشت).

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۳۹

پژوهش حاضر

نگارنده این سطور نخستین بار از طریق دستنوشتی که در کتابخانه بزرگ آیهٔ اللّه العظمی مرعشی نجفی- طیّب اللّه رمسه- نگاهداری می‌شود، با متن حاضر آشنا شد. به سبب علاقه‌اش به تراث خاندان طاوس، در پی تهیّه عکسی از دستنوشت برآمد و خوشبختانه این حصول مطلوب با حسن نظر حجّهٔ الإسلام و المسلمین دکتر سیّد محمود مرعشی و به پایمردی دوست دانشمند، آقای علی رفیعی علامرودشتی، دیر نینجامید. گروگان محبّت هر دوانم.

دستنوشت فرحهٔ الغریّ کتابخانه مرحوم آیهٔ اللّه العظمی مرعشی نجفی- قدّس اللّه روحه العزیز- بخشی از مجموعه محفوظ به شماره ۱۸۷ در آن کتابخانه است.

مجموعه پیشگفته دربردارنده سی و چهار رساله خرد و کلان است از این قرار:

۱- آداب الصّلاهٔ (فارسی).

۲- رساله در شکّیات نماز (فارسی).

۳- رساله در زکات و خمس و اعتکاف (فارسی).

۴- رساله در کفّارات (فارسی).

۵- تحدید صاع (فارسی).

۶- الأوزان و المقادیر (فارسی).

۷- صیغ العقود و النّکاح (فارسی).

۸- فرق بین صفات ذات و صفات فعل (فارسی).

۹- البداء (فارسی).

۱۰- جبر و تفویض (فارسی).

۱۱- ترجمه حدیث ستهٔ أشیاء (فارسی).

۱۲- رساله در رجعت (فارسی).

۱۳- بهشت و دوزخ (فارسی).

۱۴- ترجمه توحید مفضل (فارسی).

۱۵- رساله در مال ناصبی (فارسی).

۱۶- مفتتح الشّهور (فارسی).

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۰

۱۷- اوقات نماز (فارسی).

۱۸- ثواب دعاء جوشن کبیر (فارسی).

۱۹- تفسیر آیه نور (فارسی).

۲۰- تفسیر آیه و السابقون الاولون (فارسی).

۲۱- الإعتقادات (عربی).

۲۲- صوم ماه شعبان (فارسی).

۲۳- اختیارات ایّام (فارسی).

۲۴- مفاتیح الغیب (فارسی).

۲۵- ترجمه قصیده دعبل (فارسی).

۲۶- صواعق الیهود (فارسی).

۲۷- حکمت شهادت سیّد الشّهداء [صلوات اللّه علیه] (فارسی).

۲۸- شرح حدیث خضر (عربی).

۲۹- ترجمه عهد مالک اشتر (فارسی).

۳۰- ترجمه فرحهٔ الغری (فارسی).

۳۱- مناسک حج مفصّل (فارسی).

۳۲- مناسک حجّ مختصر (فارسی).

۳۳- ترجمه توحید الرّضا [صلوات اللّه علیه] (فارسی).

۳۴- مشکاهٔ الأنوار (فارسی).

همه این سی و چهار رساله از علّامه محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی (/ مجلسی دوم) است. مجموعه در ۴۲۹ برگ می‌باشد و ترجمه فرحهٔ الغری برگهای ۲۸۷ تا ۳۳۲ را فراگرفته است. خطّ آن نسخ روشن و دعاها و زیارتهای عربی‌اش مشکول است. در پایان چند اثر از این مجموعه تاریخ ۱۱۲۵ ه. ق. کتابت شده. «۶۰»

با مطالعه دستنوشت یاد شده، شالوده این پژوهش نهاده شد، ولی بی‌گمان برای مرتفع شدن پاره‌ای تردیدها بررسی دستنوشتی دیگر دربایست بود. دستیابی به عکس آن دستنوشت دیگر را مرهون مساعدت دو دوست ارجمندم که چراغ تحقیقات مرکز «دار الحدیث» قم، اینک به کوشش ایشان فروزان است: حجّهٔ الإسلام و المسلمین مهدی

---

(۶۰) نگر: فهرست نسخه‌های خطّی ... مرعشی، ج ۱، صص ۲۰۵- ۲۱۸.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۱

مهریزی، و حجّهٔ الإسلام و المسلمین علی صدرائی خوئی (صدرائی‌نیا).

این دو دوست، کریمانه عکسی از دستنوشت موجود در کتابخانه مسجد اعظم قم را (به شماره ۳۰۷۹ و مورّخ محرّم ۱۱۶۸) تهیّه و برای بنده ارسال کردند.

دستنوشت مسجد اعظم- اگر چه دو صفحه نخستینش به سبب چسبیدگی قابل عکسبرداری نبوده- در بسیاری از موارد گشاینده ابهام و رافع تردید شد و براستی به کار آمد.

هر دو دستنوشت دقّتها و ظرافتهائی دربردارند و از این رو گمان دارم کاتب هر دو دست کم نیمه سوادی داشته است؛ هر چند سهوهای اساسی هم در هر دو هست.

قرائنی در دستنوشت مرعشی هست که سبب می‌شود بینداریم کتابت آن سماعی بوده؛ یعنی گویا کاتب می‌شنیده و می‌نوشته و سهو سامعه پاره‌ای از ضبطهای نامضبوط آن را سبب شده- و اللَّه أعلم بالصّواب.

دو چاپ از متن عربی فرحهٔ الغری را کرارا مورد مراجعه و استفاده و مشورت قرار داده‌ام:

یکی، چاپ نجف اشرف به سال ۱۳۶۸ ه. ق. که منشورات الشّریف الرّضـی در قم آن را افست کرده است؛ و دیگر چاپی که آقای سیّد تحسین آل شبیب الموسوی تحقیق آن را بر عهده داشته‌اند و چاپ نخست آن را به سال ۱۴۱۹ ه. ق. (/ ۱۹۹۸ م.) «مرکز الغدیر للدّراسات الإسلامیّهٔ» منتشر ساخته است.

در اثنای کار از چاپ دیگری هم مطّلع و مستفید شدم که به تحقیق شیخ محمّد مهدی نجف آماده‌سازی شده و در دفتر دوم موسوعهٔ النّجف الأشرف درج گردیده است.

تعریف و روش گوهرین دانش تصحیح متون، هدف مرا در این پژوهش، نزدیک شدن به متن ترجمه فرحهٔ الغری- به گونه‌ای که از زیر قلم علّامه محمّد باقر مجلسی (ره) بیرون آمده- قرار می‌دهد؛ برین بنیاد، پژوهنده مختار نبوده و نیست که در این متن تصرّفی کند؛ و لو در جهت نزدیک ساختن به متن عربی فرحهٔ و آنچه از زیر قلم سیّد عبد الکریم بن طاوس (ره) خارج شده است. پس تغییر ضبط اعلام و اسامی و ... مادام که ممکن است نادرستی آنها از نسخه مورد استفاده یا تلقّی علّامه بوده باشد، روا نبوده است؛ هر چند ضبط موجود دستنوشتها با منابع اصیل‌تر تاریخی ناسازگار افتد.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۲

فرحهٔ الغری یکی از منابع و مصادر بحار الأنوار بشمارست «۶۱»؛ و معظم مطالب آن در بحار هم هست؛ ولی باز تصحیح ترجمه موجود بر اساس ضبط بحار و اعتماد بی‌قید و شرط بر آن، پذیرفتنی نیست؛ زیرا ما نمی‌دانیم که آیا نسخه فرحهٔ الغری‌ای که در تدوین بحار به کار رفته، همان نسخه مبنای این ترجمه بوده است یا نه؟ و ... «۶۲»

در اینجا سیاهه برخی کوته‌نوشت‌های به‌کار رفته در یادداشتهای پژوهنده را عرضه می‌داریم:

ن: فرحهٔ الغریّ طبع نجف ق: فرحهٔ الغریّ طبع قم (تحقیق السید تحسین آل شبیب الموسوی) مرعشی: دستنوشت ترجمه فرحهٔ الغریّ محفوظ در کتابخانه آیهٔ اللَّه العظمی مرعشی نجفی (ره) اعظم: دستنوشت ترجمه فرحهٔ الغریّ محفوظ در کتابخانه مسجد اعظم.

س: سوره.

ی: آیه.

حکایت همچنان باقی ...

گاه یک سخن کوتاه چنان اثر ژرفی بر روح آدمی می‌گذارد که نوشتارهای بلند از مانند آن ناتوان‌اند. جمله طعن‌آلود احمد بن حسن میمندی که به بو سهل زوزنی گفت:

«در همه کارها ناتمامی» «۶۳»، از این سخنان کوتاه ولی کوبنده است که مرا همواره به یاد نقصان و کاستی بزرگ خویش می‌اندازد؛ این که همه کارهای خویش را، اعمّ از مخطوط و مطبوع، «ناتمام» و «گزارشی از نیمه راه» می‌بینم و در هر یک کاستیهائی می‌یابم که کاهلی یا رنجوری مرا از زدایش آنها بازداشته است. پژوهش حاضر هم، یکی از این شمارست.

این سخنان را از سر «فروتن نمائی» های مصنوع و مرسوم نمی‌گویم، بلکه از بن دندان و میان جان و به صدق دل بیان می‌کنم؛ و همان قدر که از آن نقصان ملولم، بدین صداقت شادمانم.

(۶۱) آشنائی با بحار الأنوار، ص ۲۴۵.

(۶۲) باید خاطر نشان کنم که عباراتی چند از توضیحات مرحوم مجلسی، روی هم رفته، به اندازه یک نیم صفحه از متن، بضرورت، و برغم آیین‌مندیهای مرسوم تصحیح انتقادی و اصل امانت، کنار گذاشته شد.

(۶۳) برای تفصیل ماجرا، نگر: گزیده تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر محمّد دبیر سیاقی، ص ۷۵ و ۷۶.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۳

آرزو داشتم در تنقیح تصحیح و ضبط نص کوشش بیشتری به خرج دهم، تعلیقات را یک دست و هماهنگ و پرمایه بنویسم، و در مقدّمه گفتنیهای فراوانی را بازگویم، و این همه محتاج این بود که در ازدحام اشتغالات، از این کار دست بدارم و برای تکمیل و تتمیم پژوهش حاضر به انتظار آسوده‌دمی دیریاب بنشینم .... امّا هم اکنون می‌بینم دیری نخواهد گذشت که همین مجموع پریشان نیز در انبوه اوراق آشفته و نوشته‌های شوریده‌ام متفرّق شود؛ چنان که پاره‌ای یادداشتهای فراهم آمده برای این کار مدّتی است مفقود گردیده! در جایی که از یکسو امر بین ضیاع و بقاء صورت موجود دائرست، و از دیگر سو برخی از شیفتگان تراث دینی و بویژه نگارشهای علّامه مجلسی (ره) نشر این پژوهش را به همین صورت نیز مغتنم شمردند، جانب بقاء را فرونمی‌گذارم و نیّت تتمیم و تکمیل آن را در چاپهای آینده- اگر صورت بندد- به دل می‌گیرم.

راست گفته‌اند که «الإتقان لا نهایهٔ له و الأغلاط تصحّح مع الزّمن». پس اگر این پژوهش مددی اندک به شناخت و احیاء تراث اسلامی رساننده باشد و تراث‌پژوهی شیعی را- هر چند به اندازه یک گام کوتاه- به پیش رانده باشد، سعی من و دل باطل نبوده است؛ تا چه رسد به آن که خدمتی به آستان مقدّس سرور یگانه‌پرستان، امیر باورداران و پیشوای پرهیزگاران، امام علیّ بن أبی طالب- علیهما الصّلاهٔ و السّلام- به شمار آید؛ در آن صورت، سر فخر بر آسمان خواهم سود! و اللَّه من وراء القصد بنده خدا: جویا جهانبخش سیزدهم رجب ۱۴۲۱ ه. ق سالروز ولادت امیر المؤمنین علیه السّلام اصفهان- شهرک خانه اصفهان

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۵

پی‌نوشتهای پیشگفتار

۱) حدیث شریف نبوی است. نگر: فضائل الخمسهٔ، ج ۲، ص ۱۳۱.

۲) در این باره، نمونه را، نگر: منهاج الکرامهٔ، تحقیق: عبد الرّحیم مبارک، صص ۱۱۳- ۱۷۵.

آن اندازه شیعه و سنّی در این باره قلم زده‌اند که تنها برشمردن نام مآخذ این بحث در عهده مجلّدات متعدّدی خواهد بود.

۳) نگر: کلام جاودانه، محمّد رضا حکیمی، بخش یکم.

۴) نگر: الذّریعهٔ: ج ۱۶، ص ۱۶۰ ۵) نگر: همان، همان ج، ص ۱۵۹.

از عبارات ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیلمی در إرشاد القلوب و جمال الدّین أحمد بن عنبهٔ در عمدهٔ الطّالب پیداست که بحث محلّ تربت مقدّس امیر مؤمنان- علیه الصّلاهٔ و السّلام- در آن روزگاران بحثی زنده بوده است که اینان در باب رفع شبهه‌ها به تفصیل پرداخته‌اند (نگر: الغارات، ج ۲، صص ۸۸۱- ۸۸۴) ۶) در نگارش این نقد حال، از این مآخذ بهره‌ور بوده‌ام:

فرحهٔ الغری، منشورات الرّضی، قم، بی‌تا، صص ۳- ۷؛ و: فرحهٔ الغری، تحقیق: السّیّد تحسین آل شبیب الموسوی، مرکز الغدیر للدّراسات الإسلامیهٔ، ج ۱: ۱۴۱۹ ه- ۱۹۹۸ م.، صص ۱۹ - ۲۵؛ و: کتابخانه ابن طاوس، صص ۱۹ - ۳۹؛ و: دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، مقاله «ابن طاوس»؛ و: الذّریعهٔ، ج ۱۴، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۷) نگر: الذّریعهٔ، ج ۱۶، ص ۱۵۹.

۸) الوافی بالوفیات، ج ۱۹، باعتناء رضوان السّیّد، شتوتکارت- بیروت، ۱۴۱۳ ه. ق./ ۱۹۹۳ م.، ص ۱۳؛ با اندکی اصلاح.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۶

۹) سنج: کتابخانه ابن طاوس، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۱۰) نگر: همان، ص ۱۴۱.

۱۱) نگر: الذّریعهٔ، ج ۳، صص ۲۸۱- ۲۸۴.

۱۲) سنج: همان، ج ۱۴، ص ۱۸۰.

۱۳) در باره این اثر، نگر: همان، ج ۱۶، ص ۲۷۲.

۱۴) نگر: همان، ج ۲، ص ۲۲۵؛ و: ج ۷، ص ۱۴.

۱۵) سنج: همان، ج ۱۸، ص ۸۶ و ۸۷.

۱۶) نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۷۶.

۱۷) نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۵ و ۴۱۶؛ و: الذّریعهٔ، ج ۲۰، ص ۳۲۰.

۱۸) نگر: الذّریعهٔ، ج ۲۰، ص ۳۱۹؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۸۱.

۱۹) نگر: فهرست کتب الشّیعهٔ و أصولهم، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۸؛ و: أضبط المقال، ص ۹۵ و ۱۰۱.

۲۰) نگر: الذّریعهٔ، ج ۱۹، ص ۵۷؛ و: ج ۲۱، ص ۶۸ و ۶۹؛ و: ج ۲۲، ص ۴۳۵؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۴۱۸ و ۴۱۹.

۲۱) سنج: کتابخانه ابن طاوس، ص ۲۷۵.

۲۲) نگر: همان، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۲۳) نگر: همان، ص ۴۷۳، و ۴۷۴.

۲۴) یا: ابو عمرو.

۲۵) سنج: الذّریعهٔ، ج ۲۵، ص ۲۹۳؛ و: کتابخانه ابن طاوس، ص ۶۰۰ و ۶۰۱.

۲۶) بر سری آنچه در پی‌نوشت پیشین آمد، نگر: کتابخانه ابن طاوس، ص ۵۲ و ۵۳.

۲۷) الغارات، ج ۲، ص ۸۳۷ و ۸۳۸.

۲۸) نگر: اندیشه‌های کلامی علّامه حلّی، ص ۵۲، پی‌نوشت.

۲۹) این نکته را پس از تأمّل در متن الدّلائل البرهانیّهٔ شفاها به بنده فرمودند.

۳۰) سنج: الغارات، ج ۲، ص ۸۶۷ و ۸۶۸ (متن و پی‌نوشت).

۳۱) بیشترینه آگاهیهای این نقد حال را از این مآخذ برگرفته‌ام:

علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، صص ۱۱- ۲۱ و ۴۹- ۵۳ و ۲۵۱ و ۸۵- ۸۷ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۲۲؛ و: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۷؛ و: دو گفتار.

۳۲) نگارنده این سطور، در سخنرانی خود در کنگره بین المللی بزرگداشت مجد الدّین فیروزآبادی (شیراز- فیروزآباد/ تابستان ۱۳۷۸)، از این گرایش و زمینه‌های پیدائی و ثمرات آن قدری سخن گفت.

۳۳) امروز با بررسی برخی متون شیعی آن روزگاران مانند کامل بهائی به پاره‌ای لغزش‌ها و سهوهای بارز

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۷

بازمی‌خوریم که نموداری از زمینه‌های عامیانه و پرخلط شدن معرفت دینی را نشان می‌دهد.

در حوزه اندیشه‌وران و دانش‌آموختگان سنّی هم قلّت آگاهیهای کسانی چون ملّا عبد الرّحمن جامی و نثاری بخارائی، صاحب

مذکّر احباب، از برخی لوازم شناخت تاریخی و دینی، آن سستی و ضعف، شاید حتّی بیشتر، به چشم می‌آید.

نگارنده گمان می‌کند غرق شدن جامعه در فرهنگ فارسی و کم رونق شدن پیوند با متون اصلی که علی الأغلب به زبان تازی بودند، در فراهم آوردن زمینه دور شدن از اصالت‌های شناختی، تأثیر فراوان داشته است.

در جایی که در روزگار رفیع الدّین همدانی، در سده هفتم، کتابی چون سیره ابن هشام در اقلیم پارس عزیز الوجود بوده باشد (چنان که خود او تصریح می‌کند)، شگفت نیست در سده‌های هشتم تا دهم آگاهیهای خامه‌وران شیعی و سنّی ایرانی از تاریخ و فرهنگ اسلام به زلّات عدیده آلوده باشد.

۳۴) در باره این «نسخه‌های مهاجر»، نگر: مقالات تاریخی، رسول جعفریان.

۳۵) نگر: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۱، ص ۹۸.

۳۶) نگر: علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۶۹.

۳۷) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۱۷.

۳۸) همان، همان ج، ص ۲۸۶.

۳۹) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۸۹.

۴۰) همان، ص ۹۰.

۴۱) همان، ص ۸۹؛ با قدری تصرّف.

۴۲) همان، همان ص.

۴۳) پسندیده است یادی کنیم از علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی- طاب ثراه- که به نوشته فرزندشان (در: طبقات أعلام الشیعهٔ، ج ۱: قرن رابع، مقدّمه) برای استفاده عامّه مسلمانان، عربی‌نویسی را ترجیح می‌دادند.

۴۴) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، صص ۱۹- ۲۱.

۴۵) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۹۲.

۴۶) سنج: همان، همان ص، پی‌نوشت.

۴۷) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱.

۴۸) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۹۵.

۴۹) در باره این قول، نگر: همان، همان ص.

۵۰) سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، صص ۲۱- ۳۳.

۵۱) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۱۳۵.

۵۲) نگر: همان، ص ۱۳۸ و ۱۳۹.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۸

۵۳) نگر: مقاله نگارنده در روزنامه انتخاب (هفته یکم رمضان ۱۳۷۸ ه ش.) به نام «دو نگرش در باره نیایش».

۵۴) چنین تقسیم کتابشناسانه‌ای، بیش و کم، در فهرستهای خود نوشت مرحوم فیض کاشانی دیده می‌شود. نگر: آینه پژوهش، ش ۶۰، ص ۹۵.

۵۵) علّامه مجلسی، حسن طارمی، انتشارات طرح نو، چ ۱، ص ۳۶.

۵۶) نگر: همان، ص ۳۷، پی‌نوشت.

۵۷) نگر: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱.

۵۸) نگر: علّامه مجلسی، حسن طارمی، ص ۱۳۲.

۵۹) نگر: الغارات، ج ۲، ص ۸۶۷ و ۸۶۸ (متن و پی‌نوشت).

۶۰) نگر: فهرست نسخه‌های خطّی ... مرعشی، ج ۱، صص ۲۰۵- ۲۱۸.

۶۱) آشنائی با بحار الأنوار، ص ۲۴۵.

۶۲) باید خاطر نشان کنم که عباراتی چند از توضیحات مرحوم مجلسی، روی هم رفته، به اندازه یک نیم صفحه از متن، بضرورت، و برغم آیین‌مندیهای مرسوم تصحیح انتقادی و اصل امانت، کنار گذاشته شد.

۶۳) برای تفصیل ماجرا، نگر: گزیده تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر محمّد دبیر سیاقی، ص ۷۵ و ۷۶.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۴۹

ترجمه رساله فرحهٔ الغری

اشاره

بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه منزل النّجف فی الشّرف أعلی الدّرجات و جاعل مشرّفه بعد رسوله المصطفی أکرم البریّات- صلوات اللَّه علیهما و علی ذرّیّتهما ما استقرّت الأرضون و دارت السّموات.

و بعد، خادم خدمه اخبار ائمّه اطهار، محمّد باقر بن محمّد تقی- حشرهما اللَّه مع موالیهما الأخیار- معروض رای انور برادران ایمانی می گرداند که چون طاوس خوش‌خرام بوستان نجابت و شرافت، و عندلیب خوش‌الحان گلستان براعت و بلاغت، مقرّب ملک قدّوس، سیّد عبد الکریم بن طاوس- حشره اللَّه مع آبائه الطّاهرین- که از افاخم سادات کرام و اعاظم علمای اعلام امامیّه است، کتابی در تعیین مضجع شریف و مدفن منیف سلطان سریر ارتضا، پادشاه اقلیم اجتبا، صدرنشین ایوان خلافت، شهسوار میدان شجاعت، فرمانفرمای عوالم غیب و شهود، علّت غائی ایجاد هر موجود، مخاطب به خطاب مستطاب أَنَّما یُرِیدُ اللَّهُ، مقصود کریم أ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللَّهِ، نوازش یافته تکریم کریم إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ، نواخته منصب والای وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ، رفیع قدری که سپهرش کمینه غلامی است هر صبح و شام از گرده مهر و ماه

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۰

جیره‌خوار، و ملک جهان در نظر همّت والایش خرده عطائیست بسی کم‌قدر و بی‌اعتبار، مالک و رضوانش دو خادم فرمان بردار، جبرئیل و میکائیل به منصب رکاب‌داریش در افتخار، جبین آدم افروخته نور انورش بود که مسجود ملائکه هفت آسمان شد، و شفاعت اسم اقدسش بود که نوح را در غرقاب اضطراب کشتیبان شد، کشتی نوح تا التجا به دولت سرایش نیاورد بر جودیش قرار ندادند، و ابراهیم خلیل تا پناه به نام جلیلش نبرد خطاب یا نارُ کُونِی به آتش نفرستادند، اگر یعقوبست به بوی پیراهن محبّت او بیناست، و اگر یوسف است به شفاعت او از حبس رهائی یافته متمکّن بر سریر کَذلِکَ مَکَّنّا ست، موسی کلیم که خطیب طور مناجات است به منصب عصاداریش ممتاز، و روح اللَّه با همه تعظیم به سپهسالاری عسکر فرزند سعادتمندش سرافراز، سلیمان به دعای رَبِّ هَبْ لِی با صد زاری منصب مهرداریش از خدا خواسته، هر پیغمبری بهر روشناسی آن درگاه چهره به نور تولّایش بر آراسته، زهی باریافته سرادق لو کشف که بی‌حجاب و نقاب در مقام

لم اکن لاعبد ربّا لم اره

مشغول عرض نیاز است، و حبّذا باب مدینه علم که بی‌واسطه ملک و کتاب درهای وحی بر خاطر حقیقت بینش باز است، به ته جرعه جام محبّتش انبیا در شورند، و به ریزه خاک انعامش عالمیان معمورند؛ مسبّحان ملأ اعلی، تسبیح ازو آموخته‌اند، و قدسیان

ملکوت سما، آیین عبادت ازو اندوخته‌اند؛ عندلیب فصاحت، واله گلرخان گلشن ضمیر الهام‌پذیرش، و طایر سماحت پیوسته بر شاخسار کف عدیم النّظیرش، ابر نیسانی بوصف سخایش رطب اللّسان گردیده که پیوسته گهربار است، و قلزم به امّید عطایش کف خویش گسترده در مقام عرض احتیاج و اضطرار است؛ شهسواری که چون قدم در میدان شجاعت نهادی جانهای مشرکان وداع گفتی و سرها فراق بدنها جستی، و چون صدا به تکبیر حرب برکشیدی مرغ جانها از آشیان بدنها رمیدی؛ از جویبار آبدار ذو الفقار دوست و دشمن را نصیب: دوستان را رو تازه کردن، دشمنان را دست از لوث جان شستن، نفاع میغش را بر زمین و آسمان منّت: پشت زمین را از بار رخسار سبک کردن، گوش فلک را از ناخوش آواز مشرکان رهانیدن، معراج قریش در رفعت بسی از عرش بالاتر- اعنی دوش رسول- مهد استراحتش در عزت رهی

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۱

از کرسی بلندپایه‌تر- یعنی کنار بتول-؛ کسی که منصب سلیمانیش یافته ملک سلیمان را کجا در نظر می‌آورد، و کسی که به غلامی قنبرش سرافراز گردیده کیکاووس را از غلامان خود می‌شمارد؛ آن پرورش یافته کنار حجر اسماعیل، شفابخش زمزم و شرف‌افزای مقام خلیل، مرهم نه جراحتهای سینه رسول، غمگسار خاطر حزین بتول، ضعیفان امّت را پشت و پناه، گناهکاران امّت را امّیدگاه، شرف اعاظم و اشراف، غصن دوحه طیّبه عبد مناف، اعنی امیر المؤمنین و امام المتّقین و یعسوب الموحّدین، اسد اللّه الغالب علیّ بن ابی طالب- صلوات اللّه علیه و علی أخیه و زوجه و أولاده الطّاهرین-، تألیف نموده، و به فرحهٔ الغری موسوم گردانیده و بر اختلافی که در آن عصر در میان سنّیان و مخالفان درین باب بوده و بعضی می‌گفته‌اند که آن جناب را در خانه خود مدفون ساخته‌اند و بعضی در مسجد کوفه و بعضی در قصر الاماره کوفه و بعضی در رحبه کوفه و بعضی از جهّال شیعه و سنّی می‌گفته‌اند که در بغداد کهنه مدفون گردیده، پس سیّد جلیل مزبور کتاب مذکور را برای رفع این اختلاف تألیف نموده و اخبار متواتره از طرق خاصّه و عامّه و شواهد عقلیّه و نقلیّه بیشمار که دلالت دارند بر آن که آن وصی و خلیفه سیّد انام و برگزیده ملک علّام، در نجف اشرف در همین موضع مقدّس که مزار کافه انام و مطاف خاص و عام است مدفون گردیده، در آن کتاب ایراد نموده و چون کتاب مزبور مشتمل بود بر فواید جلیله و زیارات شریفه و ادعیه معتبره و معجزات غریبه که در اکثر کتب متداوله مذکور نیست، بعضی از دوستان ایمانی و برادران روحانی از فقیر استدعا نمودند که آن را به لغت فارسی ترجمه نمایم تا نفعش عام و فوایدش تمام باشد. لهذا از جهت رعایت حقوق ایمانی، اجابت ایشان را لازم دانسته به عبارات قریبه به افهام ترجمه نمودم- و من اللّه الاستعانهٔ فی جمیع الأمور.

ابتدای ترجمه، کلام این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ (۱) حمد و سپاس خداوندی را سزاست که حق را در نظر جهانیان هویدا و ظاهر

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۲

گردانیده و کسوت خفا و ظلمت بر باطل بی‌حاصل پوشانیده؛ صواب و راستی را به استقامت موصوف گردانیده به عالمیان عطا فرمود، و بنای حق را در هر باب مشیّد و محکم ساخته به ارباب قابلیّت و استعداد کرامت نمود. حمد می‌کنم خداوند خویش را با نهایت جهد و اهتمام و معترفم که حمدی که شایسته جناب اوست، از قدرت این ناتوان برتر است و چه باشد ثنای من در جنب نعمتهای نامتناهی او که از حیطه عدد احصا بدر است؛ و درود بر پیغمبر برگزیده او محمّد مصطفی (ص) و بر آلش که پیروی مناهج هدایت او در هر باب نموده‌اند.

امّا بعد، شخصی که رعایت حقّ او بر ذمه من لازم بود از بزرگان صاحبان مجد و حسب و اعیان اهالی فضل و نسب از من طلب کرد رساله‌ای که مشتمل باشد بر اخباری که دلالت کند بر مرقد منوّر و موضع قبر مطهّر حضرت امام المتّقین و سیّد الوصیّین امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع)، بر وجهی که استیفا کنم جمیع آنچه متعلّق است به این باب و مربوط است به این امر، پس نوشتم

آنچه سعی و طاقت من به آن می‌رسید به نحوی که موافق آمد با وعده‌ای که در استقضای این مطلب نموده بودم و بیرون آوردم این اخبار را از کتابهای مندرس‌شده‌ای که از اصحاب ما به ما رسیده بود و نوشتم این را با نهایت تنگی وقت و تشویش خاطر، با اینکه آنچه وارد شده است در این امر متفرّق است در کتب و در یک باب مجتمع نیست و محلّ معلومی ندارد که به آسانی به آن رجوع توان نمود، و لیکن من نهایت سعی مبذول ساختم و تقصیر بر خویش روا نداشتم، تا آنکه موافق شد با آنچه از من طلبیده بودند؛ و از خداوند عالمیان سؤال می‌کنم لطفی و عنایتی که مرا نگاه دارد از لغزش در سلوک طریق صواب و قطع کند مادّه خطا و غلط را در هر باب؛ و مرتّب ساختم آن را بر دو مقدّمه و پانزده باب:

مقدّمه اولی در بیان دلیلی که به حسب نظر و تأمّل عقل دلالت کند بر آنکه قبر آن حضرت (ع) در غری واقع است؛ و مقدّمه ثانیه در بیان سببی که موجب اخفای ضریح مقدّس آن حضرت شد و چرا علانیهٔ دفن نکردند که ابتداء بر عالمیان ظاهر باشد.

و امّا ابواب:

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۳

(۱) پس باب اوّل در ذکر اخباری که از سیّد کونین، رسول خدا (ص)، در این باب وارد شده است.

باب دویّم در بیان اخباری که از حضرت امیر المؤمنین (ع) در این باب منقول شده.

باب سیّم در بیان اخباری که درین باب از سیّدی شباب اهل الجنّهٔ، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السّلام، وارد شده.

باب چهارم در ذکر اخباری که از حضرت سیّد السّاجدین و زین العابدین، علیّ بن الحسین (ع)، درین باب مأثور گردیده.

باب پنجم در بیان اخباری که از حضرت امام محمّد باقر (ع) درین باب وارد شده.

باب ششم در بیان اخباری که از حضرت امام جعفر صادق (ع) درین باب وارد شده.

باب هفتم در بیان اخباری که از حضرت امام موسی کاظم (ع) درین باب وارد شده.

باب هشتم در ذکر اخباری که از حضرت علیّ بن موسی الرّضا (ع) درین باب وارد شده.

باب نهم در نقل اخباری که از حضرت امام محمّد تقی (ع) درین امر رسیده. ترجمه فرحهٔ الغری ۵۳ ترجمه رساله فرحهٔ الغری

ب دهم در ذکر اخباری که از حضرت امام علیّ نقی (ع) در این امر رسیده.

باب یازدهم در نقل اخباری که از حضرت امام حسن عسکری (ع) درین باب وارد شده.

باب دوازدهم در نقل اخباری که از زید بن علیّ بن الحسین شهید در این باب منقولست.

باب سیزدهم در بیان اخباری که از منصور دوانیقی و هارون الرّشید- علیهما اللعنهٔ- در این باب منقولست و ذکر جمعی از خلفای بنی عبّاس که بعد از ایشان زیارت آن حضرت در این مکان شریف کرده‌اند موافق آنچه از اخبار به ما رسیده.

باب چهاردهم در ذکر اخباری که از جمعی از بنی هاشم و غیر ایشان از علما و فضلا در این باب به ما رسیده.

باب پانزدهم در نقل امری چند از کرامات و معجزات که در نزد ضریح مقدّس آن

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۴

حضرت به ظهور آمده که هر یک برهانی است بر ردّ آن جمعی که منکر کرامات ایشان‌اند.

مقدّمه اولی در بیان دلیلی که به حسب نظر و تفکّر عقل دلالت می‌کند بر آن که قبر آن حضرت در غری واقع است

(۱) و غری همین موضعی است که اکنون مآب و مرجع عالمیان است و آن حضرت را در آنجا زیارت می‌کنند و این موضع را غرئین می‌گویند بنا بر آن که در حوالی آن دو گنبد بوده که بر سر قبر مالک و عقیل- که ندیمان جذیمهٔ بن الابرش بودند- ساخته

بودنـد و بنـا بر آن آن را غرئین نام کردنـد که غری آلوده کردن است و نعمان بن منـذر که یکی از ملوک عرب بود چون کسـی را می‌کشت می‌فرمود تا آن دو قبر را به خون آلوده می‌کردند و گاه غری نیز می‌گویند.

دلالت می‌کنـد بر آن که موضع قبر آن حضـرت همین مکان معروف است، اتّفاق گروهی که منسوبنـد به ولایت و محبّت اهل بیت رسالت، یعنی فرقه محقّه شـیعه- رضوان اللّه علیهم-، که از آباء و اجداد و اسـتادان خود ضبط کرده‌اند و هر خلف الی سلف روایت کرده‌اند، و محال است اتفاق این جماعت بر کذب و خطا؛ و همین است تواتری که نزد جمهور ارباب عقل موجب علم و جزم است و این امر نزد ایشان ثابت شده است به دلالت و راهنمائی ائمّه طاهرین علیهم السّـلام که محلّ اعتماد و راهنمائی ما گروه شیعه‌اند در جمیع احکام شـرعیّه و امور دینیّه، و هیچ فرقی نیست میان این امر و امری از امور شرعیّه که به تواتر از ایشان به ما برسد و ما تلقّی به قبول کنیم. پس چنـانچه اگر در مسألهای از مسایـل شـرعیّه این گروه اتّفاق کننـد بر نقل و فتوی ما را متابعت لازم است همچنین در این امر ما را قبول لازم است.

و اگر مخالف ما در این امر، معجزات نبی را به تواتر ثابت می‌دانـد، همین بعینه جواب اوست در انکار این مسأله و این امر موافق آن امر است چنانچه دو تای نعل بر یک دیگر

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۵

موافق‌اند و پرهای تیر مساوی یک دیگرند. «۱»

(۱) و اگر مخالف ما گویـد که اگر این امر متواتر بود- چنانچه شـما می‌گوئید-، می‌بایست که ما را نیز علم به هم رسد و حال آنکه ما علم نداریم به آنچه شما می‌گوئید، جواب گوئیم که خلافی نیست میان ما و شما که آن حضرت (ع) مخفی مدفون شده‌اند، و هر گـاه چنین باشـد اهـل بیت آن حضـرت بر آن حضـرت داناتر خواهنـد بود از غیر ایشان، و تواتری که به ما رسـیده است از اهل بیت رسیده است و ایشان ما را دلالت کرده‌اند بر این امر و به سر انگشت بیان اشاره به سوی آن نموده‌اند.

و اگر چنان باشـد که مخالفان ما می‌گوینـد که درین موضع معهود آن حضـرت مـدفون نیست، ملامت به سوی ایشان راه می‌یابد از جهت دیگر؛ زیرا که اگر ایشـان را اعتقـاد اینست که در قصـر الاماره کوفه مـدفونست یـا در سـاحت مسجد کوفه یـا در بقیع یا در کرخ- که محلّه‌ای از محلّـات بغـداد کهنه است-، هر آینه بر ایشـان لـازم خواهـد بود که آن حضـرت را زیارت کننـد در جمیع این امـاکن یـا در یکی از اینها؛ بلکه چون معلوم است که جمیع این اقوال از یک شـخص نیست بایست که هر طایفه یکی ازین امکنه را که مدفن آن حضـرت دانند، آن حضرت را در آنجا زیارت کنند همچنان که معروف کرخی و جنید و سری سقطی و ابو بکر شبلی و غیر ایشان را زیارت می‌کنند و حال آنکه نمی‌کنند، بلی، اگر ایشان از جماعتی می‌بودند که زیارت موتی را خوب نمی‌دانسـتند یا اعتقـاد به فضـل حضـرت امیر المـؤمنین (ع) و علوّ مرتبه آن حضـرت نمی‌داشـتند، این الزام بر ایشـان نمی‌توانست کرد؛ و آنچه شـما می‌گوئیـد چون متواتر باشـد و حال آنکه کتابها مملوّ است از خلاف قول شـما چنانچه قبل از این ذکر کردیم؛ و اگر فرض کنیم که از شخصـی به تواتر خلاف قول ما به شـما رسیده باشد ما قبول نخواهیم کرد؛ زیرا که تواتر در این باب افاده علم به صدور این کلام از آن شخص می‌کند و چون مناقض قولی است که از ائمه علیهم السّلام به ما رسیده است مردود است.

و باز می‌گوئیم که هر میّتی اهل و خویشان او، در غالب اوقات اعلم می‌باشند به

---

(۱). و این مثلی است در میان عرب مشهور که در بیان مساوات دو امر با یک دیگر ایراد می‌نمایند. منه.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۶

احـوال آن میّت، (۱) و اولاینـد به دانسـتن از دوران و بیگانگـان، خصوصـا هر گـاه اهل بیت میّت، اهل بیت رسالت (ص) باشـند، و ایشان جمعی‌اند که شـرف و جلالت ایشان بلندپایه است، و بیت الحرام عزّت و بزرگواری ایشان سـر بر اوج رفعت کشـیده، و اساس

عالی بنای قدر و منزلت ایشان بسی محکم و استوار است و ایشانند قرین کتاب حق- سبحانه و تعالی- که هرگز از ایشان مفارقت نمی‌کند به گفته رسول خدا (ص) که عامّه و خاصّه روایت کرده‌اند که آن حضرت فرموده که

إنّی تارک فیکم الثّقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض

- یعنی من می‌روم و در میان شما می‌گذارم دو چیز عظیم را، کتاب خدا و عترت من، اهل بیت من، و این دو تا از یک دیگر جدا نخواهند شد تا بر من وارد شوند در حوض کوثر- و این حدیث صریح است در آنکه حق هرگز از ایشان مفارقت نمی‌کند و آنچه خلاف ایشان است باطل است.

و ابو عمرو زاهد در کتاب یواقیت از تغلب نقل کرده است در معنی «ثقلین» که چرا کتاب و اهل بیت را «ثقلین» نامیده آن حضرت، زیرا که تمسّک به ایشان نمودن و متابعت ایشان کردن بر مردمان ثقیل است.

و درین شکّی نیست که عترت آن حضرت و شیعه آن حضرت متّفق‌اند در اینکه موضع قبر آن حضرت همین مکان معروف است و هیچ شک درین امر ندارند و اثری چند در این مکان مخصوص مشاهده می‌کنند از کرامات و معجزات و علامات که دلالت بر صدق ایشان می‌کند و این کرامات به منزله حجّتی است بر ردّ قول منکرین که غرض ایشان تعطیل احکام الهیست و وسوسه در نفوس خلایق و از همه چیز عجیب‌تر آنست که اگر کسی بر سر قبر مجهولی بایستد و بگوید: این قبر پدر من است، رجوع به قول او می‌کنند بی‌شک و ریبی، و اهل بیت معصوم آن حضرت- صلوات اللّه علیهم- می‌فرمایند که این قبر پدر ماست، و از ایشان قبول نمی‌کنند و بیگانگان دوران دشمن را در این باب اعلم می‌دانند؛ و این قولی است در نهایت غرابت؛ و اگر دوران محلّ قبر آن حضرت را ندانند بعید نیست و محلّ ملامت نخواهند بود؛ زیرا که از ایشان مستور کردند و اجانب را بر این امر مطّلع نساختند و علم ایشان احاطه به این امر نکرد؛ و اگر ایشان دعوی علم

ترجمه فرحة الغری ،ص:۵۷

کنند راستگو نخواهند بود (۱) و چون جاهل بودند به این امر هر یک از ایشان از روی گمان و تخمین قولی استنباط کردند و چنان که در مسایل شرعیّه به گمانهای ضعیف عمل می‌نمایند، درین باب به اندك مرجّحی به خواهش طبع خود ترجیح دادند، هر چند علم به حقیقت واقعه نداشتند؛ و بعد از آن جاهل دیگران از او نقل کردند؛ و بعد ازین طبقه جمعی دیگر از جهّال تلقّی به قبول کردند.

پس اهل و خویشان و اعیان خواص و نزدیکان آن حضرت اولایند به معرفت و داناترند؛ و این امریست واضح که هیچ اشکالی در آن نیست و محلّ منازعه نیست.

و ما بعد از این ذکر خواهیم کرد سببی را که موجب اخفاء قبر آن حضرت- صلوات اللّه علیه- شد و شکی نیست که اخفا سبب این اختلافات شد و ائمّه طاهرین علیهم السّلام اگر اشاره به قبر اجنبی بکنند تقلید ایشان لازم است از جهت امامت، چگونه چنین نباشد در جایی که امامت با فرزندی جمع شده باشد که در این مقام از دو جهت قبول قول ایشان لازم است؛ و همین قدر در این مقام کافی است.

و اگر می‌خواستیم استیفاء فنون کلام در این باب بکنیم هر آینه بسیار به طول می‌انجامید و لیکن آنچه اندك باشد و دلالت کند بهتر است از آنچه بسیار باشد و موجب ملالت شود.

مقدّمه ثانیه در بیان سببی که موجب اخفای قبر مقدّس آن حضرت (ع) شد ابتداء.

(۲) بتحقیق که ثابت و معلوم است و بر عالمیان ظاهر است امری چند که از برای حضرت امیر المؤمنین (ع) جاری شد از وقایع و جنگهای عظیمی که موجب بغض و عداوت و کینه مردمان شد نسبت به آن حضرت؛ زیرا که همیشه آن حضرت موافق حق عمل

می‌نمودند و حق در کام اکثر عالمیان تلخ می‌باشد و سبب این وقایع کشتن عثمان بود در روز غدیر در سال سی و پنجم از هجرت و اوّل این وقایع واقعه جنگ جمل بود که با عایشه شد و دویم جنگ صفین بود که با معاویه ملعون شد و سیّم جنگ نهروان بود که با

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۸

(۱) خوارج نهروان- علیهم اللّعنهٔ- شد و آن ملاعین بر آن حضرت خروج کردند و محاربه به آن حضرت را عبادت دانستند و کینه آن جناب در سینه‌های ایشان قرار گرفت و سبّ آن حضرت می‌کردند و ناسزا می‌گفتند و هر که منسوب به آن حضرت بود می‌کشتند، همچنان که عبد اللَّه بن خبّاب بن الارت را که از اصحاب آن حضرت بود با زوجه‌اش شهید کردند قبل از واقعه نهروان و این اعمال را عبادت می‌دانستند و مطلب ایشان رضای کسی نبود حتّی آنکه عثمان را نیز لعن می‌کردند به سبب آن اعمال که در شش سال آخر خلافتش کرد که آن اعمال را از او نپسندیدند و این باعث این شد که دشنام به عثمان می‌دادند و ناسزا به حضرت امیر می‌گفتند که قایل به حکمین شد؛ و عذر آن حضرت عذر رسول خدا (ص) بود در واقعه بنی قریظه که حضرت رسول (ص) در آن واقعه راضی شد به حکم سعد بن معاذ و ایشان به حکم او از قلعه به زیر آمدند و سعد حکم کرد که مردان ایشان را بکشند و زنان و اطفال ایشان را اسیر کنند و اموال ایشان را به غنیمت بگیرند و حضرت فرمود به سعد که حکمی کردی که خداوند عالمیان در بالای هفت آسمان چنین حکم کرده بود.

پس آن حضرت را شهید کرد شقی‌ترین اوّلین و آخرین، عبد الرّحمن بن عمرو بن یحیی بن عمرو بن ملجم بن قیس بن مکسوح بن مقفر بن کلدهٔ بن حمیر، و این قصّه مشهور است، و چون آوردند آن ملعون را که بکشند، ثقفی نقل کرده است در کتاب مقتل امیر المؤمنین (ع) و من نقل کردم این حکایت را از کتاب بسیار کهنه‌ای که تاریخش سال سیصد و پنجاه و پنج از هجرت بود و درین واقعه خلافست: بعضی می‌گویند که حضرت امام حسن (ع) خود او را بیک ضربت کشتند و بعضی موافق نقل این کتاب روایت کرده‌اند که چون آن ملعون را حاضر کردند. عبد اللَّه پسر جعفر طیّار گفت که بگذارید که من قدری دل خود را از او آسایش دهم و کینه خود را از او بخواهم. پس آن ملعون را به عبد اللَّه دادند. فرمود که میخ آهنی را به آتش تافتند و به چشمهای آن ملعون کشید. پس آن ملعون گفت: بزرگوار و با برکت و نعمتهای غیر متناهی است خداوندی که آدمی را از پاره خون خلق کرده است. ای پسر برادر! روا باشد که مرا سرمه می‌کشی به میل آهنی

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۵۹

گرم. (۱) پس فرمود که دست و پایش را بریدند و آن ملعون هیچ حرف نگفت. پس فرمود که زبانش را ببرند. آن بدبخت آغاز جزع و استغاثه کرد. بعضی از مردم به او گفتند که ای دشمن خدا! میل آتش به چشمت کشیدند و دست و پایت را بریدند و جزع نکردی و از زبان بریدن جزع کردی؟ آن نابینای ظاهر و باطن به ایشان گفت که ای جاهلان! من از زبان بریدن جزع نمی‌کنم و لیکن خوشم نمی‌آید که بقدر فاصله میان دو دفعه دوشیدن شتر که یک لحظه بیش نیست زنده باشم و ذکر خدا نتوانم کرد؛ و چون زبانش را بریدند، فرمود که آن لعین را به آتش سوختند و به سوی عذاب الیم الهی فرستادند.

پس در حال این ملعون و امثال این از دشمنان آن حضرت تفکّر کن و ملاحظه کن که با وجود این قسم دشمنان چگونه قبر آن حضرت را مخفی نکنند از خوف اینکه مبادا خلاف آدابی از ایشان نسبت به آن جناب صادر شود.

حتی آن که خبر داد مرا عبد الصّمد بن احمد از ابی الفرج بن الجوزی که او گفت که خواندم نوشته‌ای به خطّ ابی الوفاء بن عقیل که چون ابن ملجم- علیه اللّعنهٔ- را به نزد حضرت امام حسن (ع) آوردند، گفت به آن حضرت که یک کلمه با شما آهسته می‌خواهم بگویم. آن حضرت (ع) ابا فرمودند و حضرت فرمودند که غرضش آنست که گوش مرا به دندان بگیرد. پس آن ملعون گفت: و اللَّه که اگر می‌گذاشت گوشش را از سرش جدا می‌کردم.

پس هر گاه افعال و اقوال او این باشد در چنین حالی که منتظر کشته شدن است و کینه او در این مرتبه باشد که در چنین وقتی ضبط

خود نکنـد، پس چگونه خواهد بود احوال و افعال او در هنگامی که مخلّی بالطّبع و بی‌مانع باشد! این بود حال خوارجی که اقتداری نداشـتند و به سبب این امور خود را به کشتن می‌دادند، پس چگونه باشد حال اصحاب معاویهٔ بن ابی سفیان- علیه اللّعنهٔ- و بنی امیّه و حـال آنکه ملک و پادشاهی در آن زمان از ایشان بود و دولت به دست ایشان بود و مهار بختی دولت در کف ایشان بود و منشور علمهای سلطنت بر سر ایشان سایه‌افکن بود، از اطراف جهان هدایا به سوی ایشان می‌بردند و به تحفه‌ها تقرّب به ایشان می‌جستند و

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۶۰

مبالغه کردن در محو آثار تشیّع را از اعظم قربات می‌دانستند؛ (۱) و دلالت می‌کند بر آنکه معاویه و اصـحابش سعی تمام در اخفاء نور آن حضـرت می‌نمودنـد آنچه نقل کرده است عبـد الحمید بن ابی الحدید مداینی در شـرح نهج البلاغه از ابو جعفر اسـکافی که معاویه- علیه اللّعنهٔ- صد هزار درهم به سمرهٔ بن جندب داد که حدیثی وضع کند که در شأن علیّ بن ابی طالب (ع) نازل شده است این آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاهِٔ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللَّهَ عَلی ما فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ وَ إِذا تَوَلَّی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ، و در شأن ابن ملجم- علیه اللّعنـهٔ- نازل شده است این آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْـرِی نَفْسَهُ ابْتِغـاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ؛ پس سـمره قبول نکرد که این حـدیث را وضع کنـد؛ پس دویست هزار درهم فرسـتاد و او قبول نکرد؛ پس سیصد هزار درهم فرستاد و او قبول نکرد؛ پس چهار صد هزار درهم فرستاد و او قبول کرد.

و ترجمه آیه اوّل به نحوی که مفسّـران ذکر کرده‌اند اینست که از مردمان کسـی هست که به شـگفت می‌آورد و خوشحال می‌سازد گفتار او در مصالـح زنـدگانی دنیا و تدبیرات معاش و به گواهی می‌آورد خدا را بر آن چیزی که در دل اوست- یعنی می‌گوید که دل و زبان من یکی است و خـدا بر این گفتار گواه است- و حال آنکه او ستیزه‌کننـده‌تر است در مخاصـمه با اهل اسـلام و دشـمنی کردن با ایشان از سایر مردمان، و چون برگردد از مجلس تو بشـتابد در زمین مـدینه تا فساد کنـد در آن و نابود گرداند کشتزار را به سوختن و هلاک گرداند چهارپایان را و خدا نمی‌پسندد فساد و معصیت را.

و اکثر مفسّـرین نقـل کرده‌انـد که این آیه در شـأن اخفش ثقفی نـازل شـد که به نزد رسول (ص) آمـد و اظهـار اسـلام کرد و چون برگشـت زراعـت جمعی را بسـوخت و چهارپایـان مسـلمانان را پی کرد؛ و علی بن ابراهیم نقـل کرده است که این در شـأن عمر بن الخطّاب نازل شد؛ و بعضی گفته‌اند که در شأن معویه- علیه اللّعنهٔ- نازل شد.

و ترجمه آیه دویم بر قول مفسّـران اینست که از مردمان کسـی هست که می‌فروشـد نفس خود را، یعنی بـذل می‌کند در جهاد یا در امر به معروف و نهی از منکر، به جهت خشنودی خدا و خدا مهربان است با بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می‌کنند

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۶۱

و ایشان را به مثوبات عظیم می‌رساند.

و از ابن عبـاس مرویست که این آیه در شـأن عالیشأن حضـرت امیر المؤمنین (ع) نازل شـده و اجماع علمای شـیعه است بر آنکه این آیه در شان آن حضـرت نازل شـده و غزالی در کتاب احیای علوم و ثعلبی در تفسـیر خود- و این هر دو از اکابر علمای عامّه‌انـد- و غیر ایشان از علمای اهل سـنّه نقل کرده‌اند که این آیه در شب غار که حضـرت امیر در فراش سیّد مختار خوابید و جان فدای رسول خدا کرد، در شان آن حضرت نازل شد.

مصـنّف گویـد که دلالت می‌کنـد بر آنکه قاطبه بنی امیّه سعی در محو آثار اهل بیت می‌کردنـد، آنچه روایت کرده است ثقفی در کتاب مذکور که خبر داد مرا (۱) اسماعیل بن ابان ازدی که او گفت که خبر داد مرا عتاب بن کریم تمیمی که او گفت خبر داد مرا حـارث بن حضـیره که سـپهسالار لشـکر حجّـاج- علیه اللّعنـهٔ- گوی کنـد در رحبه کوفه و مرده پیری را بیرون آورد که موی سـر و ریشـش سـفید بود و به حجّـاج نوشت که من حفر کردم و بیرون آوردم مرد پیر موی سـر و ریش سـفیدی را و او علیّ بن ابی طالب است. پس حجّاج به او نوشت که دروغ می‌گوئی؛ آن مرد را در همان جا که بیرون آورده‌ای بگـذار که حضـرت امام حسن (ع) در

وقتی که به مدینه می‌رفت پدرش را درآورد و با خود برد؛ و من می‌گویم که این قول حجّاج صحیح نیست زیرا که نبش قبر بعد از دفن جایز نیست؛ پس چگونه حضرت امام حسن (ع) چنین کرده باشند؛ و همین کافی است از برای بطلان این قول؛ و غرض از نقل این خبر این بود که معلوم شود که ایشان چه مقدار تفحّص قبر آن حضرت می‌کردند و اگر در خاطرش ترجیح می‌یافت که آن شخصی را که بیرون آورده است حضرت امیر المؤمنین است، هر آینه عطیّه‌های عظیم به او می‌داد؛ و لیکن آنچه او گفته است، اعتباری ندارد.

و همچنین اعتمادی نیست بر قولی که از ابی الیقظان نقل کرده‌اند که در قصر الاماره کوفه مدفون است؛ و نه آن قولی که در رحبه کوفه مدفون است نزدیک به ابواب کنده؛ و نه بر آنچه فضل بن دکین گفته است که آن حضرت در بقیع مدفون است؛ و نه آن قولی که صاحب قرعهٔ الشّراب گفته است که در منی مدفون است؛ و نه بر قول آن شخصی که گفته

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۶۲

است که در مشهد کرخ قریب به نعمانیه مدفونست- (۱) و کرخ نام محلّه‌ای از محلّات بغداد کهنه بوده است و اهل آن محلّه همیشه شیعه بوده‌اند-؛ و همچنین اعتمادی نیست بر قول خطیب که از بعضی از عامّه نقل کرده است که قبیله طی قبر آن حضرت را شکافتند به گمان آنکه مالیست که در آن موضع دفن کرده‌اند؛ زیرا که این اقوال همه بنایشان بر رجم به غیب است؛ و ظنّ فاسدی چند کرده‌اند و هیچ یک از روی علم و بصیرت نیست؛ و آنچه تحقیق است در این باب و نقل صحیح است بعد از این خواهد آمد.

چنین می‌گوید مولای عظیم الشّان، یگانه عصر و یکتای دهر خود، نور ناصیه سادات غیاث الدّین ابو المظفّر عبد الکریم بن احمد بن طاوس، مؤلّف این کتاب،- حق تعالی فیروزی او را مستدام بدارد و آرزوهای او را در دو جهان برآورد- که:

آن کسی که زیارتگاه کرخ را بنا کرد بساسیری، آزاد کرده شرف الدّوله، ابو الفوارس، پسر عضد الدّوله، بود و بنا کرد قنطره بساسیریّه را، و وقف کرد دهی را بر بیمارستان، و سد کرد رخنه خالص را- و خالص اسم نهری بوده است در طرف شرقی بغداد-، و حفر کرد مجرای نهر دجیل را- که شعبه‌ای بوده است از دجله- و آب را به سوی مرقد امام موسی (ع) برد و مشهور اینست که او آب فرات را به کربلای معلّی برد.

و کسی نگوید که حجّاج او را از جهت این نکاوید که می‌دانست که آن حضرت در بقیع مدفون است، زیرا که می‌گوئیم که اگر چنین بود می‌بایست در مدینه ظاهر و مشار الیه باشد، یا ائمّه بعد از او می‌بایست مردم را دلالت کند، و این حرف حجّاج بنا بر گمان فاسد خودش بود و شکی نیست که اخفای دفن آن حضرت سبب این اختلاف شد و الحمد للّه که اثر اخفا مترتّب شد که معاندین ظفر نیافتند.

و حال حجّاج و آنچه با شیعه علیّ بن ابی طالب (ع) می‌کرد، از کشتن و سایر تعذیبات و تفحّص ایشان نمودن، ظاهرتر است از آنکه دلیل بر آن باید گفت.

دیدم حکایتی مناسب این مقام که پدرم نقل کرده است در کتاب خود- که مسمّی است به نور الاقاحی النّجدیه- از هشام کلبی از پدرش که گفت: من قبیله بنی اود را دیدم که فرزندان و زنان خود را سبّ و دشنام علیّ بن ابی طالب (ع) تعلیم می‌کردند و در میان

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۶۳

ایشان مردی بود از قبیله عبد اللّه بن ادریس بن هانی. (۱) آن مرد روزی بر حجّاج- علیه اللّعنهٔ- داخل شد و با حجّاج سخن گفت. حجّاج با او در جواب درشت سخن گفت. آن مرد گفت به حجّاج که ای امیر! چنین با من سخن مگوی که هیچ یک از قریش و ثقیف را منقبت و فضیلتی نیست که به آن افتخار کنند مگر آنکه ما را مثل آن منقبت هست. حجّاج گفت که بگو مناقب شما چیست؟ آن ملعون گفت که هرگز عثمان را در مجالس ما به بدی یاد نکرده‌اند. حجّاج گفت که این منقبت عظیمی است. باز آن

ملعون گفت که هرگز کسی از ما بر شما خروج نکرده است. حجّاج گفت که این منقبت بزرگی است. آن ملعون گفت که هیچ یک از ما با ابو تراب در هیچ جنگ حاضر نشده‌اند مگر یک شخص که او حاضر شد و ما او را از چشم خود انداختیم و نام او در میان ما پست شد و او را نزد ما هیچ قدر و قیمتی نیست. حجّاج- علیه اللّعنهٔ- گفت که این منقبت عظیمی است. آن ملعون گفت که هیچ یک از ما اراده خواستگاری زنی نکرد مگر آنکه از او پرسید که آیا تو علی را دوست می‌داری و او را به نیکی یاد می کنی؟ اگر گفت: بلی، او را نخواست و از او دوری کرد.

حجّاج- علیه اللّعنهٔ- گفت که این شرف و فضیلت عظیمی است. باز آن بدبخت گفت که هیچ پسری در میان ما متولّد نشده است که او را علی و حسن و حسین نام کنیم و هیچ دختری متولّد نشد که فاطمه‌اش نام کنیم. حجّاج- علیه اللّعنهٔ- گفت که این شرف عظیمی است. پس آن زندیق گفت که در هنگامی که حضرت امام حسین (ع) متوجّه عراق شد، زنی از قبیله ما نذر کرد که اگر آن حضرت کشته شود، ده شتر قربانی کند و چون آن حضرت شهید شد وفا به نذر خود کرد. حجّاج- علیه اللّعنهٔ- گفت که این منقبتی است عظیم. پس آن ملعون گفت که شخصی از قبیله ما را به سوی بیزاری از علی و لعن او خواندند آن شخص گفت که من حسن و حسین را نیز اضافه می کنیم. حجّاج- علیه اللّعنهٔ- گفت که این نیز منقبت شریفی است، و اللَّه! پس آن ملعون گفت که عبد الملک مروان به ما گفت که شما پیراهن تن مائید و ناصر و یاور مائید. حجّاج گفت که این بزرگی عظیمی است. پس آن ملعون گفت که حسن و ملاحت نیست مگر در قبیله بنی اود که قبیله ماست. پس حجّاج ملعون بخندید.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۶۴

(۱) هشام بن الکلبی گوید که پدرم گفت، که از آن روز که آن ملعون این سخن را گفت خداوند عالمیان حسن و ملاحت را از ایشان سلب کرد.

مصنّف گوید که معاویهٔ بن ابی سفیان- علیه اللّعنهٔ- علیّ بن ابی طالب (ع) را سب می کرد و تفحّص اصحاب آن حضرت می کرد مثل میثم تمّار را و عمرو بن الحمق را و جویریهٔ بن مسهر را و رشید هجری را که ایشان از خواصّ آن حضرت بودند و در قنوت نماز سبّ آن حضرت می کرد.

خبر داد مرا عادل ثقه، محمّد بن محمّد بن علیّ بن ذباب واعظ، به اسناد خود از نصر بن مزاحم که او نقل کرده است در کتابی که در کیفیّت جنگ صفّین نوشته که معاویه- علیه اللّعنهٔ- در قنوت نماز، لعن حضرت امیر المؤمنین و عبد اللَّه بن عبّاس و قیس بن سعد و حضرت امام حسن و امام حسین می کرد و هیچ کس انکار این نکرد زیرا که مؤمنان می‌ترسیدند و منافقان را خوش می‌آمد.

و خالد بن عبد اللَّه بن یزید- علیه اللّعنهٔ- بر منبر امر می کرد مردمان را به لعن علیّ بن ابی طالب و می گفت که او لصّ پسر لصّ است، یعنی دزد پسر دزد است، و لص را به ضمّ لام می‌خواند و به حسب لغت، بکسر لام می‌باید. اعرابی برخاست و گفت: نمی‌دانم از کدام‌یک تعجّب کنم: از لعن کردن تو علی را یا از ربط تو به عربیّت؟! کراچکی در کتاب تعجب آورده است که مسجدی هست در مصر آن را مسجد ذکر می‌نامند؛ در موضعی واقع است که آن موضع را سوق وردان می گویند؛ و از این جهت مسجد ذکرش می گویند که خطیبی از ایشان در روز جمعه فراموش کرد که بر منبر لعن علی بن ابی طالب (ع) بکند و چون به این موضع مسجد رسید به خاطرش آمد؛ در همین موضع ایستاد و سبّ علی کرد بقضای آنچه فراموش کرده بود. پس در این موضع عمارت کردند و به این اسم مسمّی گردانیدند؛ و گفته است که من بعضی از سالها بر این موضع گذشتم، دیدم که چراغ بسیاری در آن مسجد افروخته‌اند و بخور بسیاری سوخته‌اند و گفتند که از خاک این موضع برمی‌دارند و از آن طلب شفا می کنند. بعد از آن عمارتش را تجدید کردند و تعظیمش را زیاده کردند و تا حال روز جمعه را یوم السّبّهٔ

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۶۵

می گویند، یعنی روز لعن حضرت امیر المؤمنین.

(۱) پس این قسم امور باعث این شد که حضرت امیر المؤمنین (ع) امر کردند که آن حضرت را مخفی دفن کنند و کسی را مطّلع نسازند از خوف بنی امیّه- لعنهم اللَّه- و اعوان ایشان و از بیم خوارج- قاتلهم اللَّه- و امثال ایشان که مبادا این ملاعین اراده نبش قبر آن حضرت کنند و بنی هاشم معارض شوند و در میان مقاتله و مجادله به طول انجامد و موجب فتنه‌های عظیم شود و آن حضرت در حال حیات آن مقدار سعی در اطفاء نایره فتنه می‌نمودند، چگونه وصیّت نفرمایند به ترک امری که مادّه نزاع باشد بعد از وفات آن جناب.

و در اخفاء قبر آن حضرت فواید بسیار دیگر هست که بتفصیل معلوم ما نیست.

و بتحقیق که دانسته‌ای قصّه دفن حضرت امام حسن (ع) را در بقیع که آن حضرت وصیّت فرمودند که اگر منازعه کنند در دفن من نزد جدّ بزرگوار خود، مرا در بقیع دفن کنید تا مورث فتنه نشود و چون اهل بیت آن حضرت دانستند که در علانیه دفن کردن آن حضرت مفسده نیست و نخواهد بود، به غیر از زیادتی تعظیم و تبجیل آن حضرت چیزی مترتّب نخواهد شد، علانیهٔ دفن کردند.

و چون در قبر حضرت امیر (ع) مصلحت اختفا زایل شد و مفسده برطرف شد، اظهار کردند و شیعیان را دلالت کردند به دلیل آنکه از آن روز تا حال، یوما فیوما، تعظیم و تبجیل زیاده می‌شود و دلهای عالمیان میل به سوی زیارت آن جناب می‌کند؛ و کسی که انصاف دارد همین قدر از برای او کافی است؛ و دیگر احادیث خواهد آمد که دلالت بر این معنی می‌کند که در جاهای خود ذکر خواهیم کرد- إن شاء اللَّه تعالی.

باب اوّل در ذکر آنچه در این باب از رسول خدا (ص) منقول است.

(۲) دیدم در کتابی از حسن بن الحسین بن طحال بغدادی که او ذکر کرده بود که خلف از سلف روایت کرده‌اند از عبد اللَّه بن عبّاس که رسول خدا (ص) گفت با امیر المؤمنین (ع)

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۶۶

که یا علی! خداوند عالمیان عرض کرد محبّت ما اهل بیت را بر آسمانها و زمین پس اوّل چیزی که قبول کرد و اجابت نمود آسمان هفتم بود؛ پس خداوند عالمیان آن را مزیّن ساخت به عرش و کرسی؛ بعد از آن آسمان چهارم قبول کرد؛ پس مزیّن ساخت آن را به بیت المعمور؛ پس آسمان اوّل قبول کرد؛ پس مزیّن ساخت آن را به ستارگان زیرا که به حسب حسن چنین توهّم می‌شود که همه ستارگان در آنجاست اگر در حقیقت چنین نباشد؛ بعد از آن زمین حجاز اجابت نمود؛ حق تعالی آن را مشرّف ساخت به خانه با حرمت و عزّت، یعنی کعبه معظّمه؛ بعد از آن زمین شام قبول کرد؛ پس او را زینت داد به بیت المقدس؛ بعد از آن زمین مدینه مشرّفه قبول کرد؛ پس آن را شرف و منزلت کرامت کرد به قبر من؛ بعد از آن زمین کوفه قبول کرد، و حق- سبحانه و تعالی- آن را مشرّف ساخت به قبر تو یا علی! حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود: یا رسول اللَّه! من در کوفه عراق مدفون خواهم شد؟ حضرت فرمودند که بلی، یا علی! شهید خواهی شد و مدفون خواهی شد در صحرای پشت کوفه میان غریین- که تفسیرش گذشت- و تلکهای سفید، و تو را خواهد کشت بدبخت‌ترین این امّت، عبد الرّحمن بن ملجم. به حقّ آن خداوندی که مرا به راستی به خلق فرستاده که پی کننده ناقه صالح عذابش از او بدتر و عظیم‌تر نیست. یا علی! ترا یاری و نصرت خواهد کرد از عراق صد هزار شمشیر.

و این حدیث بسیار خوبی است و کافی است در این مقام و ناطق است به حجّت و برهان بر این مدّعا.

باب دویّم در نقل اخباری که از مولای متّقیان و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) درین امر وارد شده.

(۱) روایت کرده است ابو عبد اللَّه محمّد بن علی بن الحسن علوی حسینی در کتاب فضل کوفه به اسنادی که بالا برده است تا عقبهٔ بن علقمه که او گفت که حضرت امیر المؤمنین (ع) خریدند دهاتی را که ما بین خورنق- که عمارتی است مشهور بنا کرده

ترجمه فرحة الغری ،ص:۶۷

نعمان بن منذر پادشاه عرب- (۱) و حیره- که کربلای معلّی است- و کوفه بود، و در حدیث دیگر: ما بین نجف اشرف و حیره و کوفه، به چهل هزار درهم و گواه گرفتند جمعی را بر خریدن. پس به آن حضرت عرض کردند که یا امیر المؤمنین! این زمین را به این مال بسیار می‌خرید و هیچ حاصلی از اینجا به عمل نمی‌آید.

حضرت فرمودند که شنیدم از رسول خدا (ص) که آن حضرت فرمودند که کوفه در آن فتنه‌های بسیار خواهد شد و از صحرای پشت آن محشور خواهد شد هفتاد هزار کس که بی‌حساب به بهشت روند و من خواستم که این جماعت از ملک من محشور شوند.

مصنّف می‌گوید که مراد به پشت کوفه، بیرون خندق است؛ زیرا که عمارت کوفه تا اینجا کشیده است و حضرت بیرون عمارت را خریدند؛ و شهر کوفه در سال هفتم از هجرت بنا شد و ابتداء سعد بن ابی وقّاص در آنجا نزول کرد و حضرت امیر المؤمنین (ع) در سال سی و ششم از هجرت داخل کوفه شدند. پس معلوم شد که آن حضرت بیرون شهر کوفه را خریدند و دفن آن حضرت در ملک خود اولی است.

و این حدیث اشاره دارد به دفن مردمان نزد آن حضرت. پس می‌باید که حضرت در مسجد و قصر الاماره مدفون نباشد، زیرا که دفن مردمان در مسجد معقول نیست و قصر الاماره عمارت پادشاهان بود و ملک کسی نبود که آن حضرت خریداری نماید.

و محمّد بن احمد بن داود قمی در کتاب خود ذکر کرده است به اسناد خود از عمرو بن الیسع که سعد خفاف به نزد من آمد و گفت که می‌خواهی ای فرزند که حدیثی به تو نقل کنم؟ گفتم: بلی. گفت: خبر داد مرا حضرت امام جعفر صادق (ع) که چون هنگام این شد که طایر روح مقدّس حضرت امیر المؤمنین (ع) به ریاض قدس پرواز کند، به حضرت امام حسن و امام حسین- صلوات اللّه علیهما- فرمودند که چون من به دار وصال ارتحال نمایم، مرا غسل دهید و کفن کنید و حنوط کنید و مرا در تابوت گذاشته، بردارید عقب تابوت را، که پیش تابوت را ملائکه برخواهند داشت.

(۲) و در روایت کلبی به اسناد او از حضرت صادق (ع) منقول است که چون حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام آن حضرت را غسل دادند از طرف خانه ندائی برآمد که اگر پیش

ترجمه فرحة الغری ،ص:۶۸

تابوت را برمی‌دارید، عقب تابوت را جمعی برخواهند داشت، و اگر عقب را برمی‌دارید، پیش تابوت را جمعی برخواهند داشت، یعنی ملائکه.

آمدیم بر سر تتمّه حدیث اوّل: پس آن حضرت فرمود که چون مرا خواهید برد به قبری خواهید رسید کنده و لحد ساخته و خشت در آن چیده. پس مرا در لحد گذارید و خشت بر من بچینید و چون خشتها را بگذارید یک خشت از بالای سر من بردارید و گوش بدهید به هاتفی که ندا خواهد کرد. پس چون حسنین به اوامر آن حضرت عمل نموده، آن حضرت را دفن نمودند و خشت بر لحد چیدند، یک خشت از جانب سر برداشتند در قبر چیزی ندیدند و قبر را خالی یافتند. در آن حالت هاتفی آواز داد که حضرت امیر المؤمنین بنده صالح و نیکو کردار خداوند عالمیان بود. حق تعالی او را به پیغمبر خود ملحق ساخت.

پس حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود که- حق سبحانه و تعالی- چنین می‌کند به جمیع اوصیا بعد از انبیا حتّی آنکه اگر پیغمبری در مشرق وفات یابد و وصیّ آن پیغمبر در مغرب، البتّه حق تعالی آن وصی را به آن پیغمبر ملحق می‌سازد.

و باز محمّد بن احمد بن داود به اسناد خود از احمد بن خباب روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین (ع) نظر کردند به نجف اشرف و فرمودند که چه خوش آینده است دیدار تو و چه خوش‌بوست قعر تو! خداوندا! قبر مرا درین زمین قرار ده.

(۱) و ذکر کرده است فقیه، محمّد بن معد موسوی (رضی الله عنه)، که دیدم در بعضی کتب حدیث قدیم که روایت کرده بودند

مسند از حضرت امام جعفر صادق (ع) که آن حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام به حضرت امام حسن (ع) وصیّت فرمودند که در چهار موضع قبر از جهت آن حضرت بکند: در مسجد و در رحبه کوفه و در نجف و در خانه جعدهٔ بن هبیره، و غرض آن حضرت این بود که دشمنان آن حضرت موضع قبر آن جناب را ندانند.

مصنّف گوید که این سخن را حضرت سرّا و مخفی فرمودند، و اوّل مرتبه اگر این ظاهر می‌شد هر آینه دشمنان تفحّص می‌کردند، و اصل و صحیح درین باب آنست که ما

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۶۹

ذکر کردیم سابقا.

(۱) و جعفر بن مبشر در کتاب خود روایت کرده است به اسناد خود از ابی عبد اللّه جدلی که چون حضرت امیر (ع) را هنگام ارتحال به عالم وصال شد، به حضرت امام حسن (ع) وصیّت فرمود که ای فرزند! من درین شب از دار فنا رحلت خواهم کرد. مرا غسل بده و کفن درپوشان و حنوط کن از کافوری که از بهشت آوردند و جدّت رسول خدا را به آن حنوط کردند و مرا در تابوت بگذار و هیچ یک از شما نزدیک پیش تابوت میائید که بی‌آنکه کسی بردارد برداشته خواهد شد، و وقتی که جانب سر تابوت از زمین برخیزد، شما طرف دیگر را بردارید، و به هر طرف که سر تابوت برود، از عقب آن بروید، و هر گاه طرف پیش تابوت میل به زمین کند، شما طرف دیگر را بر زمین گذارید؛ پس پیش آی- ای فرزند!- و بر من هفت تکبیر بگو و این جایز نیست از برای کسی بعد از من مگر از برای شخصی از فرزندان من که در آخر الزّمان بیرون خواهد آمد و هر ناراستی که در حق به هم رسیده است درست خواهد کرد و هر بدعتی که در دین به هم رسیده است برطرف خواهد کرد؛ پس چون از نماز فارغ شوی، بر دور تابوت خطّی بکش و موضع تابوت را نشان کن؛ بعد از آن بجای تابوت، قبری از برای من بکن؛ پس لحد از برای من بساز و خواهی رسیدن به تخته‌ای که پدرم، حضرت نوح (ع)، از جهت من در آنجا مقرّر ساخته؛ مرا بر روی آن تخته بگذار و هفت خشت بزرگ بر روی لحد بگذار و لحظه‌ای صبر کن؛ پس در قبر نظر کن که مرا نخواهی دید در لحد من.

(۲) و روایتی از ابن بابویه (ره) درین باب به ما رسیده است که اظهر است درین معنی.

روایت کرده است به اسناد خود از امّ کلثوم، دختر حضرت امیر المؤمنین (ع)، که او گفت که آخر سخنی که پدرم به برادرانم، حضرت امام حسن و امام حسین- صلوات اللّه علیهما-، گفت، این بود که ای فرزندان! چون من از دنیا رحلت نمایم مرا غسل دهید و جسد مرا خشک کنید از برد یمنی که رسول خدا و فاطمه- صلوات اللّه علیهما- را از آن خشک کردید و مرا در تابوت گذاشته چیزی بر من بپوشانید؛ پس نظر کنید هر گاه پیش تابوت بلند شود عقب آن را بردارید. امّ کلثوم گوید که بیرون آمدم که تشییع جنازه پدر

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۷۰

خود کنم، چون به نجف اشرف رسیدیم، طرف سر تابوت میل به زمین کرد؛ پس عقب تابوت را بر زمین گذاشتند؛ پس حضرت امام حسن (ع) کلنگی گرفتند و به ضرب اوّل که زدند شکافته شد قبر کنده‌ای و در آنجا تخته بود و بر آن نوشته بود دو سطر به خطّ سریانی که مضمونش این بود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ این قبریست که کنده است و مقرّر ساخته است نوح پیغمبر از جهت علی، وصیّ محمّد (ص)، پیش از طوفان به هفتصد سال. امّ کلثوم گوید که چون قبر را درست کردند شکافته شد و ندانستیم که آن حضرت زمین را شکافت و بیرون رفتند یا آن حضرت را به آسمان بردند. آنگاه شنیدیم که هاتفی ما را تعزیه داد و گفت: خدا شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سیّد و بزرگ شما و حجّت خداوند عالمیان بر خلایق.

باب سیّم در نقل اخباری که از حضرت امام حسن و امام حسین- صلوات اللّه علیهما- درین باب وارد شده است.

(۱) خبر داد مرا عمّ سعادتمند، رضـی الدّین علی بن طاوس، در ماه صفر سال ششصد و شصت و سه به اسناد خود از حسان بن علی قسری که او گفت خبر داد مرا آزاد کرده حضرت امیر المؤمنین (ع) که چون هنگام احتضار آن حضرت شد، به حسنین- صلوات اللَّه علیهما- گفت که چون من از دنیا رحلت نمایم، مرا بر تختی بگذارید و بیرون آورید و عقب تخت را بردارید و جانب پیش را به حال خود بگذارید که آن خود برداشته خواهد شد و ببرید مرا به غریین، یعنی به نجف اشرف، پس در آنجا سنگ سفیدی خواهید دید؛ در آن سنگ قبر را بکنید؛ به تخته‌ای خواهید رسید؛ مرا در آنجا دفن کنید؛ پس چون آن واقعه روی نمود، بیرون آوردیم آن حضرت را، و ما عقب تخت را برداشتیم و پیش تخت به خودی خود برخاست و در راه آوازهای خفی و صداهای ضعیف می‌شنیدیم و کسی را نمی‌دیدیم تا وقتی که به غریین رسیدیم سنگ سفیدی دیدیم که از نور می‌درخشید. در آن سنگ حفر کردیم؛ تخته‌ای ظاهر شد و بر آن تخته نوشته بود که

ترجمه فرحة الغری ،ص:۷۱

این را نوح در آنجا از برای علی بن ابی طالب ذخیره گذاشته؛ پس آن حضرت را دفن کردیم و از دیدن این معجزات که دلالت بر جلالت قدر و منزلت آن حضرت می‌کرد خشنود برگشتیم. در راه جمعی از شیعیان به ما رسیدند که به نماز حاضر نشده بودند. ما ایشان را خبر دادیم به آنچه گذشته بود و به اکرام خداوند عالمیان نسبت به امیر المؤمنین (ع)؛ پس ایشان گفتند که ما می‌خواهیم که از کرامات آن حضرت آنچه دیده‌اید، مشاهده کنیم. ما گفتیم که اثر قبر را محو کردیم و علامتی نگذاشتیم که توان دانست، چنانچه آن حضرت وصیّت فرموده بودند. پس ایشان رفتند به طرف قبر و برگشتند و گفتند که ما قبر را شکافتیم کسی را در قبر نیافتیم.

(۱) و جعفر بن محمّد بن قولویه به اسناد خود روایت کرده از حسین حلال از جدّش که از حضرت امام حسن (ع) سؤال کردیم که حضرت امیر را در کجا دفن کردید؟ فرمود که شب آن حضرت را بیرون بردیم و از مسجد اشعث گذشتیم و در بیرون کوفه به طرف غری دفن کردیم.

و خبر داد مرا وزیر سعادتمند خاتم العلماء، خواجه نصیر طوسی (ره) به اسناد خود از ابی مطر که چون بدبخت‌ترین پیشینیان و پسینیان، ابن ملجم- علیه اللّعنة-، حضرت امیر المؤمنین (ع) را ضربت زد، حضرت امام حسن (ع) از پدر عالی مقدار پرسید که ابن ملجم را بکشم؟ حضرت فرمودند که نه، او را حبس کن، و بعد از فوت من او را بکش، و چون رحلت نمایم مرا دفن کنید درین پشت کوفه در قبر دو برادرم حضرت هود و حضرت صالح.

و ایضا خواجه نصیر (ره) به اسناد خود روایت کرد از ابو طالب که گفت سؤال کردم از حضرت امام حسن (ع) که کجا دفن کردید حضرت امیر را؟ فرمود که بر کنار رودی که محلّ مرور سیلاب است و شب آن حضرت را از مسجد اشعث گذرانیدیم و آن حضرت فرمود که مرا در قبر برادرم، حضرت هود، دفن کنید.

و این دو حدیث را از خطّ شیخ طوسی (ره) نقل کردم.

(۲) و ایضا منقولست از حسین سرکه فروش از جدّش که گفت از حضرت امام حسن (ع)

ترجمه فرحة الغری ،ص:۷۲

سؤال کردم از موضع قبر حضرت امیر؛ فرمودند که شب آن حضرت را از مسجد اشعث گذرانیده در پشت کوفه، یعنی نجف اشرف، در پهلوی غری- که تفسیرش گذشت- دفن کردیم.

باب چهارم در ذکر اخباری که از حضرت سیّد السّاجدین، علیّ بن الحسین زین العابدین، در این باب منقول شده.

(۱) خبر داد مرا وزیر سعادتمند، خواجه نصیر الدّین طوسی، به اسناد خود از جابر بن یزید جعفی که حضرت امام محمّد باقر (ع)

فرمودند که پدرم در پشت کوفه بر سر قبر حضرت امیر المؤمنین ایستادند و گریستند و فرمودند:
السّلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمهٔ اللّه و برکاته السّلام علیک یا أمین اللّه فی أرضه و حجّته علی عباده أشهد أنّک یا أمیر المؤمنین و جاهدوا فی اللّه حقّ جهاده و عملت بکتابه و اتّبعت سنن نبیّه حتّی دعاک اللّه إلی جواره و قبضک إلیه باختیاره و ألزم أعداءک الحجّهٔ مع ما لک من الحجج البالغهٔ علی جمیع خلقه اللّهمّ فاجعل نفسی مطمئنّهٔ بقدرک راضیهٔ بقضائک مولعهٔ بذکرک و دعاءک محبّهٔ لصفوهٔ أولیاءک محبوبهٔ فی أرضک و سماءک صابرهٔ علی نزول بلاءک شاکرهٔ لفواضل نعمائک ذاکرهٔ لسوابغ آلائک مشتاقهٔ إلی فرحهٔ لقائک متزوّدهٔ التّقوی لیوم جزائک مستنّهٔ بسنن أولیائک مفارقهٔ لأخلاق أعدائک مشغولهٔ عن الدّنیا بحمدک و ثنائک.
بعد از آن یک طرف روی مبارک خود را بر قبر گذاشتند و فرمودند:
اللّهمّ إنّ قلوب المخبتین إلیک والههٔ و سبل الرّاغبین إلیک شارعهٔ و أعلام القاصدین إلیک واضحهٔ و افئدهٔ العارفین منک فازعهٔ و أصوات الدّاعین إلیک صاعدهٔ و أبواب الإجابهٔ لهم مفتّحهٔ و دعوهٔ من ناجاک مستجابهٔ و توبهٔ من أناب إلیک مقبولهٔ و عبرهٔ من بکی من خوفک مرحومهٔ و الإغاثهٔ لمن استغاث بک موجودهٔ و الإعانهٔ لمن استعان بک مبذولهٔ و عداتک لعبادک منجّزهٔ و زلل من استقالک مقالهٔ و أعمال العاملین لدیک محفوظهٔ و أرزاقک إلی الخلائق من لدنک نازلهٔ و عوائد المزید إلیهم واصلهٔ و ذنوب المستغفرین مغفورهٔ و

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۷۳

حوائج خلقک عندک مقضیّهٔ و جوائز السّائلین عندک موفّرهٔ و عوائد المزید إلیک متواترهٔ و موائد المستطعمین معدّهٔ و مناهل الظّماء مترعهٔ اللّهمّ فاستجب دعائی و اقبل ثنائی و اجمع بینی و بین أولیائی بحقّ محمّد و علیّ و فاطمهٔ و الحسن و الحسین آبائی إنّک ولیّ نعمائی و منتهی منای و غایهٔ رجائی فی منقلبی و مثوای.
(۱) پس حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که هر که از شیعیان ما این زیارت و دعا را نزد قبر امیر المؤمنین یا یکی از ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم- بخواند، ملائکه بالا برند این دعا را بر نامه‌ای از نور و مهر رسول خدا و هر یک از ائمّه- صلوات اللّه علیهم- بر آن بزنند و هر یک قبول فرمایند تا تسلیم حضرت صاحب الزّمان (ع) کنند، و در روز قیامت این دعا به استقبال آن مؤمن بشتابد با بشارتهای نامتناهی و سلام و تحیّت فراوان و کرامتها و نعمتهای بی‌پایان إن شاء اللّه تعالی.
(۲) و خبر داد مرا علیّ بن بلال به سند معتبر از حضرت امام رضا از پدرش از جدّش از امام محمّد باقر- صلوات اللّه علیهم أجمعین- که آن حضرت فرمود که زیارت کرد پدرم علیّ بن الحسین (ع) حضرت امیر المؤمنین را به این زیارت که گذشت.
و ابن ابی قرّه روایت کرده است در کتاب مزار به سند معتبر از جابر جعفی که حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که پدرم علی بن الحسین (ع) بعد از واقعه هایله کربلا خیمه‌ای از موی در صحرا زدند و چند سال در آنجا اقامت فرمودند و از کثرت حزن و اندوه و وفور دشمنان و معاندان به میان مردمان نمی‌آمدند و از اختلاط ایشان نفرت می‌نمودند و از آن صحرا به طرف عراق تشریف می‌بردند به زیارت پدر و جدّ بزرگوار خود و کسی بر این مطّلع نمی‌شد. پس روزی پدرم متوجّه زیارت شد و من با آن حضرت بودم و هیچ کس همراه نبود بغیر از دو شتری که سوار بودیم. پس چون آن حضرت به نجف کوفه رسیدند در موضعی ایستادند و آنقدر گریستند که محاسن مبارک آن حضرت به آب دیده ایشان تر شد و فرمودند که:
السّلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمهٔ اللّه و برکاته السّلام علیک یا أمین اللّه فی أرضه و حجّته أشهد أنّک یا أمیر المؤمنین جاهدت فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ و عملت بکتابه و اتّبعت سنن نبیّه

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۷۴

صلّی اللّه علیه و آله حتّی دعاک اللّه إلی جواره فقبضک إلیه باختیاره لک کریم ثوابه و الزم أعداءک الحجّهٔ مع ما لک من الحجج

البالغهٔ علی عباده اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله و اجعل نفسی مطمئنّهٔ بقدرک راضیهٔ بقضائک مولعهٔ بذکرک و دعاءک محبّهٔ لصفوهٔ أولیاءک محبوبهٔ فی أرضک و سماءک صابرهٔ عند نزول بلاءک شاکرهٔ لفواضل نعمائک ذاکرهٔ لسابغ آلائک مشتاقهٔ إلی فرحهٔ لقائک متزوّدهٔ التّقوی لیوم جزائک مستنّهٔ بسنن أولیائک مشغولهٔ عن الدّنیا بحمدک و ثناءک.

(۱) بعد از آن یک طرف روی منوّر را بر تربت مقدّسه گذاشتند و دعائی را خواندند که سابقا گذشت و لیکن درین روایت بجای و الاغاثه، و الاستغاثه است و بجای و

عواید المزید إلیهم واصلهٔ، و عواید المزید متواترهٔ

است؛ و بعد از آن حضرت امام محمّد باقر (ع) ثوابی که در آن حدیث از جهت این دعا فرمودند، نقل کردند.

جابر گفت که من این حدیث را به حضرت امام جعفر صادق (ع) نقل کردم؛ حضرت فرمود که هر یک از ائمّه را که خواهی زیارت وداع بکنی این زیارت وداع را بخوان و این را زیاد کن که

السّلام علیک أیّها الإمام و رحمهٔ اللّه و برکاته استودعک اللّه و علیک السّلام و رحمهٔ اللّه و برکاته آمنّا بالرّسول و بما جئتم به و دعوتم إلیه اللّهمّ لا تجعله آخر العهد من زیارتی ولیّک اللّهمّ لا تحرمنی ثواب مزاره الّذی اوجبت له و یسّر لنا العود إن شاء اللّه تعالی.

مصنّف گوید که این زیارت را مکرّر نقل کردم از جهت کثرت فواید خبر ثانی و از جهت آنکه در این خبر زیارت وداع بود و در خبر اوّل نبود؛ و اگر کسی از نسل حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه- صلوات اللّه علیهما- باشد جایز است که بگوید آبائی در آخر دعا به نحوی که منقولست، و اگر نه، بجای آبائی، ساداتی بگوید؛ و شیخ طوسی (ره) در مصباح این عبارت را نقل نکرده است.

(۲) و ذکر کرده حسن بن حسین بن طحال که حضرت امام زین العابدین (ع) وارد کوفه شدند و داخل مسجد کوفه شدند و ابو حمزه ثمالی که از جمله زهّاد و عبّاد و مشایخ اهل کوفه بود در مسجد حاضر بود. حضرت دو رکعت نماز در مسجد به‌جا آوردند. ابو حمزه گفت که من هرگز لهجه خوش آینده‌تر از لهجه آن حضرت نشنیده بودم. نزدیک رفتم که

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۷۵

بشنوم آنچه آن حضرت می‌فرماید. شنیدم که این مناجات می‌فرمود:

إلهی ان کان قد عصیتک فإنّی قد اطعتک فی احبّ الاشیاء إلیک الاقرار بوحدانیّتک منّا منک علیّ لا منّا منّی علیک.

یعنی: خداوندا! اگر چه معصیت تو بسیار کرده‌ام و لیکن اطاعت تو کرده‌ام در محبوب‌ترین چیزها نزد تو که آن اقرار به یگانگی تو است، و در این اقرار مرا منّتی نیست بر تو، بلکه تراست منّت بر من که هدایت کرده‌ای مرا به مذهب حق.

و تتمّه دعا را نقل نکرده است مصنّف، و در کتب زیارات مسطور است.

(۱) ابو حمزه گفت که چون حضرت از دعا فارغ شدند برخاستند. من همراه آن حضرت رفتم تا جایی که محلّ سواری بود. غلام سیاهی دیدم که اسبی و شتری دارد. پرسیدم که این مرد کیست؟ آن غلام از پرسیدن من تعجّب کرد و گفت: آیا از شمایل او نشناختی و حال آنکه سیمای امامت و نور عظمت و جلالت از جبین او ساطع و لامع است؛ او حضرت علیّ بن الحسین است- صلوات اللّه علیه. ابو حمزه گفت که چون این را شنیدم بر قدم مبارک آن حضرت افتادم و می‌بوسیدم. حضرت به دست مبارک، سر مرا برگرفتند و فرمودند که چنین مکن؛ سجده مخصوص خداوند عالمیان است. پرسیدم که چه باعث شد- ای فرزند رسول خدا!- که شما به این شهر تشریف آوردید؟ حضرت فرمود که باعث همین بود که دیدی- یعنی نماز در مسجد کوفه-؛ بعد از آن حضرت فرمودند که اگر مردم بدانند فضیلت این مسجد و عبادت در آن را هر آینه از اطراف عالم به سوی این مسجد بشتابند اگر چه به چهار دست و پا باشد یا اگر چه بطریق اطفال به نشستگاه خود را بر زمین کشند و آیند. بعد از آن فرمود که می‌خواهی که با

من زیارت جدّم علیّ بن ابی طالب به جا آوری؟ گفتم: بلی. پس من در رکاب همایون آن حضرت می‌رفتم و آن حضرت احادیث از جهت من نقل می‌فرمودند و سخن می گفتند تا آنکه رسیدیم بغریین- یعنی صحرای نجف- به زمین سفیدی که نور از آن می‌تافت. آن حضرت از شتر به زیر آمدند و دو طرف روی مبارک خود را بر آن زمین سودند و فرمودند که یا با حمزه! این قبر جدّم علیّ بن ابی طالب است. بعد از آن زیارت فرمودند به زیارتی که اوّلش اینست:

ترجمه فرحة الغری ،ص:۷۶

السّلام علی اسم اللّه الرّضی و نور وجهه المضیء

، بعد از آن وداع فرمودند و به جانب مدینه روانه شدند و من به طرف کوفه برگشتم.

باب پنجم در ذکر اخباری که از حضرت امام محمّد باقر (ع) در بیان این معنی وارد شده.

(۱) در باب پیش ذکر کردیم زیارت حضرت باقر را با پدرش- صلوات اللّه علیهما-؛ دیگر آن حدیث را اعاده نمی کنیم.
روایت کرد پدرم به سند معتبر از ابو بصیر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر (ع) از موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع). فرمود که آن حضرت را با پدرش حضرت نوح در یک قبر دفن کردند. گفتم: فدای تو گردم! کی آن حضرت را دفن کرد؟ فرمود که رسول خدا (ص) با ملائکه مقرّبین با بوهای خوش و گلهای بهشت آن حضرت را دفن کردند.
(۲) و ایضا پدرم روایت کرده به سند معتبر از عبد الرّحیم قصیر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر (ع) از قبر مقدّس حضرت امیر المؤمنین (ع). فرمود که آن حضرت در قبر نوح مدفون شد. پرسیدم که کدام نوح؟ فرمود که نوح پیغمبر (ع). پرسیدم که چرا چنین کردند؟ فرمود که آن حضرت معصوم و راست گفتار و درست کردار خدا بود، حق- سبحانه و تعالی- آرامگاه او را در آرامگاه شبیه او مقدّر ساخت. ای عبد الرّحیم! بدرستی که رسول خدا (ص) خبر داد به وقت وفات آن حضرت و موضع دفن آن حضرت، پس حق- سبحانه و تعالی- حنوط از نزد خود از جهت او فرستاد با حنوط برادرش رسول خدا (ص)، و خبر داد که ملائکه قبر آن حضرت را خواهند کند و چون آن حضرت رحلت فرمود از جمله وصیّتهائی که به حسنین- صلوات اللّه علیهما- فرمود این بود که چون من به عالم قدس رحلت کنم مرا غسل دهید و حنوط کنید و در شب مرا مخفی بردارید و عقب تخت را بردارید و به هر طرف که پیش تخت برود

ترجمه فرحة الغری ،ص:۷۷

متابعت نمائید و چون پیش تخت بر زمین گذاشته شود بر زمین گذارید و مرا دفن کنید در قبری که تخت بر بالای آن گذاشته می‌شود و دفن کنید مرا با آن جمعی از انبیا و ملائکه که اعانت شما خواهند نمود بر دفن من و در شب مرا دفن کنید و قبر مرا هموار کنید و علامتی مگذارید.
(۱) و ایضا به اسناد معتبر از عبد الرّحیم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر (ع) از قبر امیر المؤمنین (ع) و گفتم که مردمان اختلاف دارند در موضع قبر آن حضرت. فرمود: بدرستی که آن حضرت مدفون شد با پدرش حضرت نوح (ع).
(۲) و به سند معتبر منقولست از ابو حمزه ثمالی که حضرت امام محمّد باقر (ع) فرمود که وصیّت فرمودند حضرت امیر المؤمنین (ع) که مرا بیرون برید از کوفه به طرف نجف، و هرجا که پاهای شما در زمین فرو نشیند و بند شود و نسیمی روبروی شما بوزد، مرا همان جا دفن کنید که آنجا اوّل طور سیناست. پس چنین کردند که آن حضرت فرموده بودند.
(۳) و به سند معتبر منقولست از جابر بن یزید که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر (ع) که کجا مدفون شد حضرت امیر المؤمنین (ع)؟ فرمودند که مدفون شد در طرف غریین قبل از طلوع صبح و داخل قبر شدند حضرت امام حسن و امام حسین- صلوات اللّه علیهما- و محمّد بن الحنفیّه و عبد اللّه بن جعفر (رضی الله عنه).

(۴) و ذکر کرده است عمّ سعادتمند من، رضی الدّین، در کتاب لباب المسرّت از کتاب ابن ابی قره که حضرت امام محمّد باقر (ع) زیارت حضرت امیر المؤمنین کرد درین موضع و همچنین حضرت امام زین العابدین (ع).

(۵) مصنّف گوید که دیدم در کتابی که از اسحق بن عبد اللَّه بن ابی مروان روایت کرده بود که او گفت سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر (ع) که چند سال بود سنّ مبارک حضرت امیر (ع) در وقتی که شهید شدند؟ فرمود که شصت و سه سال. گفتم: صفت و شمایل آن حضرت چون بود؟ فرمود که گندم‌گون بودند، نیکو چشم و درشت چشم بودند، گشاده پیشانی بودند. پرسیدم که بلندبالا بودند یا کوتاه؟ فرمودند که به کوتاهی

ترجمه فرحة الغری ،ص:۷۸

مایل بودند. پرسیدم که کنیت ایشان چه بود؟ فرمود که ابو الحسن. پرسیدم که در کجا مدفون شدند؟ فرمود که در کوفه؛ شب دفن کردند آن حضرت را، و هموار کردند قبر او را، و علامتی نگذاشتند.

(۱) مصنّف می‌گوید که اگر این راوی متّهم بوده است و خوش اعتقاد نبوده و از خواصّ ایشان نبوده است، چنین فرموده‌اند که بر او مستور باشد موضع قبر آن حضرت، و همان رعایتی که ابتداء در استتار و اختفاء فرمودند، در اینجا نیز فرمودند؛ و اگر راوی از مخصوصان بوده است، ممکن است که در مجلس کسی بوده باشد که مصلحت ندانند که او مطّلع شود، و مع هذا آن حضرت بیان واقع را فرمودند زیرا که آن موضع که مدفن آن حضرت است بحسب واقع نیز از کوفه است.

و پدر و عمّم- رحمهما اللَّه- روایت کرده‌اند به سند معتبر از حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق- صلوات اللَّه علیهما- که هر دو معصوم فرمودند که در هنگامی که حضرت امیر المؤمنین (ع) از دار فنا مفارقت فرمودند شصت و پنج سال داشتند و این واقعه در سال چهلم از هجرت واقع شد و وقتی که وحی بر رسول خدا (ص) نازل شد حضرت امیر المؤمنین (ع) دوازده ساله بودند و سیزده سال بعد از آن در خدمت رسول خدا (ص) که در مکّه معظّمه بودند و بعد از آن به مدینه هجرت فرمودند و ده سال در مدینه مشرّفه با رسول خدا (ص) بودند و بعد از آن حضرت سی سال عمر یافتند که مجموع شصت و پنج سال باشد و در شب جمعه از دار فنا به دار بقا انتقال فرمودند و قبر آن حضرت در غری واقع است و نسب آن حضرت اینست: علیّ بن ابی طالب بن عبد المطّلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب بن مرّه.

باب ششم در ذکر اخباری که از حضرت امام جعفر صادق (ع) در بیان این معنی وارد شده است از طرق اهل سنّت و شیعه.

(۲) یک روایت از آن حضرت در باب سابق گذشت.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۷۹

و مرویست از عبد اللَّه بن عبید بن زید که گفت: دیدم حضرت امام جعفر صادق و عبد اللَّه بن الحسن را در غری نزد قبر امیر المؤمنین (ع) و عبد اللَّه اذان و اقامه گفت و در عقب حضرت نماز کرد و شنیدم که حضرت می‌فرمود که این قبر حضرت امیر المؤمنین است.

(۱) و ثقفی در کتاب مقتل امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است از صفوان بن مهران جمّال که او گفت که من حضرت امام جعفر صادق (ع) را بر شتران خود سوار گردانیده به طرف نجف آوردم و چون به حیره رسیدند- و آن شهری بوده است در حوالی کوفه- ، فرمودند که یا صفوان! به دست چپ میل کن تا از حیره بگذریم و به طرف قایم برو.

گویا قایم عمارتی یا میلی و علامتی بوده است در حوالی نجف.

پس رسیدیم به موضعی که نشان قبر حضرت امیر را در آنجا می‌دادند. حضرت به زیر آمدند و وضو ساختند و پیش ایستادند و با عبد اللَّه بن الحسن نماز گزاردند. پس چون از نماز فارغ شدند، پرسیدم که فدای تو شوم! این چه موضع است؟ فرمود که این قبر

علیّ بن ابی طالب است- صلوات اللّه علیه- و این قبریست که شیعیان به زیارتش می‌آیند.
و مرویست از ابی الفرج سندی که من با حضرت امام جعفر صادق (ع) بودم وقتی که آن حضرت به حیره تشریف بردند. در شبی فرمودند که استر را زین کن. پس سوار شدند و من در خدمت آن حضرت بودم تا رسیدیم به پشت کوفه، یعنی نجف. پس آن حضرت فرود آمدند از استر و دو رکعت نماز گزاردند و اندکی دورتر رفتند و دو رکعت دیگر نماز کردند و اندکی دیگر دورتر رفتند و دو رکعت نماز بجا آوردند. من گفتم: فدای تو گردم! دیدم که در سه موضع نماز گزاردید. فرمود که موضع اوّل موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) بود، و موضع دویم محلّ دفن سر مبارک حضرت امام حسین (ع) بود و موضع سیّم جای منبر حضرت قایم آل محمّد (ص) بود.
(۲) مصنّف گوید که این حدیث نیز در اخبار ما منقولست به عبارت دیگر. خبر داد مرا عمّ سعادتمند به سند معتبر از ابان بن تغلب که گفت با حضرت امام جعفر صادق (ع) بودم که گذشتند به صحرای نجف و فرود آمدند و دو رکعت نماز کردند و اندکی پیشتر
ترجمه فرحة الغری ،ص:۸۰
رفتند و دو رکعت نماز کردند پس سوار شدند و اندکی راه رفتند و به زیر آمدند از چهارپا و دو رکعت نماز کردند. پس فرمودند که این جای قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است.
گفتم: آن دو جای دیگر که نماز کردید چه بود؟ فرمود که موضع سر حضرت امام حسین (ع) و منبر حضرت صاحب الامر (ع).
(۱) و خبر داد مرا وزیر عظیم الشّان، خواجه نصیر الدّین (ره)، به سند معتبر از مبارک خبّاز که او گفت که حضرت امام جعفر صادق (ع) در وقتی که بحیره تشریف آورده بودند فرمودند به من که استر و درازگوش را زین کن، و آن حضرت سوار شدند و بنده در خدمت ایشان سوار شدم تا به جایی رسیدیم که سیلاب آن موضع را گو کرده بود در نجف اشرف، و فرود آمدند و دو رکعت نماز کردند؛ پس اندکی پیش رفتند و از استر فرود آمدند و دو رکعت نماز کردند؛ پس اندکی پیش رفتند و دو رکعت دیگر نماز کردند و سوار شدند و برگشتند. من عرض کردم که فدای تو شوم! دو رکعت اوّل و دو رکعت دویم و دو رکعت سیّم چه بود؟ فرمودند که موضع دو رکعت اوّل موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) بود و موضع دو رکعت دویم موضع سر مبارک حضرت امام حسین (ع) و موضع دو رکعت سیم موضع منبر حضرت قایم آل محمّد (ع) بود.
(۲) و منقولست از محمّد بن معروف بن هلال که گفت: رفتم به حیره به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) و از کثرت و ازدحام مردم که به خدمت آن حضرت می‌آمدند تا سه روز نتوانستم به ملازمت رسید. روز چهارم آن حضرت مرا دیدند و نزدیک طلبیدند و چون مردم متفرّق شدند متوجّه زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) شدند و من از عقب آن حضرت رفتم و سخن ایشان را می‌شنیدم و با ایشان راه می‌رفتم در اثنای راه اراده بول کردن فرمودند؛ از راه دور شدند و در ریگ گوی ساختند و بول کردند؛ پس گوی دیگر کندند؛ آب از آنجا به اعجاز آن حضرت بیرون آمد؛ وضو ساختند و دو رکعت نماز کردند و از جمله چیزهائی که شنیدم آن حضرت می‌فرمودند این دعا بود:
اللّهمّ لا تجعلنی ممّن تقدّم فمرق و لا ممّن تخلّف فمحق و اجعلنی من النّمط الاوسط
یعنی خداوندا! مرا مگردان از جماعتی که پیش افتادند و سبقت گرفتند بر ائمّه معصومین یا بر مذهب حق و از حق
ترجمه فرحة الغری ،ص:۸۱
درگذشتند و به باطل افتادند و نه از آن جماعتی که پس ماندند از ایشان و به ایشان ملحق نشدند و باطل و گمراه شدند بلکه مرا از جماعت وسط و میانه‌رو گردان که از ایشان هرگز مفارقت نمی‌کنند و پیوسته متابعت ایشان می‌نمایند. (۱) بعد از آن فرمودند که ای پسر! کسی را به آنچه دیدی خبر مده، و فرمودند که دریا را امانی نمی‌باشد، یعنی همچنین نیست که کسی ازو ایمن باشد؛ نسبتش به همه کس مساویست؛ پس تا مضطر نشوند نباید به دریا نشستن؛ و پادشاهان را دوستی نمی‌باشد؛ و عافیت و تندرستی

نعمتی است که قیمت ندارد از بسیاری نفاست؛ و چه بسیار کسی که در رفاهیت باشد و قدر آن را نداند، و روز پنجشنبه را بر خود مبارک دانید و دست از آن برمداریـد و هر کار که مرتکب شویـد اوّل طلب خیر خود در آن کار از خداونـد عالمیان بکنید و زکاهٔ مـال خود را به آسـانی ادا کنیـد و حلم و بردباری را زینت خود کنیـد و از دروغ اجتناب کنیـد و کیل و وزن را تمام بدهیـد و ترازو دزدی مکنید.

مصنّف گوید که اگر چه در این حدیث تعیین قبر آن حضـرت، مذکور نیست، و لیکن از حیره متوجّه آنجا شدن، دلالت می‌کند بر آن که در آن حوالی باشد؛ و ایضا این حدیث مشتمل بر معجزه آن حضرت نیز بود؛ لهذا ذکر کردیم.

(۲) و منقولست از حسـین بن ابی العلا که گفت: شـنیدم از پـدرم که می‌گفت که حضـرت امام جعفر صادق (ع) تشـریف بردنـد به حیره و با آن حضـرت پسری بود و هر دو سواره تشـریف بردنـد و این خبر در کوفه شـهرت کرد. چون روز دویم شد گفتم به غلام خود که برو و به فلان موضع بر سـر راه بنشـین، وقتی که ببینی دو جوان را که سواره آینـد، بیا و مرا خبر کن. چون صـبح شـد غلام خبر آورد که اینک آمدند. برخاسـتم و بوریائی برداشـتم و بر سـر راه آن حضرت انداختم و بالشی بر روی حصیر گذاشتم و درخت خرمایی در آنجا بود. دو کوزه آب بر آن درخت آویختم و طبق رطبی در آنجا گذاشتم- و آن درخت درخت خرمای صرفانه بود- ؛ و چون آن حضـرت نمودار شدند، استقبال کردم و سلام کردم. جواب فرمودند و مرا تکریم فرمودند. گفتم: ای سیّد و مولای من! ای فرزند رسول خدا! من از جمله موالیان شمایم و التماس دارم که نزد من ساعتی فرود آئید و شربت آب

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۸۲

خنکی تناول فرمائید. (۱) آن حضـرت پا را از زین گردانیدند و به زیر آمدند و بر وساده تکیه فرمودند و به درخت خرما نظر کردند و فرمودند که یا شـیخ! این درخت خرما را به چه نام می‌خوانید؟ گفتم: یا ابن رسول اللَّه! این درخت را صـرفانه می‌گویند. حضـرت گفت: خـدا ترا رحمت کنـد! و اللَّه این درخت نامش عجوه است؛ درخت خرمائیست که حضـرت عیسـی در زیر آن متولّـد شدند و حضـرت مریم از خرمـای آن درخت میـل فرمودنـد. پس حضـرت فرمود که ازین درخت از برای مـا خرمـا بچین. چیـدم و در طبقی گذاشـتم و نزد آن حضـرت آوردم. بسـیار از آن میل فرمودنـد. گفتم: فـدای تو شوم من و پدرم و مادرم! این قبری که از جانب آن تشـریف می‌آورید، قبر حضـرت امام حسـین است؟ فرمود: بلی و اللَّه ای شیخ! اگر این قبر در مدینه می‌بود چنان که به حج می‌رویم به این زیارت خواستیم رفت. گفتم:

این قـبری که در پشت کـوفه است، قـبر حضـرت امیر المؤمنین است؟ فرمود که بلی و اللَّه ای شـیخ! و اگر این قـبر در حوالی مـدینه می‌بود هر آینه چنانچه اهتمام در حج می‌کنیم در زیارت آن حضرت می‌کردیم. بعد از آن سوار شدند و روانه شدند.

(۲) و منقول است از معلّی بن خنیس که گفت بـا حضـرت امـام جعفر صـادق (ع) بودم در حیره؛ به ملازمـان فرمود که جای مرا در صحرا بیندازید و جای معلّی را نزدیک سـر من بیندازید. بعد از آن تشریف آوردند و خوابیدند و من نزدیک سر آن حضرت آمدم. گمـان کردم که آن حضـرت در خوابنـد. مرا آواز دادنـد که یـا معلّی! گفتم: لبّیـک. فرمودنـد که می‌بینی این سـتاره‌ها را چه بسـیار خوش آینده و نیکوست؟ گفتم: بسیار نیکوست.

فرمودند که این سـتارگان امان اهل آسـمانند؛ وقتی که اینها برطرف می‌شود، می‌آید اهل آسـمان را آنچه وعده داده‌اند ایشان را از قیامت و احوال آن؛ و ما امان اهل زمینیم و سـبب ایمنی ایشانیم از عـذاب الهی و چون ما از زمین می‌رویم می‌آیـد بر سـر اهل زمین آنچه وعـده داده‌انـد ایشـان را از انقضـای دنیـا و قیـام قیـامت و حلول عـذاب الهی. بعـد از آن فرمود که ملازمـان را بگو که استر و درازگـوش را زین کننـد و فرمود که بر اسـتر سوار شو. گفتم که من بر اسـتر سوار شوم؟ فرمود که می‌گویم سوار شو، اطاعت کن. پس من بر استر سوار شدم و آن حضرت بر درازگوش سوار شدند و روانه شدیم و آمدیم تا به غریین رسیدیم.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۸۳

حضرت فرمود که این غریین است؟ گفتم: بلی. فرمود که به دست چپ میل کن؛ و رفتیم تا رسیدیم به موضعی. حضرت فرمود که فرود آی. من پیاده شدم و آن حضرت نیز زیر آمدند و فرمودند که این قبر حضرت امیر المؤمنین است؛ و آن حضرت نماز کردند و من نماز کردم.

(۱) و منقولست به سند معتبر از صفوان شتربان که گفت من و عامر بن عبد اللّه بن خزاعه نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) بودیم. عامر گفت که فدای تو گردم! مردم می‌گویند که حضرت امیر المؤمنین (ع) در رحبه کوفه مدفونند. فرمودند که نه. من گفتم که در کجا مدفونند؟ فرمودند که چون آن حضرت وفات یافتند، حضرت امام حسن (ع) ایشان را برداشت و آورد به پشت کوفه، به طرف چپ غری و به طرف راست حیره، در میان تلکهای سفید دفن کرد.

صفوان گفت: بعد از چندگاه رفتم و تفحّص کردم؛ یک موضعی را گمان کردم و زیارت کردم و چون به خدمت حضرت آمدم عرض کردم. حضرت فرمودند که درست دیده‌ای خدا ترا رحمت کند! سه مرتبه این عبارت را فرمودند.

(۲) و منقولست از عبد اللّه بن سنان که گفت عمر بن یزید آمد به خانه من و گفت: سوار شو.

سوار شدم با او و آمدیم تا رسیدیم به خانه حفص کناسی و او را هم از خانه بیرون آوردیم و با ما سوار شد و رفتیم تا به غری رسیدیم، پس به قبری رسیدیم. عمر بن یزید گفت از چهارپایان به زیر آئید که این قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است. گفتیم: از کجا دانستی؟ گفت: وقتی که حضرت امام جعفر صادق (ع) در حیره بودند، مکرّر در خدمت آن حضرت به اینجا آمدیم و فرمودند که قبر حضرت امیر المؤمنین است.

(۳) و منقولست از زید بن طلحه که گفت حضرت امام جعفر صادق (ع) وقتی که در حیره بودند فرمودند که می‌خواهی آنچه به تو وعده کرده بودم؟- یعنی زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین (ع)-، گفتم: بلی. پس آن حضرت سوار شدند و اسماعیل، مخدومزاده آن حضرت، سوار شد و من سوار شدم و در خدمت ایشان رفتیم تا آنکه از ثویّه- که اسم موضعی بوده است از کوفه- گذشتند، و در میان حیره و نجف- و نجف اسم تلّی یا سدّی

ترجمه فرحة الغری ،ص:۸۴

بوده است که مانع بوده است از آنکه سیلاب به مقابر کوفه و خانه‌ها برسد و اکنون مدینه مقدّسه غری را به آن اعتبار نجف می‌گویند-، نزد تلکهای سفید از مرکب به زیر آمدند و اسماعیل و من پیاده شدیم و آن حضرت نماز کردند و ما نیز نماز کردیم. پس حضرت فرمود به اسماعیل که برخیز و بر جدّت، امام حسین (ع)، سلام کن. من گفتم: فدای تو گردم! مگر امام حسین در کربلا نیست؟ حضرت فرمود که بلی و لیکن وقتی که سر مبارك آن حضرت را به شام بردند شخصی از موالیان ما سر را دزدید و دفن کرد در پهلوی حضرت امیر المؤمنین (ع).

(۱) و منقولست به دو سند معتبر از ابو بصیر که گفت از حضرت صادق (ع) پرسیدم که کجا مدفون شد حضرت امیر المؤمنین (ع)؟ فرمود که در قبر پدرش حضرت نوح. گفتم:

قبر نوح کجاست؟ مردم می‌گویند که حضرت امیر در مسجد کوفه مدفون است. فرمودند که نه، در بلندی پشت کوفه یعنی نجف اشرف مدفونست.

(۲) و منقولست از عبد اللّه بن طلحه که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق (ع) و با آن حضرت رفتیم تا به غری رسیدیم و در موضعی آن حضرت نماز کردند و فرمودند به فرزند خود اسماعیل که برخیز و نماز کن پیش سر پدرت، امام حسین. عرض کردم که مگر سر آن حضرت را به شام نبردند؟ فرمود که بلی، و لیکن فلان شخص از موالیان ما دزدید و آورد و در اینجا دفن کرد.

(۳) و مرویست که حضرت امام جعفر صادق (ع) به شخصی فرمودند که در پهلوی کوفه قبری هست که هیچ مکروب و غمناك به

زیارت آن قبر نمی‌آید مگر آنکه حق- سبحانه و تعالی- غم او را زایل می‌گرداند و حوایج او را برمی‌آورد. آن شخص گفت که قبر حضرت امام حسین (ع) را می‌فرمائید؟ به سر مبارک اشاره فرمودند که نه. گفت: قبر حضرت امیر المؤمنین (ع)؟ به سر اشاره فرمودند که بلی.

و همین حدیث را بعینه بعد از این به سند معتبر از داود بن فرقد روایت کرده است.

(۴) و مرویست به دو سند معتبر از یونس بن ظبیان که در وقتی که حضرت امام جعفر صادق (ع) به حیره آمدند، به خدمت آن حضرت رفتم و با آن حضرت رفتیم به یک

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۸۵

موضعی که خود می‌دانستند و فرمودند که مرکب را ببند. (۱) بعد از آن دست به دعا برداشتند و دعای مختصری خواندند که من نفهمیدم. بعد از آن مشغول نماز شدند و نماز را بلند خواندند به دو سوره کوچک و من آنچه حضرت کردند کردم. بعد از آن دعائی خواندند که فهمیدم و تعلیم من کردند و فرمودند که ای یونس! می‌دانی که این موضع کجاست؟ گفتم: فدای تو گردم! نمی‌دانم. این قدر می‌دانم که در صحرائیم.

فرمودند که این قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است؛ او و رسول خدا (ص) یک دیگر را ملاقات می‌کنند تا روز قیامت.

و آن دعا اینست:

اللّهمّ لا بدّ من امرک و لا بدّ من قدرک و لا بدّ من قضائک و لا حول و لا قوّة إلّا بک اللّهمّ فما قضیت علینا من قضاء و قدّرت علینا من قدر فاعطنا معه صبرا یقهره و یدمغه و اجعله لنا صاعدا فی رضوانک ینمی فی حسناتنا و تفضیلنا و سوددنا و شرفنا و مجدنا و نعمائنا و کرامتنا فی الدّنیا و الآخرهٔ و لا تنقص من حسناتنا اللّهمّ و ما أعطیتنا من عطاء او فضّلتنا به من فضیلهٔ او اکرمتنا به من کرامهٔ فاعطنا معه شکرا یقهره و یدمغه و اجعله لنا صاعدا فی رضوانک و حسناتنا و سوددنا و شرفنا و نعمائک و کرامتک فی الدّنیا و الآخرهٔ و لا تجعله لنا اشرا و لا بطرا و لا فتنهٔ و لا مقتا و لا عذابا و لا خزیا فی الدّنیا و الآخرهٔ اللّهمّ إنّا نعوذ بک من عثرهٔ اللّسان و سوء المقام و خفّهٔ المیزان اللّهمّ لقّنا حسناتنا فی الممات و لا ترنا اعمالنا علینا حسرات و لا تخزنا عند قضائک و لا تفضحنا بسیّئاتنا یوم نلقاک و اجعل قلوبنا تذکرک و لا تنساک و تخشاک کأنّها تراک حتّی تلقاک و بدّل سیّئاتنا حسنات و حسناتنا درجات و اجعل درجاتنا غرفات و اجعل غرفاتنا عالیات اللّهمّ اوسع لفقیرنا من سعهٔ ما قضیت علی نفسک و الهدی ما ابقیتنا و الکرامهٔ اذا توفّیتنا و الحفظ فیما بقی من عمرنا و البرکهٔ فیما رزقتنا و العون علی ما حمّلتنا و الثّبات علی ما طوّقتنا و لا تؤاخذنا بظلمنا و لا تعاقبنا بجهلنا و لا تستدرجنا بخطیئتنا و اجعل احسن ما نقول ثابتا فی قلوبنا و اجعلنا عظماء عندک اذلّهٔ فی انفسنا و انفعنا بما علّمتنا و زدنا علما نافعا أعوذ بک من قلب لا یخشع و من عین لا تدمع و صلاهٔ لا تقبل اجرنا من سوء الفتن یا ولیّ الدّنیا و الآخرهٔ.

و این دعا را نقل کرده‌ام از تهذیبی که به خطّ مصنّفش، شیخ طوسی (ره)، بود.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۸۶

(۱) و ایضا منقولست از صفوان که در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) آمدیم به زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) و آن حضرت از مرکب به زیر آمدند و گوی کندند و پاره‌ای آهن نقش کرده از آنجا بیرون آوردند که علامت قبر آن حضرت بود و ظرفی برگرفتند و وضو ساختند و چهار رکعت نماز کردند و فرمودند که برخیز ای صفوان! و آنچه من کردم تو هم بکن و بدان که این موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است.

(۲) و منقولست از ابی اسامهٔ از امام جعفر صادق (ع) که آن حضرت فرمود که کوفه باغی است از باغستانهای بهشت؛ در آن واقع است قبر نوح و ابراهیم و قبر سیصد و هفتاد پیغمبر و ششصد وصی از اوصیای پیغمبران، و در آن واقع است قبر سیّد اوصیا حضرت امیر المؤمنین (ع).

و منقولست که حضرت صادق (ع) فرمود که قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) در غری واقع است میان سینه و فرق سر حضرت نوح به طرف قبله- یعنی پیش روی نوح (ع).

(۳) و باز منقولست که آن حضرت (ع) فرمود که چهار بقعه در ایّام طوفان نوح به خداوند عالمیان استغاثه کردند که طوفان برطرف شود یا ضررش به ایشان نرسد: یکی بیت المعمور و خداوند عالمیان آن را به آسمان برد و نجف اشرف و کربلای معلّی و طوس- یعنی محلّ قبر امام رضا (ع).

(۴) و ایضا منقولست از صفوان که گفت: من و یک رفیقی از کوفه بیرون آمدیم و به خدمت حضرت صادق (ع) آمدیم و از قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) سؤال کردیم.

فرمود که آن نزد شماست در پشت کوفه و ما را نشان آن موضع دادند. من و رفیقم آمدیم و تفحّص کردیم و یافتیم. بعد از آنکه به خدمت آن حضرت رسیدیم، فرمود که درست یافته‌اید؛ نزد همان تلکهای سفید است.

(۵) و منقولست از اسحاق بن جریر که حضرت صادق (ع) فرمود که وقتی که من در حیره نزد ابی العبّاس، خلیفه عبّاسی، بودم، شبها به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) می‌رفتم و آن در طرف نجف حیره واقع است نزدیک غری و نماز شب در آنجا می‌کردم و قبل از صبح برمی‌گشتم.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۸۷

(۱) و کالصّحیح از مفضّل بن عمر منقولست که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق (ع) و عرض نمودم که اشتیاق نجف اشرف دارم. فرمودند که از چه جهت؟ عرض نمودم که می‌خواهم زیارت کنم حضرت امیر المؤمنین (ع) را؟ فرمودند که ثواب زیارت آن حضرت را می‌دانی؟ گفتم: نه، یا ابن رسول اللّه! مگر آنکه شما بفرمائید. فرمودند که هر گاه زیارت کنی آن حضرت را بدان که زیارت می‌کنی استخوانهای حضرت آدم و بدن حضرت نوح و جسم مقدّس حضرت امیر المؤمنین- صلوات اللّه علیهم- را. عرض نمودم که یا ابن رسول اللّه! مشهور است که حضرت آدم در سراندیب فوت شد و می‌گویند که استخوانش در بیت اللّه الحرام است؛ پس چگونه استخوان آن حضرت به کوفه آمد؟

فرمودند که حق- سبحانه و تعالی- وحی فرستاد به حضرت نوح در وقتی که در کشتی بود که هفت شوط طواف خانه بکن. طواف خانه کرد چنان که حق- سبحانه و تعالی- فرموده بود و از کشتی به زیر آمد و داخل آب شد و آب تا زانوهای آن حضرت بود. پس از آب تابوتی بیرون آورد و در کشتی گذاشت و کشتی در میان دریا می‌گشت یا طواف خانه می‌کرد آن مقدار که حق- سبحانه و تعالی- خواست. پس کشتی رسید تا دروازه کوفه و داخل مسجد کوفه شد. آنگاه حق- سبحانه و تعالی- به زمین خطاب کرد که آب خود را فرو بر. پس آب دریا در مسجد کوفه فرو رفت همچنان که ابتدا از آنجا بیرون آمده بود؛ و جمعی که با نوح بودند در کشتی، در اطراف عالم متفرّق شدند و حضرت نوح تابوت حضرت آدم را از کشتی بیرون آورد و در نجف دفن کرد و این نجف قطعه‌ایست از کوهی که حق- سبحانه و تعالی- در آن کوه با حضرت موسی سخن گفت و حضرت عیسی را درین کوه مقدّس و مطهّر گردانیدند و حضرت ابراهیم (ع) را درین کوه خلیل خود گردانید و حضرت محمّد را- صلّی اللّه علیه و آله- در شب معراج بر این کوه خلعت محبت خویش پوشانید و آن را محلّ سکنای پیغمبران گردانید؛ و قسم به خدا که بعد از دو پدرش، آدم و نوح، کسی از پیغمبران سکنی نکرد که گرامی‌تر از حضرت امیر المؤمنین (ع) باشد. پس چون زیارت کنی جانب نجف را پس زیارت کن استخوانهای حضرت آدم و بدن حضرت نوح و جسم حضرت امیر المؤمنین- صلوات اللّه علیهم- را که زیارت

ترجمه فرحة الغری ،ص:۸۸

کرده خواهی بود پدران پیشینیان را که آدم و نوح باشند و زیارت کرده خواهی بود حضرت سیّد المرسلین را- چون امیر المؤمنین نفس پیغمبر است و زیارت او زیارت آن حضرت است-، و زیارت کرده خواهی بود حضرت امیر المؤمنین (ع) را که بهترین اوصیاء

پیغمبران است و بدرستی که دعاهای زایران آن حضرت مستجاب است و در وقت زیارت آن حضرت درهای آسمان گشوده می‌شود؛ پس بخواب مرو و غافل مشو از امثال این فضیلتهای عظیم و کرامتهای نامتناهی.

(۱) و کالصّحیح منقولست از یونس قصیری که گفت در مدینه به خدمت حضرت صادق (ع) رفتم و عرض کردم که فدای تو گردم! به خدمت شما آمدم و زیارت نکردم حضرت امیر المؤمنین (ع) را. فرمودند که بد کردی؛ اگر نه از شیعیان ما بودی، نظر به تو نمی‌کردم. آیا زیارت نمی‌کنی کسی را که حق- سبحانه و تعالی- و جمیع ملائکه و پیغمبران و مؤمنان او را زیارت می‌کنند؟ گفتم: فدای تو گردم! نمی‌دانستم که زیارت آن حضرت چنین است. فرمودند که بدان که حضرت امیر المؤمنین (ع) افضل است نزد حق- سبحانه و تعالی- از جمیع ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم- و او راست ثواب اعمال جمیع ایشان (چنان که حضرت پیغمبر (ص) فرمودند که ضربت علی در روز خندق افضل است از عبادت جن و انس تا روز قیامت). پس فرمود که ائمّه بقدر اعمال بر یک دیگر فضیلت دارند.

مترجم گوید که ازین حدیث ظاهر می‌شود که هر یک از ائمّه که عمر ایشان بیشتر باشد بر دیگران زیادتی داشته باشند و محتمل است که کیفیّت نیز مراد باشد بنا بر این ممکن است که جهاد حضرت امام حسین (ع) با اعمال حضرت صاحب الأمر (ع) برابری کند و ظاهرا به امثال این اخبار جرأت نتوان نمود بر تفضیل بعضی بر بعضی و اولی توقف است در فضیلت بعضی بر بعضی بغیر حضرت امیر (ع) که فضیلت آن حضرت بر سایر ائمّه متواتر است.

(۲) و به سند معتبر منقولست از حسین بن اسماعیل صیمری که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند که هر که پیاده به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) برود، حق- تعالی-

ترجمه فرحة الغری ،ص:۸۹

به عدد هر گامی که بردارد حجّی و عمره‌ای در نامه عملش بنویسد و اگر پیاده نیز برگردد به عدد هر گامی دو حج و دو عمره در نامه عملش بنویسد.

(۱) و به سند معتبر منقولست از شخصی از اصحاب حضرت صادق (ع) که گفت نزد آن حضرت بودم و سخن حضرت امیر المؤمنین (ع) برآمد. ابن مارد عرض نمود به آن حضرت که چه ثواب دارد زیارت جدّت حضرت امیر المؤمنین (ع)؟ فرمودند که ای پسر مارد! هر که زیارت کند جدّم را و عارف به حقّ او باشد و او را امام اوّل داند، حق- سبحانه و تعالی- به عدد هر گامی حجّی و عمره‌ای مقبول در نامه عمل او بنویسد؛ قسم به خدا- ای پسر مارد!- که حق- سبحانه و تعالی- طعمه آتش نمی‌کند قدمی را که گرد آلوده شده باشد در راه زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع)، خواه پیاده رفته باشد و خواه سواره، و این حدیث را به آب طلا بنویس.

مصنّف می‌گوید که اگر کسی گوید که در این خبر و امثال این مذکور نیست موضع قبر آن حضرت و ممکن است که زیارت کنند و ندانند موضع قبر را، جواب گوئیم که اینکه فرموده‌اند که قدمش در راه زیارت گردآلود شود دلالت بر این می‌کند که اصحاب می‌دانسته‌اند موضع قبر را، و اینها مؤیّد آن اخباریست که صریح بود در تعیین موضع قبر و همچنین اخبار دیگر؛ زیرا که اگر معلوم ایشان نبود البتّه می‌پرسیدند قبر آن حضرت در کجاست و در کجا زیارت کنیم، و چون معلوم ایشان بوده است سؤال نکرده‌اند.

(۲) و کالصّحیح منقولست از ابو عامر، واعظ اهل حجاز، که گفت: رفتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) و سؤال کردم که یا ابن رسول اللّه! چه ثواب دارد کسی که زیارت کند حضرت امیر المؤمنین (ع) را و تعمیر نماید تربت آن حضرت را؟ فرمودند که ای ابو عامر! خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدّش از حضرت امیر المؤمنین (ع) که حضرت سیّد المرسلین (ص) فرمودند به من که یا علی! و اللّه که ترا شهید خواهند کرد در زمین عراق و در آنجا مدفون خواهی شد. گفتم: یا رسول اللّه! چه ثواب دارد کسی که

قبور ما را زیارت کند و معمور سازد و ملازمت آن نماید و تعاهد آن کند و اهتمام به شأن زیارت آن داشته باشد؟ حضرت فرمودند که یا ابا الحسن! بدرستی که حق- سبحانه و

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۹۰

تعالی- (۱) قبر ترا و قبرهای فرزندان ترا بقعه‌ها گردانیده است از بقعه‌های بهشت و عرصه‌ها از عرصه‌های جنّت و بدرستی که حق- تعالی- دلهای برگزیدگان خلق و بندگان خاص خود را مشتاق و محبّ شما گردانیده است که مشقتها و آزارها خواهند کشید در راه محبّت شما و ایشان عمارت‌کنندگان قبور شمااند و بسیار به زیارت قبور شما خواهند آمد از جهت رضای خدا و محبّت رسول او؛ یا علی! ایشان مخصوصانند به شفاعت من و ایشان در حوض کوثر بر من وارد خواهند شد و در بهشت ایشان به زیارت من خواهند آمد؛ یا علی! هر که معمور و آبادان دارد قبور شما را و تعاهد آن کند به پاکیزگی و بوی خوش و تعظیم و تکریم، چنان باشد که یاری کرده باشد حضرت سلیمان را بر بنای بیت المقدس، و هر که زیارت کند قبور شما را چنان است که بعد از حج اسلام هفتاد حج کرده باشد و چون از زیارت برگردد از گناهان پاک شده باشد مانند روزی که از مادر متولّد شده بود؛ پس خوشحال باش و بشارت ده محبّان و دوستان خود را به نعمتهای بسیار و به چیزی چند که چشم ایشان را روشن کند که نه چشمها دیده باشد و نه گوشها شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد؛ و جمعی از اراذل مردمان و بدترین خلق خدا سرزنش کنند زیارت‌کنندگان شما را به سبب زیارت، چنان که سرزنش می‌کنند زناکاران را به زنا؛ این جماعت بدترین امّت منند؛ ایشان را شفاعت نخواهم کرد و در حوض کوثر بر من وارد نخواهند شد.

و همین حدیث به سند معتبر از عبد اللّه بن کثیر نیز منقولست.

(۲) و مرویست از عبد اللّه بن طلحه که گفت: داخل شدم بر حضرت صادق علیه السّلام فرمودند که یا عبد اللّه! به زیارت قبر پدرم امام حسین (ع) می‌روی؟ گفتم: بلی، فدای تو گردم! می‌رویم به زیارت آن حضرت. فرمود که هر هفته یک مرتبه می‌روید؟ گفتم: نه. فرمود که در هر ماه یک مرتبه می‌روید؟ گفتم: نه. فرمود که چه بسیار جفاکارید شما نسبت به آن حضرت یا چه بسیار نادانید فضل آن حضرت را؛ بدرستی که زیارت آن حضرت برابر است با حجّ و عمره و زیارت پدرش (ع) برابر است با دو حج و دو عمره.

و منقول است از حسّان بن مهران جمّال که حضرت امام جعفر صادق (ع) به من گفت

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۹۱

که ای حسّان! آیا زیارت می‌کنی قبر شهیدانی را که نزد شمایند؟ گفتم: کدام شهدا؟

فرمودند که حضرت علی بن ابی طالب و امام حسین- علیهما السّلام. گفتم: بلی، زیارت می‌کنم و بسیار زیارت می‌کنم. فرمودند که ایشانند شهدائی که حق- سبحانه و تعالی- به ایشان کرامت فرموده است از فضل غیر متناهی خود پس زیارت کنید ایشان را و طلب کنید نزد ایشان حوائج خود را به تضرّع و زاری از خداوند عالمیان؛ و اگر ما به ایشان نزدیک می‌بودیم چنانچه شما اهل کوفه نزدیکید هر آینه متوطّن می‌شدیم.

(۱) و کالصّحیح منقولست از یونس بن ظبیان که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند که هر گاه زیارت قبر حضرت امام حسین (ع) بجا آوری، وضو بساز و غسل بکن و به آهستگی راه رو و بگو:

الحمد للّه الّذی أکرمنی بمعرفهٔ رسوله و من فرض طاعته رحمهٔ منه و تطوّلا منه علیّ و منّ علیّ بالإیمان الحمد للّه الّذی سیّرنی فی بلاده و حملنی علی دوابّه و طوی لی البعید و دفع عنّی المکروه حتّی ادخلنی حرم اخی نبیّه و أرانیه فی عافیهٔ الحمد للّه الّذی جعلنی من زوّار قبر وصیّ رسوله الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدانا لِهذا وَ ما کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللَّهُ أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله جاء بالحقّ من عنده و أشهد أنّ علیّا عبد اللّه و أخو رسوله.

و در من لا یحضره الفقیه بعد از این دعا این زیادتی هست و در اکثر نسخ مزار نیست:

اللّهمّ عبدک و زائرک متقرّب إلیک بزیارهٔ قبر اخی رسولک و علی کلّ مأتیّ حقّ لمن أتاه و زاره و أنت خیر مأتیّ و أکرم مزور فاسألک یا اللّه یا رحمان یا رحیم یا جواد یا أحد یا صمد یا من لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ان تصلّی علی محمّد و اهل بیته و أن تجعل تحفتک إیّای من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقبتی من النّار و اجعلنی ممّن یسارع فی الخیرات و یدعوک رغبا و رهبا و اجعلنی من الخاشعین اللّهمّ إنّک بشّرتنی علی لسان نبیّک صلواتک علیه و آله فقلت فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ و قلت وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ اللّهمّ و إنّی بک مؤمن و بجمیع أنبیائک فلا تقفنی بعد معرفتهم موقفا تفضحنی به علی رؤوس الخلائق بل قفنی معهم و توفّنی علی التّصدیق بهم فإنّهم عبیدک و أنت خصصتهم بکرامتک و امرتنی باتّباعهم

.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۹۲

و ترجمه این دعا اینست: (۱) جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندیست که مرا گرامی داشت به آنکه خود را به من شناسانید و رسولش را و کسانی را که واجب گردانیده است اطاعت ایشان را بر خلایق از روی رحمت و احسان او بر من، و انعام کرد بر من به آنکه مرا مؤمن گردانید.

حمد خداوندی را سزاست که مرا از شهر به شهر آورد و حیوانات از جهت مرکوب من آفرید و مرا بر آن سوار گردانید و راه دور را بر من نزدیک گردانید و مکروهات را از من دور گردانید تا آنکه مرا در آورد در حرم برادر پیغمبرش (ص) و حمد خدا را که به تن‌درستی داخل حرم آن حضرت- که کوفه است- شدم- چنان که منقولست که کوفه حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم امیر المؤمنین است یا در اصل روضه داخل گردانید و آن بمنزله حرم آن حضرت است یعنی به سبب آنکه آن حضرت در اینجا مدفون است حرمتش بر همه کس واجب است-؛ حمد خدائی را سزاست که مرا از جمله زیارت‌کنندگان قبر وصیّ رسولش گردانید؛ جمیع ثناها مخصوص خداوندی است که ما را هدایت نمود به معرفت ثواب زیارت آن حضرت یا به معرفت آن حضرت و ثواب زیارتش و اگر هدایت الهی نمی‌بود، ما هدایت نمی‌یافتیم به این شرف؛ گواهی می‌دهم که خداوندی نیست بغیر از واجب الوجود بالذّاتی که در ذات و صفات یگانه است و او را شریکی در خداوندی و در ذات و صفات نیست، و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و رسول اوست و از جانب حق- سبحانه و تعالی- براستی بخلق آمده است، و گواهی می‌دهم که حضرت علیّ بن ابی طالب (ع) بنده خداست و برادر رسول اوست.

تا اینجا از روایت یونس است؛ و ترجمه دعای من لا یحضر اینست:

خداوندا! بنده ذلیل تو و زیارت‌کننده تو- چون زیارت دوستان خدا زیارت خدا است- تقرّب به تو می‌جوید به سبب زیارت قبر برادر رسول تو و هر که را زیارت کنند برو حقّی هست از جهت زایران او و تو بهترین کسانی که به نزد او روند و کریمترین کسانی که زیارت او کنند؛ پس سؤال می‌کنم- ای خداوند و ای بخشاینده و ای مهربان و ای بخشنده و ای یگانه در ذات و صفات و ای محتاج الیه کلّ ممکنات و ای خداوندی که

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۹۳

والد نیستی که از تو فرزندی به هم رسد یا محلّ حوادث باشی و مولود نیستی که حادث باشی و نبوده است و نخواهد بود کسی کفو تو- که صلوات فرستی بر محمّد و اهل بیت او و آنکه بگردانی تحفه مرا که عطا خواهی فرمود و کار تست که در همین جا از گناهان من درگذری و بگردانی مرا از کسانی که پیش‌دستی می‌کنند در کارهای خیر و ترا می‌خوانند از روی رغبت و خواهش ثواب و رهبت و ترس از عقاب و بگردانی مرا از جمله خاشعان- و این جمله مقتبس است از قول حق- سبحانه و تعالی- در وصف زکریّا و یحیی و زوجه او که إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ؛ آنچه را به ایشان عطا

فرموده است به دعا ازو می‌طلبیم که به ما نیز عطا فرماید- خداوندا! تو بشارت دادی ما را بر زبان رسولت که صلوات و درودهای تو بر او و بر آل او باد به آنکه فرمودی که یا محمّد! بشارت ده آن جمعی را که گوش می‌دهند اوامر ما را و متابعت می‌کنند هر چه را احسن است، و دیگر فرمودی که یا محمّد! بشارت ده آن جمعی را که ایمان آورده‌اند که ایشان را تقدّمی در راستی یا خوبی هست نزد پروردگار ایشان؛ خداوندا! بدرستی و راستی که من به تو و به جمیع پیغمبران تو ایمان دارم پس چنان مکن که بعد از معرفت ایشان مرا بداری در جایی که رسوا گردانی مرا نزد خلایق، بلکه حشر کن مرا با انبیا و اوصیا و مرا بمیران با تصدیق به ایشان، بدرستی که ایشان بنده تواند و تو ایشان را مخصوص گردانیده‌ای به کرامت خود و امر کردی مرا به متابعت ایشان.

بعد از آن فرمودند که پس نزدیک قبر می‌روی و می گوئی:

السّلام من اللّه و السّلام علی محمّد امین اللّه علی رسالته و عزایم امره و معدن الوحی و التّنزیل الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن علی ذلک کلّه و الشّاهد علی الخلق السّراج المنیر و السّلام علیه و رحمة اللّه و برکاته اللّهمّ صلّ علی محمّد و أهل بیته المظلومین افضل و اکمل و أرفع و انفع و اشرف ما صلّیت علی انبیائک و أصفیاءک اللّهمّ صلّ علی أمیر المؤمنین عبدک و خیر خلقک بعد نبیّک و اخی رسولک الّذی بعثته بعلمک و جعلته هادیا لمن شئت من خلقک و الدّلیل علی من بعثته برسالتک و دیّان الدّین بعدلک و فصل

ترجمه فرحة الغری ،ص:۹۴

قضائک من خلقک و السّلام علیه و رحمة اللّه و برکاته اللّهمّ صلّ علی الأئمّة من ولده القوّامین بامرک من بعده المطهّرین الّذین ارتضیتهم أنصارا لدینک و أعلاما لعبادک و شهداء علی خلقک و حفظة لسرّک.

و صلوات می‌فرستی بر ائمّه معصومین علیهم السّلام یا بر هر یک یک، هر چه مقدورت باشد، پس می گوئی:

السّلام علی الأئمّة المستودعین السّلام علی خالصة اللّه من خلقه السّلام علی الأئمّة المتوسّمین السّلام علی المؤمنین الّذین قاموا بأمرک و وازروا أولیاء اللّه و خافوا لخوفهم السّلام علی ملائکة اللّه المقرّبین.

ترجمه‌اش اینست که: (۱) مطلق سلام یا هر سلامی یا حقیقت سلام از جانب حق- سبحانه و تعالی- است و هر سلامی که از حق- سبحانه و تعالی- است بر محمّد باد که امین و مؤتمن خداست بر رسالت او و بر اموری که واجب است اطاعت او در آن امور بحسب فعل یا ترک که عبارت از واجبات و محرّمات باشد و سلام الهی بر پیغمبری باد که معدن وحی است و تنزیل- یعنی هر وحیی که در قلوب جمیع انبیا فایض شده است و هر علم و حکمتی که جبرئیل یا فرشتگان دیگر نازل گردانیده‌اند بر هر پیغمبری همه نزد آن حضرت است چنانچه متواتر است این معنی در اخبار- آن پیغمبری که ختم پیغمبران و رسولان باشد و هر علمی که ضرور شود عالمیان را همه را فتح کرد و ظاهر ساخت بر اوصیاء آن حضرت- پس علم اولین و آخرین نزد آن حضرت بود و همه را به حضرت امیر المؤمنین تعلیم نمود؛ و در بعضی از نسخ این زیارت و الفاتح لما انفلق یعنی توضیح مهمّات و کشف مفصّلات علوم الهیّه در عهده آن حضرت صلوات اللّه علیه است- و آن حضرت بر همه مطّلع و عالم بود یا شاهد بود بر جمیع این علوم و بر افعال جمیع مکلّفین گواه است یا آنکه اعمال بندگان از ابرار و فجّار چون بر آن حضرت عرض می‌شود آن حضرت بر همه شاهد است یا آنکه چون نمی‌شود و نشده است که زمین خالی از خلیفه الهی باشد چنان که فرمود که إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً و در آیات بسیار وارد است که امام و نبی هر

ترجمه فرحة الغری ،ص:۹۵

زمانی شهادت می‌دهند بر اعمال بندگان حق- سبحانه و تعالی- و پیغمبر ما (ص) شهادت می‌دهد بر جمیع انبیا که ایشان تبلیغ رسالات کردند و همچنین بر اوصیاء خود و سایر اوصیا شهادت خواهند داد؛ و سلام الهی بر چراغی باد که عالم را به نور علم و هدایت منوّر گردانید و هر سلامی و هر رحمتی و هر برکتی بر آن حضرت باد- و رحمت منافع اخروی است و برکت منافع دنیوی

است که به اخروی برمی گردد-؛ خداوندا! درود فرست بر محمّد و بر اهل بیت آن حضرت که همیشه بر ایشان ستم می کردند و حق ایشان را غصب می‌نمودند؛ خداوندا! صلوات فرست بر ایشان صلواتی که فاضلتر و کامل‌تر و بلندتر و بهترین صلواتی باشد که فرستاده‌ای بر انبیا و رسل و برگزیدگان خودت؛ خداوندا! صلوات فرست بر حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) که بنده تست و بهترین خلق تو است بعد از مرتبه پیغمبر آخر الزّمان، و صلوات فرست بر برادر رسولت و جانشین پیغمبرت که او را از همه خلایق برگزیدی و آن کس که او را دلیل حقّیّت پیغمبری که او را به رسالات خود فرستادی گردانیدی- زیرا که در زمان حضرت سیّد المرسلین (ص) و بعد از آن حضرت، هر معجزی که بر دست حضرت امیر المؤمنین (ع) ظاهر می‌شد، دلیل امامت خودش بود و دلیل حقّیّت پیغمبری پیغمبر بود، بلکه ذات مقدّس او معجز و دلیل بود به اعتبار اتّصاف به کمالات الهی و تخلّق به اخلاق او، بلکه اعظم دلایل وجود واجب الوجود نیز بود-؛ و صلوات فرست بر کسی که حکم‌کننده بود در دین اسلام به عدالت تو- زیرا که بعد از حضرت سیّد المرسلین کسی حکم به عدالت نکرد غیر از آن حضرت- و صلوات فرست بر کسی که جداکننده حق است از باطل در حکم در میان خلایقت و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد! خداوندا! صلوات فرست بر امامان معصومان از ذریّت آن حضرت که به امر امامت همیشه قیام می‌نمودند به امر تو بعد از آن حضرت و آن معصومان که اختیار کرده‌ای ایشان را که مددکاران دین تو و حافظان اسرار تو باشند از جهت بندگان تو.

ترجمه دعای دویم: (۱) سلام الهی بر امامانی باد که ودایع پروردگارند و ایشان را به امانت به خلایق سپرده

ترجمه فرحة الغری ،ص:۹۶

است خالق الخلائق که عزّت ایشان بدارند و اطاعت کنند ایشان را؛ سلام الهی بر جمعی باد که برگزیدگان حق- سبحانه و تعالی‌اند- از جمله خلایق، سلام الهی بر امامانی باد که متوسّمانند- یعنی صاحبان فراست‌اند و به هر که نظر می‌کنند می‌دانند سعادت و شقاوت او را، و احادیث بسیار وارد شده است که آیه کریمه إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ در شان ائمّه معصومین- صلوات اللّه علیهم- وارد شده-؛ و سلام الهی بر مؤمنانی باد که قیام نموده‌اند به امر تو چنان که باید یا بر امامت و اطاعت ائمّه هدی قیام و اقدام نمودند و اعانت نمودند دوستان حق- سبحانه و تعالی- را- که ائمّه هدی باشند- و همیشه خایف و ترسان بودند از جهت خوف ائمّه هدی علیهم السّلام- و این سلامی است از جهت خواص شیعیان آن حضرت- و سلام الهی بر فرشتگان حق- سبحانه و تعالی- باد که مقرّبان اویند- و ظاهرا سلام بر فرشتگانی است که دران روضه مقیمند و محتمل است که مطلق ملائکه یا ملائکه مقرّب مراد باشد، اعمّ از آنکه در آنجا باشند یا نباشند.

حضرت فرمودند که پس می گوئی:

السّلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمة اللّه و برکاته السّلام علیک یا حبیب اللّه السّلام علیک یا صفوة اللّه السّلام علیک یا ولیّ اللّه السّلام علیک یا حجّة اللّه السّلام علیک یا عمود الدّین و وارث علم الاوّلین و الآخرین و صاحب المیسم و الصّراط المستقیم أشهد أنّک قد أقمت الصّلوة و اتیت الزّکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اتّبعت الرّسول و تلوت الکتاب حقّ تلاوته و جاهدت فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ و نصحت للّه و لرسوله و جدت بنفسک صابرا محتسبا و مجاهدا عن دین اللّه و موفیا لرسوله طالبا ما عند اللّه راغبا فیما وعد اللّه و مضیت للّذی کنت علیه شهیدا و شاهدا و مشهودا فجزاک اللّه عن رسوله و عن الإسلام و أهله افضل الجزاء و لعن اللّه من قتلک و لعن اللّه من خالفک و لعن اللّه من افتری علیک و ظلمک و لعن اللّه من غصبک و من بلغه ذلک فرضی به أنا الی اللّه منهم بریء لعن اللّه أمّة خالفتک و امّة جحدت ولایتک و امّة تظاهرت علیک و امّة قتلتک و أمّة حادت عنک و خذلتک الحمد للّه الّذی جعل النّار مثواهم وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بئس ورد الواردین اللّهمّ العن قتلة

ترجمه فرحة الغری ،ص:۹۷

أنبیاءک و قتلة أوصیاء أنبیائک بجمیع لعناتک و اصلهم حرّ نارک اللّهمّ العن الجوابیت و الطّواغیت و الفراعنة و اللّات و العزّی و

الجبت و الطّاغوت و كلّ نـدّ يـدعى من دون اللّه و كـلّ مفتر اللّهمّ العنهم و أشـياعهم و اتبـاعهم و أوليائهم و أعوانهم و محبّيهم لعنا كثيرا اللّهمّ العن قتلهٔ أمير المؤمنين

سه مرتبه

اللّهمّ العن قتلهٔ الحسن و الحسين

سه مرتبه

اللّهمّ العن قتلهٔ الائمّهٔ

سه مرتبه

اللّهمّ عـذّبهم عـذابا لا تعـذّبه أحـدا من العالمين و ضاعف عليهم عـذابك كما شاقّوا ولاهٔ أمرك و أعـدّ لهم عـذابا لم تحلّه بأحد من خلقك اللّهمّ و ادخل على قتلـهٔ أنصار رسولك و قتلهٔ أنصار أمير المؤمنين و على قتلهٔ أنصار الحسن و الحسـين و على قتلهٔ من قتل فى ولايـهٔ آل محمّـد اجمعين عـذابا مضاعفـا فى أسـفل درك من الجحيم لا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَـذابِها و هم فيها مبلسون ملعونون ناكسوا رؤسـهم عنـد ربّهم قد عاينوا النّدامهٔ و الخزى الطّويل لقتلهم عترهٔ انبياءك و رسـلك و اتباعهم من عبادك الصّالحين اللّهمّ العنهم فى مستسرّ السـرّ و ظاهر العلانيهٔ فى سـمائك و أرضك اللّهمّ اجعل لى لسان صدق فى اوليائك و احبب الىّ مستقرّهم و مشاهدهم حتّى تلحقنى بهم و تجعلنى لهم تبعا فى الدّنيا و الآخرهٔ يا أرحم الرّاحمين.

بعد از آن بنشين نزديک سر مبارک آن حضرت و اين دعا را بخوان:

سلاـم اللّه و سـلام ملاـئكته المقرّبين و المسـلّمين لک بقلوبهم النّاطقين بفضـلک الشّاهـدين على أنّك صادق امين صـدّيق عليك يا مولاى صلّى اللّه على روحك و بدنك أشهد أنّك طهر طاهر مطهّر من طهر طاهر مطهّر أشهد لک يا ولىّ اللّه و ولىّ رسوله بالبلاغ و الأداء و أشـهد أنّك جنب اللّه و أنّك باب اللّه و انّك وجه اللّه الّذى يؤتى منه و انّك سبيل اللّه و أنّك عبد اللّه و أخو رسوله أتيتك وافـدا لعظيم حالك و منزلتك عند اللّه عزّ و جلّ و عند رسوله صـلّى اللّه عليه و آله اتيتك متقرّبا إلى اللّه تعالى بزيارتك فى خلاص نفسى متعوّذا بك من نار استحققتها بما جنيت على نفسى اتيتك انقطاعا إليك و إلى وليّك الخلف من بعدك على بركهٔ الحقّ فقلبى لكم مسلّم و أمرى لكم متّبع و نصرتى لكم معدّهٔ و أنا عبد اللّه و مولاك و فى طاعتك الوافد اليك التمس بذلك كمال المنزلهٔ عند اللّه تعالى و أنت ممّن امرنى اللّه بصلته و حثّنى على برّه و دلّنى على فضله و هدانى لحبّه و رغّبنى فى الوفادهٔ اليه و الهمنى طلب

ترجمه فرحهٔ الغرى ،ص:۹۸

الحوائج عنده انتم اهل بيت يسعد «۱» من تولّاكم و لا يخيب من أتاكم و لا يخسر من يهواكم و لا يسعد من عاداكم لا اجد احدا افزع إليه خيرا لى منكم أنتم أهل بيت الرّحمـهٔ و دعائم الـدّين و أركان الأرض و الشّـجرهٔ الطّيّبـهٔ اللّهمّ لا تخيّب توجّهى إليك برسولك و آل رسولك و استشفاعى بهم اللّهمّ أنت مننت علىّ بزيارهٔ مولاى و ولايته و معرفته فاجعلنى ممّن ينصره و ينتصر به و منّ علىّ بنصرى لـدينك فى الـدّنيا و الآـخرهٔ اللّهمّ انّى احيى على ما حيى عليه علىّ بن أبى طالب صـلوات اللّه عليه و أموت على ما مات عليه علىّ بن ابى طالب صلوات اللّه عليه.

پس چون خواهى زيارت وداع آن حضرت بكنى، بگو:

السّـلام عليك و رحمـهٔ اللّه و بركاته اسـتودعك اللّه و استرعيك و اقرأ عليك السّـلام آمنّا باللّه و بالرّسل و بما جاءت به و دلّت عليه فاكتبنا مع الشّاهـدين أشـهد فى مماتى على ما شـهدت عليه فى حياتى اشـهد أنّكم الائمّـهٔ واحـدا بعـد واحـد و أشـهد أنّ من قتلكم و حـاربكم مشـركون و مـن ردّ عليكـم فى اسـفل درك مـن الجحيـم أشـهد أنّ من حـاربكم لنـا أعـداء و نحن منهم برآء و أنّهم حزب الشّيطان اللّهمّ انّى اسألك بعد الصّلوهٔ و التّسليم ان تصلّى على محمّد و آل محمّد.

و يک يک از ائمّه را- صلوات اللّه عليهم- نام مى‌برى و صلوات مى‌فرستى و مى گوئى:

و لا تجعله آخر العهـد من زيارته فان جعلته فاحشـرنی مع هؤلاء الائمّـهٔ المسـمّین اللّهمّ و ثبّت قلوبنا بالطّاعـهٔ و المناصـحهٔ و المحبّـهٔ و حسن الموازرهٔ و التّسليم.

و ترجمه‌اش اینست که: (۱) سلام الهی بر تو باد! ای پادشاه مؤمنان! ای دوست و محبوب حق- سبحانه و تعالی-!- چنان که در قرآن مجیـد در شـان او فرموده که یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ؛ و حضـرت سیّد الأنبیاء فرمودنـد در خیبر که هر آینه علم‌داری که کار سـردار لشـکر می‌باشـد به کسـی دهم که دوست‌دار خـدا و رسـول باشـد و خـدا و رسول دوست او باشـند؛ و دیگر در مرغی که از برای حضـرت آورده بودنـد فرمودنـد که خداونـدا! بیـاور بنزد من محبوبترین خلقت را که بـا من تنـاول کنـد این طایر را، و انس در نمی‌گشود هر مرتبه که آن حضرت می‌آمدند انس

(۱). سعد خ ل.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۹۹

جواب می‌داد تا عاقبت در گشود و حضـرت امیر از آن طایر با رسول خـدا خوردنـد؛ مجملا محبّت و محبوبیّت علی حق- سـبحانه و تعالی- را از آن گذشـته است که خوارج شک کننـد، چه جای دیگری؟!- و ای برگزیده خدا و ای ولیّ خدا!- یعنی واجب الاطاعهٔ و امام و اولی به نفس از جانب خدا- و ای حجّت خدا- بر خلق، به کمالات صوریّه و معنویّه و معجزات ظاهره و باطنه- و ای سـتون دین و ای وارث علوم انبیاء متقدّمین- مانند حضـرت آدم و ادریس و نوح- و انبیاء متأخّرین- مانند ابراهیم و موسی و عیسی صلوات اللَّه علیهم- و ای صاحب میسم و ای راه راست!- بر سبیل مجاز شایع.

و میسم چیزیست که حیوانـات را به آن داغ می‌کننـد و حق- سـبحانه و تعـالی- در قرآن یـاد فرموده است دابّـهٔ الارض را: وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنـا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ، و چون تمام شود حجّت ما بر خلایق به ظهور حضـرت صاحب الامر و ظهور معجزات باهره بر دست او و نزول عیسـی از آسـمان و متابعت او صاحب الامر را و در عقب او نماز کند، و اعظم معجزات رجعت مؤمنان بسیار صالح باشد و کافران این امّت از ائمّه جور و معاونـان ایشـان بر ظلم و کفر که در آیه دویّم مـذکور است، بیرون آوریم از جهت ایشـان جانـداری را از زمین که با ایشـان سـخن کنـد یـا مجروح سـازد به عصـای موسـی و خاتم سـلیمان روهای ایشان را، به آنکه عصا بر روی ایشان زنـد و خاتم بر پیشانی ایشان مهر کند، و بر پیشانی مؤمنان صالح نوشته شود که مؤمن است حقّا و بر پیشانی کافران نوشـته شود که این کافر اسـت حقّا، چون آیات و معجزات ائمّه هـدی را دیدنـد و ایمان نیاوردنـد به سـبب این راه توبه مسـدود شود بر ایشان، و روزی باشد که ما حشـر کنیم از هر امّتی طـایفه‌ای را از کسـانی که تکـذیب می‌کننـد آیـات ما را که- ائمّه هدی‌انـد- و همه را جمع کننـد و ایشان را کشند و زنده کنند تا تشفّی دلهای مؤمنان زنده و مرده بشود.

و روایات در تفسیر «دابّهٔ الارض» بسیار وارد شده است از طرق شیعه که دلالت می‌کند بر آنکه مراد از «دابّه» حضرت امیر المؤمنین (ع) است؛ از آن جمله به اسانید

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۰۰

حسـنه کالصّحی «حه». منقولست از ابو بصـیر از حضـرت امـام جعفر صـادق (ع) که حضـرت سـیّد المرسـلین (ص) به حضـرت امیر المؤمنین (ع) رسـیدند و آن حضـرت ریگی چند را جمع کرده بودند و رو بر آن گذاشـته به خواب رفته بودند؛ پس حضـرت رسول (ص) پائی بر حضـرت امیر المؤمنین زدند و فرمودند که برخیز ای دابّه! پس یکی از صحابه گفت: یا رسول اللَّه! آیا ما یک دیگر را به این نام می‌توانیم خواند؟ چون بحسب لغت بمعنی جنبنده است. پس حضـرت فرمودند که نه، بلکه این اسم مخصوص علی است. آن دابّهٔ الارضـی که حق- سبحانه و تعالی- در قرآن مجید یاد فرموده است، و آیه سابقه را خواندند؛ پس فرمودند که یا علی! چون

دنیا آخر می‌شود حق- سبحانه و تعالی- ترا در بهترین صورتی از زمین بیرون می‌آورد و با تو خواهد بود میسمی که آلت داغ است و دشمنان خود را به آن داغ خواهی کرد پس شخصی به حضرت عرض نمود که عامّه این آیه را تکلمهم می‌خوانند به تخفیف، یعنی دابّه ایشان را مجروح می‌سازد. حضرت فرمودند که حق- سبحانه و تعالی- این جماعت را در جهنّم مجروح خواهد کرد که تحریف قرآن می کنند بلکه آیه به تشدید است که دابّه با ایشان سخن خواهد گفت. بعد از آن حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند که مراد از خروج دابّه، رجعت حضرت امیر المؤمنین (ع) است به قرینه آیه ما بعد. پس آن شخص گفت که مراد از آیه دویّم حشر روز قیامت است حضرت فرمودند که حق- سبحانه و تعالی- در قیامت آیات بسیار فرستاده است که همه را حشر می‌فرماید مثل آیه وَ حَشَرْناهُمْ الخ، یعنی همه را حشر خواهیم کرد و کسی نمی‌ماند که او را حشر نکنیم، و در رجعت حق- سبحانه و تعالی- مؤمنان خالص و کافران خالص را حشر می کند. پس حضرت فرمودند که شخصی به عمّار بن یاسر گفت که یا ابا الیقظان- که کنیت عمّار است- آیه‌ای در کتاب خدا هست که دل مرا فاسد گردانیده است و مرا به شك انداخته است. عمّار گفت که کدام آیه است؟ گفت: آیه وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ، این چه دابّه است؟ عمّار گفت که و اللَّه که ننشینم و نخورم و نیاشامم تا این دابّه را به تو بنمایم!؛ پس عمّار با آن شخص آمد به خدمت حضرت امیر المؤمنین (ع) و آن حضرت خرما و روغن تناول می‌فرمودند؛ پس حضرت

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۰۱

فرمودند که ای ابو الیقظان! بیا. عمّار نشست و مشغول خوردن شد، و آن مرد تعجّب می کرد از قسم عمّار. پس چون عمّار برخاست، آن مرد گفت که یا ابا الیقظان! تو قسم یاد کردی که نخوری و نیاشامی و ننشینی تا دابّه را به من بنمائی. عمّار گفت: اگر عقل داری به تو نمودم.

و عامّه نیز این روایت را نقل کرده‌اند؛ و احادیث رجعت از طرق شیعه متواتر است و در زیارات بسیار وارد شده است؛ و حق- سبحانه و تعالی- در قرآن مجید یاد فرموده است رجعت عزیر و چندین هزار کس را که از طاعون گریختند فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ و همه را میراند و به دعای ارمیا یا اشمویل همه را زنده گردانید و سالها بودند و به نحو متعارف مردند.

و آنکه خطاب به حضرت واقع شده است که «ای صراط مستقیم!» بر سبیل مجاز شایع است، و احادیث متواتره وارد است که «صراط مستقیم» حضرت امیر المؤمنین است، یعنی راه آن حضرت راه راست است و راه غیر او راه مغضوب علیهم و ضالّین است که علمای ایشان به غضب الهی درآمده‌اند که دانسته‌اند که راه راه حق است و مخالفت کرده‌اند و عوام ایشان گمراهانند.

(۱) گواهی می‌دهم که نماز را- بنحوی که باید کرد- اقامت کردی و زکاة مال را- در حال رکوع- دادی- و به سبب آن ولایت و امامت نازل شد- و امر کردی به معروف و نهی کردی از منکر و متابعت رسول خدا کردی حقّ متابعت را و تلاوت کردی کتاب الهی را چنان که حقّ تلاوت آنست و جهاد کردی با اعدای دین چنان که حق جهاد بود و نصیحت کردی از جهت خدا و رسول به عنوان موعظه و اظهر آنست که مراد آنست که خیرخواه خدا و رسول بودی یعنی از خود گذشته بودی و همگی هر چه می کردی از جهت خیرخواهی دین خدا و رسول بود- و این مجازیست شایع خصوصا در زیارات-، و جان خود را بخشیدی در شب غار یا همیشه جان خود را فدای رسول اللَّه (ص) می کردی در جمیع مجاهدات و در هر جهادی قدم راسخ داشتی و صابر بودی بر جهاد خالصا لوجه اللَّه، و در هیچ جا پشت بر دشمن نکردی و دفع دشمنان از دین مبین می کردی- بنا بر نسخه‌ای که موقّیا به قاف باشد، و بنا بر نسخه فا، وفا می کردی به عهدی که با خدا و

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۰۲

رسول کرده بودی-، (۱) و در همه این عبادات یا در مجاهدات غرضت رضای الهی بود و راغب بودی در وعده‌های الهی و به همین عنوان که در جمیع عمر بودی از دنیا رفتی با شهادت و شاهد امّت بودی و مشهود بودی که خدا و رسول شهادت بر خوبی تو

داده بودند پس حق- سبحانه و تعالی- ترا جزا دهد جزای خیر در آنچه در محافظت رسول و حفظ اسلام و اهل اسلام کوشیدی و سعیها نمودی به بهترین ثوابها، و لعنت کند حق- سبحانه و تعالی- آن کسی که ترا شهید کرد، و لعنت خدا بر آنها باد که مخالفت تو کردند، و لعنت خدا بر آنها باد که افترا بر تو بستند و بر تو ظلم کردند- و از جمله افتراها آنکه تو راضی بودی به خلافت ثلاثه با آنکه خود خلاف آن را روایت کرده‌اند از آن جمله بخاری در اخبار متفرّقه بسیار در صحیح خود روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین (ع) تا فاطمه زهرا زنده بود بیعت نکرد و همه صحابه با او اظهار دشمنی می‌کردند و لیکن رعایت حضرت فاطمه می‌کردند و بعد از شش ماه که آن حضرت فوت شد مضطر شد و بیعت کرد که می‌دانست همه متّفق شده‌اند بر قتل او و خالد ولید را مقرّر کرده بودند که آن حضرت را شهید کند، و شش ماه موافق روایات مخالفان است، و موافق روایات اهل بیت- علیهم السّلام- حضرت فاطمه بعد از حضرت رسول خدا به هفتاد و پنج روز به رتبه شهادت فایز شدند چنان که احادیث صحیحه بر آن وارد شده است و به دست عمر بن الخطّاب و قنفذ شهید شدند و آتش در خانه آن حضرت انداختند یا می‌خواستند آتش بیندازند و به خانه آن حضرت ریختند و اوّل شمشیر را برداشتند و ردای آن حضرت را در گردنش کرده می‌کشیدند و به این نحو با بنی هاشم همگی سر کردند و با سلمان و ابو ذر و مقداد نیز چنین کردند- و لعنت خدا بر کسی باد که حق تو- که امامت است- غصب کرد، و لعنت خدا بر کسانی باد که شنیدند این ظلم را و به آن راضی شدند؛ من بیزارم از ایشان همه؛ لعنت خدا بر امّتی باد که مخالفت کردند ترا و بیعت نکردند با تو یا بیعت کردند و شکستند؛ و لعنت خدا بر امّتی باد که انکار کردند بیعت ترا بعد از اقرار، و بر جمعی که متّفق شدند بر مخالفت تو و بر جمعی که ترا شهید کردند- و شهادت آن حضرت در سقیفه بنی ساعده شد چنان که در احادیث متواتره صحیحه وارد است که هر

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۰۳

خونی که از ما اهل بیت و از شیعیان ما ریخته شد همه در گردن آنهاست که بیعت باطل کردند با باطلی چند، و بنا بر اینست که حضرت قتل آن حضرت را نسبت به امّت داده است با آنکه قاتل یک ملعون بود- و بر امّتی که از تو میل به دیگری کردند و ترا خوار کردند.

(۱) حمد خداوندی را سزاست که جهنّم را جای ایشان گردانید و بد جایی است محلّ ورود ایشان و بد محلّی است از جهت آن جمعی که در آنجا وارد خواهند شد- چنان که حق- تعالی- فرموده است وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وارِدُها الخ، یعنی همه شما وارد خواهید شد در جهنّم البتّه و این واجبی است که مقدّر شده است، پس نجات خواهیم داد متّقیان را و ایشان را بیرون خواهیم آورد و ظالمان را در آنجا خواهیم گذارد به دو زانو درآمده و بد مرتبه پستی است مرتبه ایشان چنان که حق- تعالی- فرموده است بتحقیق که منافقان در درک اسفل جهنّم خواهند بود.

خداوندا! لعنت کن قاتلان پیغمبرانت را و قاتلان اوصیای پیغمبرانت را به جمیع لعنتهای خودت و ایشان را در گرمی جهنّم درآور یا هیمه جهنّم کن ایشان را؛ خداوندا! لعن کن بتها و شیطان را و فرعونهای بنو امیّه تا مروان حمار و بنو عبّاس تا معتصم و لات و عزّی را- اینها اسمای بتان است و در زمان حضرات ائمّه هدی مثل زمان حضرت امام محمّد باقر تا به آخر ائمّه- صلوات اللّٰه علیهم- نام بت و بت‌پرست نمانده بود و از جهت تقیّه تعبیر به جبت و طاغوت می‌کنند و تسمیه به جبت و طاغوت ابتداء از حضرت امیر المؤمنین (ع) شد در دعای صنمی قریش که آن حضرت در قنوت و سجده نماز شب و غیر آن می‌خواندند و چون لفظ لات و عزّی مؤنث است کنایه از آن دو ملعونه است- و خداوندا! لعنت کن هر مثلی که شریک خداوند عالمیان کرده‌اند آن را- و مراد از آن علمای باطل ایشان است از مخرّبان دین حضرت سیّد الأنبیاء چنان که در اخبار بسیار وارد است در تفسیر این آیه اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّٰهِ یعنی یهود و نصاری علمای خود را بمنزله خدایان خود کرده پرستیدند، ائمّه هدی- صلوات اللّٰه علیهم- فرموده‌اند که و اللّٰه که نماز نکردند برای ایشان و عبادت نکردند ایشان را و لیکن افترایی

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۰۴

چند بر خدا و رسول بستند و مقلّدان ایشان متابعت ایشان کردند پس همان است که ایشان را پرستیده‌اند همچنان که ظالمان اهل بیت قلیلی بودند و لیکن چون دیگران راضی بودند به افعال ایشان همه در ظلم ایشان شریک شدند چنان که حق- سبحانه و تعالی- نسبت داده است به بنی اسرائیل که پیغمبران را بناحق کشتید و خطاب به جمعی فرموده است که در زمان حضرت سیّد المرسلین (ص) بودند چون اینها راضی بودند از افعال آنها ایشان نیز داخل قاتلان انبیا شدند چنان که احادیث بسیار بر این مضمون نیز وارد است.

(۱) خداوندا! لعنت کن کسانی را که افترا بستند بر خدا و رسول؛ خداوندا لعنت کن این جماعت را و متابعان ایشان را و دوستداران ایشان را و مددکاران دوستداران ایشان را به لعنتهای بسیار.

پس سه مرتبه بگو:

خداوندا! لعنت کن قاتلان حضرت امیر المؤمنین (ع) را.

و سه مرتبه بگو:

خداوندا! لعنت کن قاتلان حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام را.

پس سه مرتبه بگو:

خداوندا! لعنت کن قاتلان ائمه معصومین علیهم السّلام را.

و در همه جا مراد قاتلانند و جمعی که به امامت و خلافت ائمّه جور راضی شدند و متابعت ایشان کردند تا ایشان کردند آنچه کردند.

خداوندا! معذّب گردان ایشان را به عذابی که هیچ یک از عالمیان را آن عذاب نکرده باشی و مضاعف گردان بر ایشان عذاب خود را چنان که ایشان عداوت نمودند با کسانی که تو ایشان را والی و امام خلایق گردانیده‌ای و مهیّا ساز از جهت ایشان عذابی را که در نیاورده باشی آن عذاب را به هیچ کس از خلایق خود؛ خداوندا! داخل‌ساز بر قاتلان مددکاران حضرت رسول (ص) و بر قاتلان انصار حضرت امیر المؤمنین (ع) و بر قاتلان یاوران حسنین- صلوات اللّه علیهما- و بر قاتلان جمعی که ایشان را از جهت دوستی

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۰۵

آل محمّد شهید کرده‌اند، داخل ساز بر ایشان عذابی را که مضاعف گردانی در مرتبه آخر جهنّم که عذاب آن از همه درکات عظیم‌تر است و از آن عذاب چیزی تخفیف نیابد و ایشان در آن عذاب از رحمت الهی ناامید باشند تا عذاب ایشان سخت‌تر باشد و از رحمت تو همیشه دور باشند یا آنکه اهل جهنّم یا عالمیان نیز همیشه ایشان را لعنت کنند و نزد پروردگار خود سرها به زیر انداخته باشند و معاینه بینند پشیمانی و خواری دور و دراز را چون عترت پیامبران تو را شهید کرده‌اند و عترت رسل ترا شهید کرده‌اند و بندگان شایسته الهی را که اتباع ایشان بودند شهید کرده‌اند.

خداوندا! لعنت کن ایشان را در پنهان پنهان و در ظاهر آشکار، در آسمان و در زمین.

خداوندا! بگردان از جهت من زبانی راستگو در مدح اولیای تو یا چنان کن که مرا بر نیکی یاد کنند از جهت محبّت دوستان تو- و این معنی اظهر است.

خداوندا! محلّ قرار و قبور ایشان را نیز محبوب من گردان و محلّ شهادت ایشان را نیز محبوب من گردان یا محلّ قرار ایشان را- که مدینه مشرّفه است- و مشاهد- که قبور ایشان است- چنان کن که هر دو محبوب من باشند تا آنکه ملحق سازی مرا به ایشان و مرا تابع ایشان گردانی در دنیا و آخرت. ای خداوندی که بخشنده‌ترین بخشندگانی! پس بنشین نزد سر آن حضرت و بگو: (۱) سلام حق- سبحانه و تعالی- و سلام ملائکه مقرّبین و سلام مؤمنین که تسلیم کرده‌اند و گردن نهاده‌اند متابعت ایشان را به دلهای خود،

آنها که همیشه گویاانـد فضـیلت ترا و شـهادت می‌دهنـد بر آنکه تو صادقی و امینی و صـدّیقی و معصومی و اوّل کسـی که تصدیق حضـرت سیّد المرسلین کردی، سلام ایشان بر تو باد! ای مولای واجب الاطاعه و آقای من! حق- سبحانه و تعالی- صلوات فرستد بر روح و بدن تو! گواهی می‌دهم که تویی نفس پاکیز گی و پاکی از همه بدیها و حق- سـبحانه و تعالی- ترا معصوم گردانیده است از گناهـان صـغیره و کبیره و سـهو و نسـیان و والـدین تو نیز پاك و پاکیزه و مطهّر بودنـد تا به آدم، و گواهی می‌دهم از جهت تو- ای ولیّ خـدا و ای ولیّ رسول خـدا!- که هر دو ترا خلیفه خود گردانیدنـد در اداء و تبلیغ رسالات محمّ‌دی (ص) و تو بجا آوردی همه را، و شهادت

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۰۶

می‌دهم که تویی جنب اللَّه- (۱) چنان که احادیث بسیار وارد شده است که آن حضرت فرمودند که منم جنب اللَّه و باب اللَّه و وجه اللَّه؛ و جنـب اللَّه اشـاره است به آنکه حـق- سـبحانه و تعـالی- فرمـوده است که روز قیـامت جمعی حسـرت خورنـد بر آنکه تقصـیر کردهانـد در جنب اللَّه، یعنی تقصـیر نمودهانـد در اطـاعت کسـی که حق- سـبحانه و تعـالی- اطـاعت او را بـا اطـاعت خود و اطاعت رسولش مقرون گردانیـده است و فرموده است که اطـاعت کنیـد پروردگـار خود را و اطاعت کنیـد رسول او را و اطاعت کنیـد اولو الامر را که حضرت امیر المؤمنین است با یازده فرزند او، و همچنین در آیه إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ الخ، پس ایشان را در پهلوی خود جا داده است و اطـاعت ایشـان را اطاعت خود فرموده است و مخالفت ایشان را مخالفت خود فرموده است- و گواهی می‌دهم که تویی باب اللَّه- یعنی از درگاه متابعت آن حضـرت به رضای الهی می‌توان رسـید و حضـرت سیّد الأنبیاء (ص) فرمودند که من شهرسـتان علم الهیم و حضـرت علی در آن شهرسـتان است، و حـق- سـبحانه و تعـالی- فرمـوده است که از در داخـل خـانه شویـد- دیگر گـواهی می‌دهم که تو وجه خـدائی- یعنی رو به آن حضـرت می‌بایـد بکنـد هر که خواهـد رو به حق کند، یعنی چون رو به حق- سـبحانه و تعـالی- کننـد حق- تعـالی- حاجـات بنـده را برمی‌آورد و همچنین هر که روی متـابعت به ایشان کنـد رو به خـدا کرده است، و آن حضرت فرمودند که هر که مرا بیند خدا را دیده است، بنا بر یک تفسیر، و تفسیر دیگر آنست که هر که مرا در خواب بیند مرا دیده است و واقعه او حق است، و حضرت تفسیر وجه را فرموده است که روئی است که از آن رو به حق می‌توان رفت و می‌باید رفت- و شهادت می‌دهم که تو راه خـدایی- یعنی راه نماینـده، از قبیل زید عدل- و تو بنده مقرّب الهی و برادر معنوی رسول اللّهی (ص). به درگاه تو فرود آمـده‌ام- و داب کریمان عرب آنست که هر که شتر خود را در در خانه کسـی بخوابانـد تا جان همراهی می‌کنـد- و من به درگـاه تو آمـده‌ام چون رتبه و منزلت ترا نزد حق- سـبحانه و تعـالی- و نزد رسولش می‌دانم، و به درگاه تو آمـده‌ام تا قرب و منزلتم نزد حق- سـبحانه و تعـالی- عظیم شود یـا مقرّب خـدای- تعـالی- شوم یا آنکه به زیارت تو آمـده‌ام خالص از جهت آنکه به برکت این زیارت خود را خلاص گردانم و پناه

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۰۷

به تو آورده‌ام (۱) تا از آتش جهنّم که مستحقّ آن شده‌ام به سبب ستمهایی که بر نفس خود کرده‌ام خلاص شوم و رهائی یابم؛ به درگـاه تو آمـده‌ام در حـالتی که از هر که غیر تو است بریـده‌ام و به تو پناه آورده‌ام و به ولیّ تو که خلیفه تو است بعـد از تو که آن حضـرت امام حسن است با باقی حضـرات ائمّه معصومین- صلوات اللَّه علیهم- که همه فرزندان خلف تواند، که تا مبارك شود حق بر من و بر عالمیـان- و در تهـذیب «علی تزکیهٔ الحق» است، یعنی خلیفه تو است یـا خلفـای توانـد بر آنکه نگذارنـد که حقّ خـدا و رسول ضـایع شود و تـا مردمان را به مـذهب حق بخواننـد و باطلی را که ممزوج کرده‌انـد به حق آن باطل را بر هم زننـد و حق را از شوب باطل پاك کننـد-؛ پس دل من منقاد مذهب حق شـماست یا آنکه در دل خود قرار داده‌ام که متابعت حق کنم و کار من تابع فرمان شـماست که هر چه بفرمائیـد چنان کنم و یاری من مهیّاست از جهت شـما و من بنـده خداوندم و مولی و آزاد کرده شـماام یا دوست شـماام یا فرمانبردار شـماام در اطاعت شـما و به درگاه شما آمده‌ام و غرضم آنست که کامل شود منزلتم نزد حق- سبحانه و

تعالی-، و تو از آن جماعتی که حق- سبحانه و تعالی- مرا امر فرموده است که خود را در بندگی شما بدارم، و ترغیب نموده است مرا به نیکی کردن به شما، و مرا راهنمائی کرده است بر فضیلت شما بر عالمیان، و هدایت کرده است مرا بر دوستی شما و ترغیب نموده است مرا که به درگاه شما آیم و شما را شفیع خود گردانم نزد او و ملهم ساخته است مرا که حاجات خود را به نزد شما آورم.

شما جمعید که هر که تولّا به شما کند سعادتمند می‌شود و کسی که محبّت شما دارد زیان نکرده است و کسی که دشمن شماست سعادتمند نمی‌شود. پناهی نمی‌یابم از جهت پناه بردن نزد او که از جهت من بهتر از شما باشد؛ شما اهل بیت رحمتید و شما ستونهای دینید و ارکان زمینید و شجره طیّبه‌اید.

خداوندا! ناامید مکن مرا در آنکه رسولت را شفیع خود کرده‌ام و دست در دامن آل رسولت زده‌ام و ایشان را شفیع خود گردانیده‌ام. خداوندا! تو احسان کردی بر من به آنکه توفیق یافتم که زیارت آقای خود کردم و محبّت به او دارم و او را شناخته‌ام.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۰۸

خداوندا! (۱) پس بگردان مرا از کسانی که یاری کنند آقای خود را یا آقا او را یاری کند یا- تو او را یاری کنی بنا بر نسخه «تا»- و بگردان مرا از کسانی که انتقام‌کشی به او از دشمنان او یا او انتقام کشد مولای من به او از دشمنان خود و منّت نه بر من که نصرت‌دهی مرا از جهت دین خود در دنیا و آخرت یا انعام کن بر من به سبب یاری که دین تو را کرده‌ام در دنیا و عقبی یا توفیق ده مرا که یاری کنم دین ترا در دنیا و در رجعت.

خداوندا! زندگانی می‌کنم بر نحوی که زندگی کرد به آن نحو حضرت امیر المؤمنین (ع) می‌میرم به آن نحوی که آن حضرت از دنیا رفت.

پس چون خواهی که وداع کنی آن حضرت را بگو که:

سلام خدا و رحمت او و برکات او بر تو باد! ای مولای من! ترا به خدا می‌سپارم و از خدا می‌طلبم رعایت حال دنیای ترا و سلام بر تو می‌فرستم. ایمان آورده‌ایم به خدا و به رسولان او و به آنچه آورده‌اند رسولان تو از کتابها و به آنچه راهنمائی به آن کرده‌اند از اصول دین؛ پس خداوندا! بنویس ما را با گواهان؛ گواهی می‌دهم بعد از مرگ به آنچه گواهی بدان می‌دادم در حالت حیات؛ گواهی می‌دهم که شما امامان منید هر یک بعد از دیگری، و گواهی می‌دهم که هر که شما را شهید کرده است یا با شما حرب کرده است، همه کافرند، و کسی که رد کند سخن شما را جای او در درک اسفل جهنم است، و گواهی می‌دهم که هر که با شما حرب کرده است یا کند، آنها دشمنان مااند و ما از ایشان بیزاریم و ایشان لشکر شیطانند.

خداوندا! بدرستی که من سؤال می‌کنم از تو بعد از صلاهٔ و سلام که صلوات بر محمّد و آل او فرستی- و نام هر یک را ببر.

و خداوندا! مگردان این زیارت را مرتبه آخر زیارتم؛ پس اگر این زیارت آخرم باشد پس محشور ساز مرا با امامانی که ایشان را نام بردم. خداوندا! ثابت دار دلهای ما را به طاعت و خیرخواهی این دین مبین با ائمّه معصومین و بر محبّت ایشان و بر آنکه نیکو اعانت کنم ایشان را و گردن نهم فرمان ایشان را.

(۲) و منقولست به سند معتبر از مفضّل بن عمر که حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمودند

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۰۹

که دوست می‌دارم از برای هر مؤمنی که پنج انگشتر در دست داشته باشد: اوّل یاقوت، و آن فاخرترین انگشترهاست و زینتش از همه بیشتر است؛ دوّم عقیق، و دست کردن آن خالص‌تر است از برای خدا و از برای ما- و مصنّف چنین فهمیده است که: اخلاص عقیق نسبت به خدا و ما اهل بیت بیش از سنگهای دیگر است-؛ سیّم فیروزه، و نظر کردن به آن مورث فرح و سرور است؛ چهارم حدید صینی است، و بسیار ضرور نمی‌دانم با خود داشتن آن را و لیکن بد نیست پوشیدن آن در وقتی که ملاقات کنند کسی از

اهل شر و دشمنان را که سبب دفع شرّ ایشان می‌شود و از جهت دفع شیاطین و جنّیان متمرّد نیز نافع است؛ پنجم آن درها که خداوند عالمیان در آن تلهای سفید نجف اشرف ظاهر می کند- یعنی درّ نجف. عرض کردم که چه فضیلت دارد در دست کردن آن؟ فرمودند که هر که آن را در دست کند و نگاه کند به آن در هر نگاه کردنی حق- سبحانه و تعالی- ثواب روزه‌ای در نامه عملش بنویسد- و در احادیث دیگر تفسیر «زوره» واقع شده است که مراد حج و عمره است- یعنی در هر نگاه کردن حجّی و عمره‌ای در نامه عملش می‌نویسند که ثواب آن حج و عمره مثل ثواب پیغمبران و بندگان شایسته خدا باشد، و اگر نه الطاف و رحمتهای الهی می‌بود نسبت به شیعیان ما، هر آینه هر نگینی از آن به مرتبه‌ای می‌رسید که به قیمت درنمی‌آمد و لیکن حق- سبحانه و تعالی- از برای شیعیان ارزان گردانیده است تا غنی و فقیر ایشان توانند در دست کرد و به این ثواب عظیم برسند.

(۱) و ایضا منقولست از مفضّل بن عمر که روزی داخل شدم بر حضرت صادق (ع) و انگشتر فیروزه‌ای در انگشت من بود. فرمود که ای مفضّل! نظر کردن در انگشتر فیروزه سبب جلای چشم و تفریح خاطر مؤمنین و مؤمناتست، و من دوست می‌دارم از برای هر مؤمنی که پنج انگشتر در دست داشته باشد: یکی یاقوت، و آن فاخرترین نگینهاست و زینت در آن بیشتر است؛ و دیگری عقیق، و آن خالص‌تر است از برای حق- سبحانه و تعالی- و ما اهل بیت؛ و دیگری فیروزه و آن تقویت نور چشم و رفع دلتنگی می کند و قوّت دل را زیاد می کند و هر که آن را به دست کند به هر حاجتی که برود حاجتش برآورده شود؛ و دیگر حدید صینی، و بسیار محبوب من نیست در انگشت کردن آن

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۱۰

و لیکن بد نیست در وقتی که به دیدن شخصی از اهل شر بروند و دفع شرّ شیاطین می کند و از این جهت دوست می‌دارم که با خود دارند؛ و پنجم آن چیزیست که حق- سبحانه و تعالی- درین تلهای سفید نجف ظاهر می‌سازد- یعنی درّ نجف- و هر که از آنها انگشتر بسازد و در دست کند خداوند عالمیان به هر نگاه کردنی حجّی و عمره‌ای در نامه عملش بنویسد، و اگر نه رحمت الهی می‌بود بر شیعیان ما، هر آینه هر نگینی را به مال بسیار می‌فروختند و لیکن حق- سبحانه و تعالی- ترحّم فرموده و بر ایشان ارزان کرده که فقیر و غنی ایشان توانند انگشتر کرد.

(۱) ابو طاهر می گوید که من این حدیث را به خدمت حضرت امام حسن عسکری (ع) عرض کردم. فرمود که این حدیث جدّ من حضرت امام جعفر صادق (ع) است. گفتم:

فدای تو گردم! شما اهتمام بسیار در شان عقیق سرخ دارید و پیوسته با خود نگاه می‌دارید. فرمود که خبر داد مرا پدرم که اوّل کسی که انگشتر عقیق سرخ در دست کرد حضرت آدم (ع) بود به جهت آنکه دید که بر عرش به نور نوشته است که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست حال کونی که یگانه‌ام در ذات و صفات؛ محمّد (ص) برگزیده من است از خلق من؛ او را قوّت و نصرت و یاری دادم به برادرش علی و اسم فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام را نیز دید که در آنجا نوشته است. چون حضرت آدم مرتکب آن ترک اولی شد و به زمینش فرستادند متوسّل شد به حق- سبحانه و تعالی- به اسم آن پنج کس و ایشان را شفیع خود گردانید؛ حق- سبحانه و تعالی- توبه‌اش را قبول فرمود. بعد از آن حضرت آدم انگشتری از نقره ساختند و نگینش را از عقیق سرخ کردند و نامهای آل عبا را بر آن نگین نقش کردند و در دست راست کردند و این سنّتی شد در میان اتقیاء فرزندانش که ایشان نیز چنین می کنند.

(۲) مصنّف می گوید که این دو حدیث ردّ قول حمزة بن الحسن اصفهانی می کند که او گفته است که این روایتی که مشهور است که

«تختّموا بالعقیق»

به «تا»، تصحیف است، بلکه حضرت فرمودند که

«تخیّموا بالعقیق»

به «یا»، یعنی خیمه بزنید در عقیق، و عقیق اسم صحرائی است بیرون مدینه؛ و ازین دو حدیث ظاهر شد که در عقیق فضیلت بسیار

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۱

هست و استبعادی که آن اصفهانی کرده است خطاست و مراد از عقیق همین سنگ مشهور است؛ و نسبت اخلاص به این سنگ دادن یا از حیثیّت شعور جمادات است، چنان که حق- سبحانه و تعالی- می‌فرماید که «هیچ چیز نیست مگر آنکه تسبیح و تحمید پروردگار خود می‌نماید و لیکن شما نمی‌فهمید تسبیح ایشان را»، یا آنکه مراد انقیاد آن و نفاذ امر الهی است در آن، یعنی در تحت قدرت الهی است و حکم الهی در آن جاریست چنان که می‌فرماید که «آیا نمی‌بینی که سجده می‌کنند خداوند خود را جمیع آنچه در آسمانها و در زمینهاست» و مراد اینست که هر نحو تصرّفی که حق- سبحانه و تعالی- می‌خواهد در ایشان می‌نماید و حکم او در ایشان جاریست و ممکن است که در عقیق خصوصیّتی و زیادتی باشد که ما ندانیم؛ و جالینوس در کتاب احجار ذکر کرده است که عقیق کوه مبارکی است و صاحب میمنت و منافع است- و خداست توفیق دهنده در جمیع امور.

(۱) و منقولست از حضرت صادق (ع) که فرمودند که چون امیر المؤمنین (ع) وفات فرمودند، حسنین- صلوات اللّه علیهما- و دو شخص دیگر، آن حضرت را بیرون آوردند و رفتند تا از کوفه بیرون رفتند و کوفه را به دست راست گذاشتند و به راه قبرستان کوفه روانه شدند تا به نجف رسیدند و آن حضرت را آنجا دفن کردند و قبر را مساوی زمین کردند و برگشتند.

(۲) و از اسماعیل منقولست که حضرت صادق (ع) فرمودند که ما اهل بیت می‌گوئیم که در پشت کوفه قبری هست که هر صاحب کوفتی و المی به آن قبر پناه برد البتّه خداوند عالمیان او را شفا کرامت می‌فرماید.

و شیخ مفید (ره) این حدیث را بی‌سند در کتاب مزار خود ذکر کرده است و گفته است که مراد قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است.

(۳) و منقولست از صفوان جمّال که گفت بیرون رفتم با حضرت امام جعفر صادق (ع) از مدینه مشرّفه و اراده کوفه داشتیم و چون از حیره گذشتیم، فرمود که یا صفوان! گفتم:

لبّیک یا ابن رسول اللّه! فرمود که شتران را رو به قایم ببر- و «قایم» میلی یا عمارتی بوده

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۲

است- و به طرف غری برو و چون به قایم رسیدند آن حضرت ریسمان باریکی بیرون آوردند و سرش را در قایم بند کردند و به طرف مغرب چند گام رفتند و آن ریسمان را کشیدند تا آنجا که ریسمان منتهی شد، ایستادند و کفی از خاک برداشتند و بو کردند مدّتی مدید و چند قدم آمدند تا موضعی که اکنون موضع قبر آن حضرت است و به دست مبارک قبضه‌ای از خاک برداشتند و بوئیدند و نعره‌ای زدند و از هوش رفتند و من گمان کردم که از دنیا مفارقت فرمودند و چون به هوش آمدند فرمودند که و اللّه که این محلّ قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است. بعد از آن خطّی بر دور قبر کشیدند. من عرض کردم که یا ابن رسول اللّه! چه مانع شد معصومان این اهل بیت را از اظهار قبر آن حضرت؟

فرمودند که از خوف بنی مروان و خوارج- علیهم اللّعنهٔ- اظهار نکردند و مخفی کردند.

صفوان گفت که من سؤال کردم از آن حضرت که به چه نحو زیارت آن حضرت بکنیم؟

فرمود که وقتی که خواهی زیارت کنی غسل کن و دو جامه پاکیزه شسته یا نو درپوش و بوی خوش بکن، و اگر به دستت نیاید بوی خوش باکی نیست، و چون از خانه بیرون آیی این دعا را بخوان.

مصنّف می‌گوید که دعا و زیارت را ذکر نکردم زیرا که به طول می‌انجامد.

(۱) و منقولست از معاویهٔ بن عمّار که حضرت صادق (ع) فرمودند که هر گاه اراده زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) داشته

باشی غسل کن و زیارت طویلی ذکر کردند که در کتب مزار مسطور است.

(۲) و محمّد بن المشهدی در مزارش ذکر کرده است که حضرت صادق (ع) این زیارت را تعلیم محمّد بن مسلم ثقفی فرمودند و فرمودند که هر گاه به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) روی غسل کن از برای زیارت و پاکیزه‌ترین جامه‌های خود را بپوش و خود را خوشبو کن و به آرام دل و آرام تن راه رو و به در روضه مقدّسه که برسی رو به قبله کن و سی مرتبه اللّٰه اکبر بگو، و بگو:

السّلام علی رسول اللّٰه السّلام علی خیرهٔ اللّٰه

تا آخر زیارت که در مزار مذکور است.

و عمّ سعادتمند من در کتاب مزار خود ذکر کرده است که حضرت صادق (ع) در روز

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۳

هفدهم ماه ربیع الاوّل که مولود نبی است به این زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) را زیارت کردند و این زیارتی است که محمّد بن مسلم روایت کرد؛ لیکن من در میان این دو روایت اختلاف بسیاری یافتم.

(۱) و ایضا منقول است از صفوان که چون در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) به کوفه آمدم در وقتی که آن حضرت به دیدن منصور دوانیقی تشریف می‌بردند در یک موضعی فرمود که شتر را بخوابان که این قبر جدّم حضرت امیر المؤمنین (ع) است. من شتر را خوابانیدم. به زیر آمدند و غسل فرمودند و جامه‌های خود را تغییر دادند و فرمودند که آنچه من می‌کنم تو هم بکن. بعد از آن به جانب تلهای نجف روانه شدند و فرمودند که پاها را نزدیک یک دیگر بگذار و سر را به زیر انداز که بدرستی که از برای هر قدمی که برمی‌داری صد هزار حسنه در نامه عملت ثبت می‌کنند و صد هزار سیّئه گناه محو می‌کنند و صد هزار درجه در بهشت از برایت بلند می‌کنند و صد هزار حاجت برآورده می‌شود و می‌نویسند از برای تو ثواب هر صدّیق و هر شهیدی که مرده‌اند یا کشته شده‌اند. پس روانه شدند و من در خدمت ایشان روانه شدم با سکینه و وقار، و تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌کردیم و مشغول ذکر خدا بودیم تا به تلها رسیدیم. حضرت ایستادند و به دست راست و چپ نظر کردند و چوبی که در دست داشتند خطی کشیدند و فرمودند که طلب کردم. اثر قبری یافتم. آب دیده مبارک آن حضرت بر روی مقدّس او روان شد و فرمودند:

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ

، پس فرمودند که: (۲)

السّلام علیک أیّها الوصیّ البرّ التّقیّ السّلام علیک أیّها النّبأ العظیم السّلام علیک أیّها الصّدّیق الرّشید «۱» السّلام علیک أیّها البرّ الزّکیّ السّلام علیک یا وصیّ رسول ربّ العالمین السّلام علیک یا خیرهٔ اللّٰه علی الخلق اجمعین اشهد أنّک حبیب اللّٰه و خاصّهٔ اللّٰه و خالصته السّلام علیک یا ولیّ اللّٰه و موضع سرّه و عیبهٔ علمه و خازن وحیه.

بعد از آن خود را بر روی قبر افکندند و فرمودند:

بأبی أنت و أمّی یا أمیر المؤمنین یا حجّهٔ الخصام بابی أنت و امّی یا باب المقام بابی أنت و

---

(۱)- خ ل الشّهید.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۴

أمّی یا نور اللّٰه التّامّ أشهد أنّک قد بلّغت عن اللّٰه و عن رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله ما حمّلت و رعیت ما استحفظت و حفظت ما استودعت و حلّلت حلال اللّٰه و حرّمت حرام اللّٰه و اقمت احکام اللّٰه و لم تتعدّ حدود اللّٰه و عبدت اللّٰه مخلصا حتّی أتاک الیقین صلّی اللّٰه علیک و علی الائمّهٔ من بعدک.

(۱) پس حضرت برخاستند و طرف سر مبارک حضرت امیر چند رکعت نماز کردند و فرمودند که ای صفوان هر که زیارت کند

حضـرت امیر المؤمنین (ع) را به این زیـارت و نمازی که کردم بجا آورد برگردد به خانه خود آمرزیـده از جمیع گناهان، مزد عظیم یافته بر آنچه بجای آورده و بنویسـد از برای او ثواب هر ملکی که آن حضـرت را زیارت کرده باشد. عرض کردم که به او می‌دهند ثواب هر ملکی را که زیارت آن حضـرت کرده باشد! فرمودند که بلی و در هر شبی قبیله‌ای از ملایکه که صد هزار ملک باشند آن حضرت را زیارت می‌کنند. بعد از آن از عقب برگشتند و پشت به قبر نکردند و در وقت برگشتن می‌فرمودند که: (۲)

یـا جـدّاه یا سـیّداه یا طیّباه یا طاهراه لا جعله اللّه آخر العهـد و رزقنی العود إلیك و المقام فی حرمك و الكون معك و مع الابرار من ولدك صلّی اللّه علیك و علی الملائكهٔ المحدقین بك.

عرض کردم که ای سـیّد و آقای من! مرا رخصت می‌دهی که یاران خودم را از مردم کوفه خبر کنم به موضع قبر آن حضـرت که به شرف زیارت مشرّف شوند؟ فرمودند که بلی، و چند درهم به من دادند که قبر را بسازم که بر شیعیان مشتبه نشود.

(۳) و محمّـد بـن المشـهدی در کتـاب مزار روایـت کرده اسـت از محمّـد بن خالـد از سـیف بن عمیره که او گفت که بـا صـفوان و جمـاعتی از شـیعیان رفتیم بـه غری بعـد از آنکه آن حضـرت (ع) رفته بودنـد و زیـارت کرده بودنـد و زیـارت کردیم حضـرت امیر المؤمنین را (ع) و چون از زیارت فارغ شدیم، صـفوان روی خود را به طرف کربلای معلّی کردند و گفتند: زیارت می‌کنیم حضرت امام حسـین (ع) را از بالای سـر حضـرت امیر المؤمنین (ع)، و صـفوان گفت که با آقای خود حضـرت امام جعفر صادق (ع) زیارت کردم و به همین نحو زیارت فرمودند و زیارت حضرت امام حسین کردند و نماز کردند و بعد از نماز این دعا

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۵

خواندنـد و وداع کردند و فرمودند (۱) که ای صـفوان! تعهّد کن این زیارت و دعا را و حضـرت امیر و حضـرت امام حسـین علیهما السّـلام را به این زیـارت زیارت کن که من ضامنم بر خداونـد عالمیان از برای هر کس که این دو امام را به این نحو زیارت کنـد و ایـن دعـا بخوانـد، خـواه از نزدیـک و خـواه از دور، که زیـارتش را حـق- سـبحانه و تعـالی- قبـول فرمایـد و سـعیش را مزد دهـد و حاجتهایش را هر چنـد بسیار باشـد برآورد و او را محروم برنگردانـد. ای صـفوان! من این زیارت را به همین نحو که ضامن شدم از پـدرم شـنیدم که او ضامن شـد و همچنین او از پدرش از امام حسـین از امام حسن از امیر المؤمنین از رسول خدا (ص) از جبرئیل به همین ضـمان که خداوند عالمیان فرمود که هر که زیارت حضـرت امام حسـین (ع) بکند در روز عاشورا، خواه از نزدیک و خواه از دور، و این دعـا را بخوانـد زیارتش را قبول کنم و مطالبش را برآورم هر چنـد بسـیار باشـد و حوایجش را کرامت فرمایم و خایب و محرومش برنگردانـم و خوشـحال و چشم‌روشـن او را برگردانـم و بهشت او را روزی کنم و از آتش جهنّم نجـات دهم و قبـول کنم شفاعت او را در حق هر کس که شـفاعت کند و حق- سبحانه و تعالی- این را بر خود لازم ساخت و گواه گردانید ملائکه را بر این امر؛ پس جبرئیل فرمود که یا محمّـد! بـدرستی که حق- سـبحانه و تعالی- مرا فرسـتاده است به سوی تو که بشارت دهم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمّه فرزندان ترا تا روز قیامت؛ پس دایم و مستمر باد خوشحالی و سرور تو و سرور علی و فاطمه و حسن و حسـین علیهم السّـلام و شـیعیان شما در روز قیامت! ای صفوان! وقتی که حاجتی به جناب اقدس الهی داشته باشی این زیارت را بجا آور هرجـا که باشـی و این دعـا را بخوان که البتّه حاجتت برآورده می‌شود و خداونـد عالمیان وعـده خود و رسول خود را مخالفت نمی‌نماید و حمد کن خدا را بر این نعمت.

و اوّل زیارت اینست که

السّلام علیك یا رسول اللّه السّلام علیك یا صفوهٔ اللّه

، و آخر زیارت وداع اینست:

لا فرّق اللّه بینی و بینكم

؛ و من زیـارت را ذکر نکردم زیرا که اینجـا موضـع ذکرش نبـود و در کتب مزار مسـطور است، و لیکن اصـل حـدیث را ذکر کردم

چون مشتمل بر فضایل بسیار بود.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۶

(۱) مصنّف (ره) می‌گوید که کسی نگوید که اعتماد بر احادیث صفوان در این باب نیست از جهت آنکه اختلاف بسیار دارد، زیرا که صفوان جمّال آن حضرت بود و مکرّر در خدمت آن حضرت به زیارت آمده بود و وقایع بسیار مشاهده کرده بود؛ در هر مرتبه یک چیزی را نقل کرده است و منافاتی نیست میان این اخبار.

(۲) و ابن بابویه (ره) به سند معتبر از صفوان روایت کرده که گفت از قادسیّه در خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) روانه شدیم و چون حضرت مشرف بر نجف شدند، فرمودند که این آن کوهی است که پسر جدّم نوح (ع) در وقت طوفان می‌گفت که پناه به کوهی خواهم برد که مرا از غرق حفظ کند، پس حق- سبحانه و تعالی- به کوه خطاب فرمود که آیا مردم از من به تو پناه می‌آورند و تو از عذاب من کسی را نجات می‌توانی داد؟، پس آن کوه از خشیت الهی به زمین فرو رفت و پاره پاره شد و هر پاره‌ای در طرفی از اطراف شام بیرون آمد؛ پس حضرت فرمودند که راه را بگردان به طرف نجف- چون راه راست به کوفه می‌رود و در وقت آمدن از قادسیّه نجف در دست چپ شارع واقع است-؛ پس من راه را گردانیدم. حضرت آمدند تا غری پس به نزد قبر مقدّس ایستادند و سلام بر یک یک از پیغمبران می‌کردند و من متابعت می‌نمودم تا رسیدند به سیّد المرسلین (ص)، پس خود را بر قبر انداختند و سلام بر آن حضرت می‌فرستادند و به آواز بلند و ناله دردناک می‌گریستند؛ پس برخاستند و چهار رکعت نماز زیارت بجا آوردند؛ و در روایت دیگر وارد است که شش رکعت نماز کردند؛ و من با آن حضرت نماز کردم و پرسیدم که یا ابن رسول اللَّه! این قبر کیست؟ فرمودند که قبر جدّم علیّ بن ابی طالب (ع) است.

مترجم گوید که بنا بر روایت چهار رکعت ظاهرا دو رکعت نماز زیارت حضرت امیر المؤمنین است و دو رکعت نماز زیارت حضرت امام حسین (ع) چنان که در یک حدیث صفوان گذشت، و بنا بر شش رکعت دو روایت است: یکی آنکه دو رکعت از جهت زیارت حضرت امیر المؤمنین است و دو رکعت از جهت آدم و دو رکعت از جهت نوح، و روایت دیگر آنکه گذشت که دو رکعت از جهت زیارت سیّد الوصیّین است و دو

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۷

رکعت از جهت زیارت سر مبارک امام حسین و دو رکعت جای منبر حضرت صاحب الامر- علیهم السّلام- است.

(۱) و منقولست به سند معتبر از سلیمان بن خالد و محمّد بن مسلم که نقل کردند که ما رفتیم در حیره به خدمت حضرت امام جعفر صادق (ع) و سؤال کردیم از موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع). فرمودند که چون از کوفه بیرون می‌روید و از ثویه و قایم می‌گذرید یک تیر پرتاب یا دو تیر پرتاب راه مانده به تلی که آن را نجف می‌گویند تلکهای سفید نورانی می‌بینید؛ در میان آنها قبری هست که سیلاب اندکی آن را رخنه کرده است؛ آن قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است. گفتند که ما روز دیگر صبحی از پی نشان رفتیم و چون به تلکهای سفید رسیدیم، قبر را به نحوی که فرموده بودند، یافتیم؛ پس فرود آمدیم از چهارپایان و زیارت کردیم و نماز کردیم و برگشتیم و روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتیم و نقل کردیم. فرمودند که درست یافته‌اید؛ خدا شما را به راه راست بدارد! (۲) و ابن شهرآشوب در کتاب مناقب از ابن مسکان روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق (ع) که آن میلی که در سر راه نجف اشرف است چرا میل کرده است و کج شده است؟ فرمودند که چون نعش حضرت امیر المؤمنین (ع) را از پیش او گذرانیدند، از حزن و تأسّف منحنی شد.

(۳) و منقولست از اسحاق بن جریر که حضرت صادق (ع) فرمود که در وقتی که من در حیره نزد ابی العبّاس سفّاح بودم، می‌رفتم به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) و قبر آن حضرت در جانب نجف واقع است پهلوی عمارت غری و نماز شب را در آنجا می‌کردم و قبل از صبح برمی گشتم.

باب هفتم در نقل اخباری که از حضرت امام موسی کاظم (ع) در تعیین قبر امیر المؤمنین– سلام اللّه علیه– وارد شده است.

(۴) منقولست از ابن بکیر که من عرض کردم به خدمت حضرت امام موسی کاظم (ع) که

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۸

عیسی بن موسی مردم را از زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) منع می‌نمایـد و در ثویه، حوالی قبر آن حضـرت، به قصـد سیر فرود می‌آید که باخبر باشد که کی به زیارت آن حضـرت می‌رود و عرض کردم که از صـفوان به ما رسـیده است که حضرت امام جعفر صـادق (ع) به او نشـان قبر آن حضـرت را در آن موضع داده است در میـان تلهـای سـفید و من آنجـا بسیار می‌روم به زیـارت آن حضرت و بعضی از اصحاب ما این اعتقاد ندارند و می گویند که آن حضرت در مسجد کوفه مدفون است و بعضی می گویند که در قصر اماره مدفون است و من ردّ قول ایشان می کنم و می گویم که محال است که خداوند عالمیان قبر آن حضرت را در قصر الاماره که منزل کافران و ظالمان است قرار دهد، و می‌خواستند قبر آن حضرت مخفی باشد، چون در مسجد کوفه دفن کنند؟! یا ابن رسول اللّه! مـا کـدام‌یک درست می گـوئیم؟ حضرت فرمودنـد که تـو درست می گـوئی که به قـول حضـرت امـام جعفر صـادق (ع) عمل کرده‌ای. بعد از آن فرمود که من کم کسـی از اصـحاب را می‌بینم که به نحوی که تو قایلی قایل باشد. گفتم: فدای تو گردم! این از جـانب خـداست و از فضـل اوست. فرمودنـد که بلی خداونـد عالمیـان توفیق می‌دهـد هر که را می‌خواهـد؛ پس شـکر کن خـداوند عالمیان را برین توفیق.

و ابو علی بن همـام ذکر کرده است در کتـاب انوار که حضـرت امـام موسـی کـاظم (ع) یکی از امامـانی است که دلالـت بر قبر آن حضرت کرده‌اند مردمان را؛ دلالت کردند مردم را به همین موضعی که الحال معروف است.

(۱) و منقولست از ایّوب بن نوح که نوشـتم عریضه‌ای به خدمت حضرت امام موسی کاظم (ع) که اصحاب ما مختلفند در موضع قبر آن حضـرت؛ بعضی می گویند که در رحبه کوفه است و بعضی می گویند که در غری است. حضرت نوشتند که در غری زیارت آن حضرت بکن.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۱۹

باب هشتم در ذکر اخباری که از حضرت امام رضا (ع) در تعیین موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) وارد شده است.

(۱) منقولست به سند معتبر از ابو شعیب خراسانی که عرض کردم به خدمت حضرت امام رضا (ع) که زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) افضل است یا زیارت حضـرت امام حسـین علیه السّـلام؟ فرمودند که حضـرت امام حسین (ع) مغموم و مهموم در راه خدا شهید شدنـد؛ بر خداونـد عالمیـان واجب و لاـزم است که هیـچ غمگینی به زیـارت قبر آن حضـرت نرود مگر اینکه حق– تعالی– غم او را زایـل گردانـد و او را خوشـحال برگردانـد، و لیکن زیـادتی ثواب زیارت حضـرت امیر المؤمنین بر زیارت حضـرت امام حسـین مثل زیادتی فضـیلت حضـرت امیر المؤمنین است بر حضـرت امام حسـین– صـلوات اللّه علیهما–؛ و بعد از آن از من پرسیدند که در کجا می‌باشـی؟ گفتم: در کوفه. فرمودند که مسـجد کوفه خانه حضـرت نوح است؛ اگر کسی صد مرتبه داخل آن مسجد شود صد مرتبه آمرزش از برای او نوشـته می‌شود به دعـای حضـرت نوح چنـانچه حق– تعـالی– می‌فرمایـد که حضـرت نوح گفت که «پروردگـارا! بیـامرز مرا و پـدر و مـادر مرا و هر کس که با ایمان داخل خانه من شود». عرض کردم که مراد از پـدر و مادر آن حضـرت کیست؟ فرمودند که حضرت آدم و حوّا علیهما السّلام.

(۲) مصـنّف (ره) می گویـد که حضـرت امام رضا (ع) زیارت حضـرت امیر (ع) نکردند زیرا که وقتی که آن حضـرت را به خراسان بردنـد از مدینه مشـرّفه به بصـره تشـریف آوردند و از آنجا از راه اهواز به بغداد تشـریف بردند و از بغداد به قم تشـریف بردند و راه

ایشـان به کوفه نیفتـاد. چون به حوالی قم رسـیدند، اهل قم اسـتقبال آن جناب کردنـد و در ضـیافت آن حضـرت میان خود مناقشه و منازعه کردند. حضرت فرمودند که شتر من از جانب خداوند عالمیان مأمور است؛ به هر خانه که آن را امر کرده‌اند خواهد خوابید. پس شتر آمد به در خانه مردی رسـید و خوابید و صاحب آن خانه شب در خواب دیده بود که فردا حضـرت امام رضا (ع) مهمان او خواهد بود، و اندک روزی که گذشت بجای آن خانه

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۰

عمارت بسیار خوبی ساختند، و امروز مدرسه مشهوریست، و از قم بیرون رفتند و به فریوند تشریف بردند و در آنجا معجزات بسیار از آن جناب به ظهور آمد و رفتند تا مرو را به قدوم شریف خود مشرّف ساختند و برگشتند به سناباد طوس و در آنجا شهید شدند و به رفیق اعلی ملحق شدند؛ و کوفه را در اصل ندیدند؛ لهذا زیارت آن حضرت نکردند، یعنی بحسب ظاهر، امّا مخفی به طیّ الارض ممکن است که هر روز تشریف برده باشند.

و ابن همام در کتاب انوار ذکر کرده است که حضـرت امام رضا (ع) شـیعیان را امر کردند به زیارت حضـرت امیر المؤمنین و ایشان را نشان دادند که قبر آن حضرت در بیرون کوفه است در نجف اشرف.

(۱) و کالصّـحیح منقولست از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی که ما جمعی نزد حضرت امام رضا (ع) بودیم و آن خانه پر بود از محدثان. پس حکایت روز غدیر را در میان آوردند. بعضی از عامّه گفتند که معلوم نیست این واقعه یا فضیلت آن روز ظاهر نیست. حضرت فرمودند که شهرت روز غدیر در آسمانها بیشتر از شهرت آنست در زمین.

بـدرستی که حق- تعالی- را در فردوس اعلی قصـری هست که یک خشت آن از نقره است و یکی از طلا و در آن قصـر صـد هزار خیمه است یا خانه از یاقوت سـرخ و صـد هزار خیمه است از یاقوت سبز و خاک آن از مشک و عنبر است و در آن چهار نهر است: یکی از شـراب و یکی از آب و یکی از شـیر و یکی از عسل، و در اطراف آن درختان هست از جمیع میوه‌ها و بر آن درختان مرغان هسـتند که بدنهاشان از مروارید است و بالهاشان از یاقوت و به انواع صوتها نغمه‌سـرائی می‌کنند و چون روز غدیر می‌شود فرشتگان همه آسـمانها به آن قصـر می‌آینـد و تقـدیس و تهلیل الهی می‌کنند؛ پس آن مرغان به پرواز می‌آیند و در آن آب فرو می‌روند و بر آن خاک مشک و عنبر می‌غلطند؛ پس چون فرشتگان جمع می‌شوند آن مرغها پرواز می‌کنند و بالهای خود را بر ایشان می‌افشانند و درین روز نثار حضرت فاطمه زهرا- صلوات اللّه علیها- را بهدیّه به یک دیگر می‌دهند و بتحفه برای یک دیگر می‌فرستند.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۱

و منقولست که در شب زفاف حضـرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السّـلام، درخت طوبی یا سـدره مأمور شـد که بار و برگ عظیم بردارد و اهـل بهشت از حور و غلمـان همه در زیر آن حاضـر شدنـد و راحیـل خطبه‌ای خوانـد در نهـایت فصاحت و بلاغت و حضـرت جبرئیـل از جـانب حضـرت امیر المؤمنین (ع) خطبه کرد و حق- سـبحانه و تعالی- از جانب حضـرت فاطمه ایجاب فرمود و حضرت جبرئیل از جانب حضرت امیر المؤمنین قبول کرد؛ پس درخت طوبی یا سدرهٔ المنتهی یا هر دو نثار کردند مروارید و جواهر و برگهای خود را بر ایشان و هر یک از حوران و غلمان بهره خود را از آن برداشـتند و در روز غدیر هر یک اینها را بهدیّه از جهت دیگری می‌فرستند چون هر یک از اینها را بویی و زینتی هست که دیگری ندارد و در عرض سال از آن بو معطّرند تا عید دیگر.

(۱) و چون آخر روز می‌شود ندا می‌رسد که برگردید به جاهای خود که شـما را ایمن ساختند از خطا و لغزش تا سال دیگر مثل این روز از جهت اعزاز و اکرام حضرت محمّد و حضرت امیر المؤمنین علیهما السّلام.

پس حضـرت فرمودند که ای پسر ابو نصر! در هرجا که باشی سعی کن که در روز غدیر نزد حضرت امیر المؤمنین (ع) حاضر شوی زیرا که حضـرت حق- سـبحانه و تعالی- می‌آمرزد جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسـلمین و مسلمات را و درمی‌گذرد از گناهان شصت ساله ایشان و از آتش دوزخ آزاد می‌کنـد دو برابر آنچه آزاد کرده است در ماه رمضان و در شب قدر و در شب فطر، و درهمی که

درین روز تصدّق کنند برابر است با هزار درهم که به شیعیان اثنی عشری دهند؛ پس هر چه مقدورت باشد احسان کن به برادران مؤمنت و شادگردان درین روز هر مؤمن و مؤمنه را.

پس فرمودند که ای اهل کوفه! حق- سبحانه و تعالی- شما را خیر بسیار کرامت فرموده است و بدرستی که شما از آن مؤمنانید که حق- سبحانه و تعالی- دلهای شما را از جهت ایمان امتحان فرموده است و بعد از این خفّتها به شما خواهند رسانید دشمنان شما و بر شما ظلمهای بسیار خواهند کرد و امتحانها و آزمایشها با شما خواهد شد و بلاهای پی در پی بر شما ریخته خواهد شد و عاقبت حق- سبحانه و تعالی- که کشف غم

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۲

و الم کار اوست، از شما برطرف خواهد فرمود بلاهای عظیم را؛ و اللّه! که اگر مردمان فضیلت این روز را بدانند چنان که باید و به شرایط و آداب آن عمل نمایند، هر روز ده مرتبه فرشتگان آسمانها مصافحه کنند ایشان را و اگر نه خوف تطویل بود هر آینه ذکر می‌کردم از فضیلت این روز و رتبه‌هائی که حق- سبحانه و تعالی- عطا فرموده است عارفان این روز را آن مقدار که کسی حساب آن نتواند کرد.

راوی می‌گوید که زیاده از پنجاه مرتبه به نزد بزنطی رفتیم و آن این حدیث را در هر مرتبه نقل کرد و ما جمعی از او شنیدیم.

(۱) مصنّف می‌گوید که آن حضرت تخصیص به اهل کوفه فرمودند زیرا که این حجّت بر ایشان تمام‌تر است و از جهت ترغیب ایشان به زیارت، و اگر نه این بود که موضع قبر آن حضرت نزد ایشان ظاهر و مشهور بود هر آینه امر نمی‌کردند مردم را به زیارت؛ و محلّی دیگر غیر این محل مشهور نیست؛ پس البتّه در این موضع می‌باید باشد.

باب نهم در ذکر آنچه درین باب از حضرت امام محمّد تقی (ع) وارد است.

(۲) ابو علی بن همام در کتاب انوار ذکر کرده است که یکی از امامانی که دلالت بر قبر امیر المؤمنین (ع) کرده‌اند و همین مکان معروف را به شیعیان نشان داده‌اند، حضرت امام محمّد تقی (ع) است؛ و ابو علی صاحب کتاب بسیار عظیم الشّان و جلیل القدر است.

باب دهم در ذکر اخباری که از حضرت امام علی نقی (ع) در بیان این معنی وارد شده است.

(۳) منقول است از آن حضرت (ع) که چون زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) کنی، بگو:

السّلام علیک یا ولیّ اللّه أنت أوّل مظلوم و أوّل من غصب حقّه صبرت و احتسبت حتّی أتاک الیقین فاشهد أنّک لقیت اللّه و أنت شهید عذّب اللّه قاتلک بأنواع العذاب و جدّد علیهم

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۳

العذاب جئتک عارفا بحقّک مستبصرا بشأنک معادیا لأعدائک و من ظلمک و القی علی ذلک ربّی إن شاء اللّه یا ولیّ اللّه إنّ لی ذنوبا کثیرهٔ فاشفع لی إلی ربّک فإنّ لک عند اللّه مقاما معلوما و إنّ لک عند اللّه جاها و شفاعهٔ و قال وَ لا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضی.

و زیارت کبیری از آن حضرت- سلام اللّه علیه- منقولست که در سالی که معتصم- علیه اللّعنهٔ- آن حضرت را به آن حدود طلبید، در روز غدیر حضرت امیر را به آن زیارت طولانی زیارت فرمودند؛ و آن زیارت چون بسیار طولانی بود، اینجا جای ذکرش نبود؛ حواله به کتب مزار کردیم.

باب یازدهم در بیان آنکه حضرت امام حسن عسکری (ع) تعیین قبر آن حضرت نموده‌اند.

(۱) ابو علی بن همام در کتاب انوار ذکر کرده است که یکی از ائمّه که شیعیان را دلالت بر قبر آن حضرت نموده‌اند و همین مکان معروف و مشهور را تعیین فرموده‌اند حضرت امام حسن عسکری (ع) است.

باب دوازدهم در ذکر اخباری که از زید بن علیّ بن الحسین- علی آبائه السّلام- در این امر منقول است.

(۲) مرویست از ابی قره که گفت: من و زید بن علی رفتیم به طرف قبرستان کوفه و در آن شب نماز بسیار در آن جا کرد و گفت: می‌دانی که این چه موضعی است؟ گفتم نمی‌دانم.

گفت: ما نزدیک قبر حضرت امیر المؤمنین- صلوات اللَّه علیه- ایم؛ ای ابو قره! ما در باغی از باغستانهای بهشتیم.

(۳) و منقولست از ابو حمزه ثمالی که گفت هر سالی من یک مرتبه به خدمت حضرت علی بن الحسین (ع) می‌رفتم. در موسم حج در سالی به خدمت آن حضرت رفتم. طفلی

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۴

را دیدم که در دامن آن حضرت نشسته است. آن طفل برخاست که بیرون رود؛ افتاد و سرش بر عتبه در آمد و شکست. آن حضرت برجستند و خون را از سر او به جامه مبارک خود پاک کردند و فرمودند که ای فرزند! ترا پناه می‌دهم به خدا از اینکه در کناسه ترا بر دار کشند. گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! کدام کناسه؟ فرمود که کناسه کوفه. گفتم: فدای تو گردم! این امر البتّه خواهد شد؟ فرمودند: آری به حقّ آن خداوندی که محمّد را براستی به خلق فرستاده که اگر بعد از من زنده باشی خواهی دید این پسر را که در ناحیه‌ای از نواحی کوفه خواهند کشت و دفن خواهند کرد و قبرش را خواهند شکافت و بیرون خواهند آورد و برهنه بر دار خواهند کشید در کناسه کوفه پس از دار به زیر خواهند آورد و خواهند سوخت و استخوانهایش را خواهند کوبید و به باد خواهند داد.

گفتم: فدای تو گردم! نام این پسر چیست؟ فرمود که این پسر من است، زید. پس آب از دیده‌های مبارک آن حضرت روان شد. پس فرمود که ترا به واقعه این پسر خبر دهم:

شبی من مشغول نماز و عبادت بودم ناگاه خواب مرا ربود. در خواب دیدم که در بهشتم و حضرت رسول خدا (ص) و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و امام حسین- سلام اللَّه علیهم- دختری از حور العین را تزویج من کردند و من با آن دختر مجامعت کردم و غسل کردم در پای سدرهٔ المنتهی و پشت کردم که برگردم، هاتفی آواز داد که گوارا و مبارک باد ترا زید! سه مرتبه این را گفت؛ و من چون بیدار شدم جنب شده بودم و برخاستم و غسل کردم و نماز گزاردم و نماز صبح ادا کردم. ناگاه صدایی از در خانه آمد و گفتند شخصی در در خانه شما را می‌طلبد. چون بیرون آمدم شخصی را دیدم با جاریه [ای] که دست در آستین پیچیده و روپاکی بر سر پوشیده. پرسیدم از آن مرد که چه مطلب داری؟ گفت که علیّ بن الحسین را می‌خواهم. گفتم: منم علیّ بن الحسین. گفت:

من رسول مختار بن ابی عبیده ثقفی‌ام به سوی شما، و سلام می‌رساند و می‌گوید که این کنیز درین حدود به هم رسید، به ششصد اشرفی خریدم از جهت شما و اینک ششصد اشرفی دیگر از جهت خرجی شما فرستاده؛ و نامه مختار را به دست من داد و من آن مرد و کنیزک را به خانه آوردم و جواب نامه مختار را نوشتم و او برگشت و من از کنیزک

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۵

پرسیدم که چه نام داری؟ گفت که حورا. (۱) پس در آن شب او را از جهت من مهیّا کردند و من با او مقاربت کردم و نطفه این پسر در رحم او قرار گرفت و این را زید نام کردم و عن قریب آنچه به تو گفتم در باب این پسر، خواهی دید.

ابو حمزه گفت که و اللَّه که اندک زمانی که گذشت زید را در کوفه در خانه معاویهٔ بن اسحاق دیدم. پیش رفتم و سلام کردم و گفتم: فدای تو گردم! چه باعث شد که به این شهر آمدی؟ گفت: امر به معروف و نهی از منکر؛ و من مکرّر به خدمت او می‌رفتم؛

پس شب نیمه شعبان رفتم و سلام کردم و نشستم. گفت: ای ابو حمزه! می‌آیی که زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) بکنیم؟ گفتم: بلی فدای تو گردم! ابو حمزه گفت: با زید آمدیم تا تلهای سفید نجف و زید گفت که این قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) است. پس برگشتیم؛ و جمیع آنچه آن حضرت فرموده بودند در باب زید، همه به عمل آمد- لعنهٔ اللَّه علی أعدائهم أجمعین.

باب سیزدهم در ذکر اخباری که از منصور دوانیقی و هارون الرّشید- علیهما اللّعنهٔ- در بیان این امر رسیده و در ذکر جمعی از خلفا که بعد از ایشان زیارت آن حضرت کرده‌اند در این مکان معروف.

(۲) منقولست از یکی از غلامان بنی عبّاس که گفت روزی منصور دوانیقی- علیه اللّعنهٔ- به من گفت که کلنگی و زنبیلی بردار و با من بیا. من برداشتم و شب با او رفتم تا به غری رسید. در آنجا اثر قبری نمودار شد. منصور به من گفت که بکن این قبر را. کندم تا به لحد رسیدم. گفتم که این قبریست؛ لحد ظاهر شد. گفت پر کن که این قبر علیّ بن ابی طالب است و می‌خواستم بدانم که قبر آن حضرت در اینجاست یا نه.

مصنّف می‌گوید که چون منصور از اهل بیت- علیهم السّلام- شنیده بود که قبر آن حضرت در این مکان است، می‌خواست معلوم کند صدق این قول را؛ چون معلومش شد برگشت.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۶

(۱) و منقولست از عبید اللَّه بن محمّد بن عایشه که عبد اللَّه بن حازم گفت روزی با هارون- علیه اللّعنهٔ- از کوفه به قصد شکار به طرف نجف بیرون رفتیم و چون به غری رسیدم آهویی چند پیدا شدند. ما چرخها و سگها را که همراه داشتیم بر ایشان فرستادیم. آنها گریختند و به تلّ نجف پناه بردند. چرخها و سگها برگشتند و داخل آن تل نشدند. هارون بسیار متعجّب شد. چون لحظه‌ای شد آهوها از تل به زیر آمدند. اینها آهنگ شکارشان کردند. باز آهویان برگشتند و پناه به تل بردند و سگان و چرخها داخل تل نگردیده بازگشتند و سه مرتبه این واقع شد. هارون گفت به ملازمان خود که به طرف کوفه بتازید و بتعجیل بروید و هر که را از مردم کوفه ببینید به نزد من آرید. رفتند و مرد پیری را از قبیله بنی اسد به نزد هارون آوردند. هارون پرسید که این تل چه جاییست؟ آن مرد گفت که اگر مرا امان می‌دهی که آسیبی به من نرسانی ترا خبر می‌دهم. هارون گفت که تو در امان خدائی و ترا امان دادم که هیچ ضرر از من به تو نرسد؛ راست بگو. آن مرد گفت که خبر داد مرا پدرم از پدرش که این تل موضع قبر امیر المؤمنین است و خداوند عالمیان این مکان را محترم گردانیده که هر کس پناه به آنجا آورد ایمن است. هارون چون این سخن شنید از مرکب به زیر آمد و آب طلبید و وضو ساخت و نزد آن تل نماز کرد و در آنجا بر خاک غلطید و بسیار گریست و برگشت.

عبید اللَّه بن محمّد گفت که من این سخن را از عبد اللَّه باور نکردم تا آنکه سال دیگر به حج رفتم؛ یاسر شتردار هارون را در مکّه دیدم و با یک دیگر بسیار می‌نشستیم و صحبت می‌داشتیم؛ روزی در اثنای صحبت نقل کرد که هارون در وقتی که از مکّه به کوفه آمده بود، شبی مرا گفت که بگو به عیسی بن جعفر که سوار شود و هارون و عیسی هر دو سوار شدند و من با ایشان سوار شدم تا آنکه به غریین نجف رسیدند. عیسی از مرکب به زیر آمد و افتاد و به خواب رفت و هارون- علیه اللّعنهٔ- بالا رفت بر تل نجف اشرف و دو رکعت نماز کرد و بر خاک افتاد و می‌گریست و می‌گفت: ای پسر عم! و اللَّه که من فضیلت و کمال ترا می‌دانم و می‌دانم که از همه افضل و بهتری و قبل از همه به خدا ایمان آوردی و یاری رسول چنانچه باید کردی و من به نیابت تو به جای تو نشسته‌ام و امامت حقّ تو

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۷

است و مکان خلافت جای تست (۱) و لیکن فرزندان تو مرا آزار می‌کنند و بر من خروج می‌کنند. پس برخاست و دو رکعت نماز کرد و باز بر خاک می‌غلطید و می‌گریست و آنچه قبل ازین گفت می‌گفت و استغاثه می‌کرد. چون سحر شد گفت: ای یاسر!

عیسی را از خواب برخیزان. من عیسی را بیدار کردم. گفت: یا عیسی! برخیز و نزد قبر پسر عمّت نماز کن. گفت: کدام پسر عم؟ هارون گفت: این قبر علیّ بن ابی طالب است. پس عیسی وضو ساخت و مشغول نماز شد و هر دو مشغول بودند تا صبح کاذب طالع شد. من به هارون گفتم که یا امیر المؤمنین! صبح شد. پس سوار شدند و به سوی کوفه مراجعت کردیم.

و در روایت دیگر منقولست که یاسر گفت که یک سال بعد ازین واقعه شبی با هارون در رقه نشسته بودیم، هارون گفت: ای یاسر! خاطرت می‌آید آن شبی که به نجف رفتیم؟

گفتم: بلی. گفت: می‌دانی قبر کی بود؟ گفتم: نه. گفت: قبر علیّ بن ابی طالب (ع) بود.

گفتم: شما نزد قبر آن حضرت این مقدار تضرّع و استغاثه می‌نمائید و فرزندانش را حبس می‌کنید و در مشقّت دارید؟! گفت: چه کنم؟! ایشان آزار من می‌کنند و مرا مضطر می‌کنند که چنین کنم؛ برو به زندان و ببین چند کس از فرزندان آن حضرت در آنجایند. رفتم و شمردم؛ مجموع پنجاه نفر بودند. گفت: هر یک از ایشان را هزار درهم و سه جامه بده و از زندان رها کن. یاسر گفت که من چنین کردم و هیچ ثوابی نزد خدا زیاده ازین ندارم.

عبید اللَّه بن محمّد گفت که چون این حکایت را از یاسر شنیدم، دانستم که عبد اللَّه بن حازم راست می‌گفت و سخن او افترا نبود.

و جمع کثیر نقل کرده‌اند که مقتفی و ناصر، از خلفای بنی عبّاس، مکرّر به زیارت آن حضرت آمده‌اند و همچنین مستنصر مکرّر به زیارت آمد و فرمود که ضریح مقدّس را بنا کردند و مبالغه بسیار در آن نمود و همچنین مستعصم خلیفه به زیارت آمد و اموال بسیار بر سر قبر آن حضرت به مردم داد.

و ابن طحال نقل کرده است که هارون الرشید ضریح منوّر را بنا کرد و به آجر سفید ساخت کوچک‌تر از ضریحی که الحال هست از هر طرف یک ذراع و فرمود که روضه‌ای بر بالای قبر آن حضرت بنا کردند از گل سرخ و بر روی ضریح فرمود که جامه حبره سبزی انداختند و تا امروز آن جامه در خزانه آن حضرت هست.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۸

باب چهاردهم در ذکر اخباری که از جمعی از بزرگان علما و فضلا در این معنی منقول گردیده.

(۱) بدان که چون مطلب از اختفای دفن آن حضرت آن بود که از دشمنان مخفی باشد، از اجانب و مخالفان کم کسی بر این معنی اطّلاع یافت و اگر بعضی از ایشان دانستند باز به اخبار شیعیان و اهالی دانستند؛ لهذا اکثر علمای مخالفین اعتراف کرده‌اند در کتب خود به جهل؛ امّا نزدیکان و مخصوصان اکثر مطّلع بودند؛ چنان که منقول است به دو سند معتبر از هشام بن محمّد که گفت ابو بکر بن عیّاش به من گفت که از ابی حصین و اعمش و غیر ایشان از علمای عامّه پرسیدم که آیا کسی شما را خبر داد که نماز بر حضرت امیر المؤمنین (ع) کرده باشد یا در دفن آن حضرت حاضر شده باشد؟ گفتند: نه؛ و از پدرت محمّد بن سائب پرسیدم؛ گفت که شب آن حضرت را بیرون بردند حضرت امام حسن و امام حسین- علیهما السّلام- و محمّد بن الحنفیّه و عبد اللَّه بن جعفر و چند کس از اهل بیت آن حضرت، و دفن کردند آن حضرت را مخفی در پشت کوفه. گفتم با پدرت که چرا چنین کردند؟ پدرت گفت: از ترس آنکه مبادا خوارج و غیر ایشان قبر آن حضرت را بشکافند و خواهند که آن حضرت را بیرون آورند.

و در کتاب استیعاب مذکور است که بعضی گفته‌اند که حضرت امیر المؤمنین (ع) در نجف حیره مدفون است و از حضرت امام محمد باقر (ع) منقول است که قبر آن حضرت معلوم نیست که در کجاست.

(۲) و ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه قصّه نمکینی نقل کرده است از ابن غالیه که او گفت که من در مجلس اسماعیل که رئیس حنابله بغداد بود و در علم فقه و اجماع و خلاف و منطق ماهر و شیرین کلام و خوش زبان بود، حاضر بودم و با او صحبت می‌داشتم؛ شخصی از حنابله که قرضی بر شخصی از اهل کوفه داشت، داخل شد و شکایت آن مرد کرد که قرض مرا نمی‌دهد؛ و

اتّفاق افتاد که در زیارت غدیر به کوفه حاضر شدم و در آن روز بر سر قبر حضرت امیر المؤمنین (ع) جماعت بسیار حاضر

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۲۹

می‌شوند به زیارت که از عد و احصا بیرون است؛ ابن غالیه می‌گوید که در کوفه دیدم که اسماعیل از آن حنبلی دیگر می‌پرسید که قرض خود را از آن کوفی گرفتی و احوالها از او می‌پرسید و او جواب می‌گفت؛ در اثنای مکالمه آن مرد گفت به اسماعیل که ای شیخ! اگر ببینی در روز غدیر چه فضیحت می‌شود در سر قبر حضرت امیر المؤمنین و چه لعنها و ناسزاها به صحابه می‌گویند و چه دشنامها می‌دهند بی‌واهمه و خوفی! اسماعیل گفت:

چه گناه دارند آنها؟ و اللَّه که از برای ایشان باز نکرده است این راه را و جرأت نداده است ایشان را مگر صاحب این قبر. آن مرد پرسید که صاحب این قبر کیست؟ گفت: علیّ بن ابی طالب. آن مرد گفت که آن حضرت ایشان را جرأت بر اینها داده و تجویز اینها کرده است؟ اسماعیل گفت: بلی و اللَّه! آن مرد گفت که اگر صاحب قبر بر حقّ است پس چرا ما آنها را دوست داریم و ابو بکر و عمر و عثمان را خلیفه دانیم و اگر او بر باطل است چرا او را خلیفه دانیم و دوست داریم؟ ما می‌باید یا با صاحب قبر دشمنی کنیم یا با آنها! ابن غالیه می‌گوید که چون اسماعیل این سخن را شنید بر جست و کفش پوشید و تند روانه شد و خود را لعن کرد و گفت: لعنت خدا بر اسماعیل حرامزاده ولد الزّنا اگر جواب این مسأله را داند!، و به اندرون خانه خود رفت. ما برخاستیم و بیرون آمدیم.

(۱) مصنّف- علیه الرّحمهٔ- می‌گوید که غرض از نقل این حکایت این بود که اسماعیل که رئیس حنابله است، معترف بود به اینکه قبر آن حضرت در آنجاست و انکار نکرد.

احمد بن اعثم کوفی- که از مورّخان مشهور عامّه است- ذکر کرده است که آن حضرت را در میان شب در موضعی دفن کردند که آن را غری می‌گویند.

(۲) و ابن الجوزی در کتاب منتظم روایت کرده است از ابو بکر بن عبد الباقی که از ابی الغنائم شنیدم که می‌گفت در میان اهل سنّه در کوفه محدّثی مثل من نیست و می‌گفت در کوفه سیصد و سیزده نفر از اصحاب رسول (ص) مدفون شدند که قبر هیچ کس معلوم نیست مگر قبر علی بن ابی طالب و حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق (ع) به زیارت آن حضرت آمدند و همین موضع را زیارت کردند و در آن وقت علامت قبری نبود تا آنکه محمّد بن زید صاحب خروج آمد و قبر را ظاهر کرد.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۳۰

(۱) مصنّف می‌گوید که این محمّد بعد از برادرش حسن پادشاه شد و عمارت کرد روضه امیر المؤمنین (ع) را در ایّام خلافت معتضد و کشته شد و در جرجان مدفون شد و نقل کرده‌اند که بیست سال پادشاه طبرستان بود.

و ابن طحال نقل کرده است که عضد الدّولهٔ عمارت آن حضرت را ساخت و اموال بسیار فرستاد که خرج کنند و تاریخ فراغ از آن عمارت را در دیوار روضه ثبت کردند.

و ابراهیم بن علی دینوری در کتاب نهایهٔ الطّلب ذکر کرده است که روایات مختلف است در موضع قبر آن حضرت و صحیح آن است که در همین موضعی از نجف که الحال معروف است مدفون است و مردم در آنجا زیارت می‌کنند و آثار و علامات و معجزات و کراماتی که از اینجا ظاهر می‌شود زیاده از حد و حصر است، و مردم با اختلاف مذاهبشان اتفاق دارند بر ظهور این کرامات در این موضع؛ و من در نجف بودم شب چهارشنبه سیزدهم ماه ذی القعده در سال پانصد و نود و هفت و متوجّه کوفه بودم و از مشایعت حاج برمی‌گشتم و شب ماهتاب روشنی بود به‌منزله روز روشن و ثلثی از شب گذشته بود، ناگاه نور عظیم ظاهر شد که قرص ماه در میان آن نور پنهان شد و یکی از لشکریان در این حال روبروی من می‌آمد و او نیز مشاهده کرد، پس ملاحظه کردم که چه سبب دارد؛ دیدم که از گنبد حضرت امیر المؤمنین (ع) عمودی از نور کشیده است که عرضش به حسب حس یک ذرع

است و طولش بیست ذرع و به آسمان متّصل شده است و این نور تا دو ساعت بر قبّه آن حضرت می‌درخشید و بعد از آن نور از چشم من ناپیدا شد و نور ماه ظاهر شد و آن شخص که در پهلوی من بود، با او سخن گفتم، دیدم که زبانش سنگین شده است و رعشه بر اعضایش مستولی شده است و چون لحظه‌ای شد به حال خود آمد و او نیز موافق من دیده بود.

(۲) مصنّف می‌گوید که ظهور این قسم امور از آن گذشته است که احتیاج به بیان داشته باشد و از حدّ حصر بیرون است و استیفای جمیع ممکن نیست و خصوصیت به احدی ندارد؛ بر همه کس ظاهر است و چگونه چنین نباشد حال کسی که دنیا را بالکلّیّه طلاق داد و آخرت را خرید؟ و هر که را عقلی و هوشی هست نزد او این امور محتاج به بیان

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۳۱

نیست.

تمام شد سخن دینوری.

و منقولست از عبد اللَّه بن محمّد بن العتائقی که روزی در برابر روضه متبرّکه نشسته بودم که دو کس آمدند، یکی می‌خواست دیگری را قسم بدهد در روضه؛ یکی گفت که البتّه مرا قسم خواهی داد و خود می‌دانی که حقی از من نمی‌طلبی و من مظلومم و این قسم را از روی عناد به من تکلیف می‌کنی، آن مرد دیگر گفت که البتّه قسم می‌باید خورد، آن شخص گفت که خداوندا! به حق صاحب این قبر که هر یک از ما که بر دیگری ظلم کنیم چنان کن که در همین موضع بمیرد؛ پس مدّعی او را قسم داد و همین که این مرد مظلوم از قسم فارغ شد، مدّعی که او را قسم داده بود بیهوش شد و به دوشش کردند و به خانه بردند و فی الحال فوت شد.

(۱) و محمّد بن علی شلمغانی ذکر کرده است که آن حضرت در پشت کوفه مدفون شدند و وصیّت فرمودند به حضرت امام حسن (ع) که هر جایی که جنازه میل به زمین کند همان جا قبر مرا بکنید، پس به تخته‌ای خواهید رسید که حضرت نوح از برای دفن من در آنجا گذاشته، مرا در آنجا دفن کنید.

و یاقوت بن عبد اللَّه در کتاب معجم البلدان ذکر کرده است که «غریین» دو عمارت است در پشت کوفه نزدیک قبر حضرت امیر المؤمنین (ع)، و ایضا در کتاب مذکور نقل کرده است که نجف نزدیک قبر علی بن ابی طالب است.

و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذکر کرده است که قبر آن حضرت در غری واقع است و اختلافی که اصحاب حدیث کرده‌اند در موضع قبر آن حضرت که به مدینه نقل کردند آن حضرت را یا در مسجد دفن کردند یا در باب الاماره دفن کردند یا شتری که جنازه بر آن بار بود گم شد و اعراب گرفتند، باطل است و اصلی ندارد و فرزندان آن حضرت موضع قبر آن حضرت را از دیگران بهتر می‌دانند و فرزندان هر کس به قبر پدرشان داناترند از دیگران و این قبری که الحال هست فرزندان آن حضرت او را در اینجا زیارت کرده‌اند وقتی که به عراق آمدند مثل حضرت امام جعفر صادق (ع) و غیر آن

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۳۲

حضرت از اکابر و اعیان ایشان.

(۱) و علیّ بن اثیر در تاریخ کبیرش ذکر کرده است که اصحّ اقوال آن است که علیّ بن ابی طالب (ع) در غری مدفون است.

و یحیی بن علیان، خزینه‌دار حضرت امیر، نقل کرد که به خطّ محمد بن السّری دیدم که در پشت کتابی نوشته بود که عضد الدّوله در ماه جمادی الاولی سال سیصد و هفتاد و یک به زیارت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین- صلوات اللَّه علیهما- مشرّف شد و در نهم ماه جمادی الاولی داخل کربلای معلّی شد و زیارت سیّد شهدا کرد و تصدّقات بسیار کرد و مردم را در خور مراتبشان عطاها داد و در صندوق مقدّس آن حضرت دراهم بسیار گذاشت و فرمود که بر سادات علوی قسمت کنند، چون قسمت کردند به هر سیّدی سی و دو درهم رسید و سادات دو هزار و دویست کس بودند؛ و ده هزار درهم به خدمه و مجاوران داد و آرد

و خرما صد هزار رطل بر اهل کربلاـ قسمت کرد و پانصد جامه به ایشان داد و ناظر سرکار را هزار درهم داد؛ و پنج روز از ماه مذکور مانده بود که متوجّه کوفه شد و چون داخل کوفه شد در روز دویم متوجّه زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) شد و به شرف زیارت روضه مقدّسه مشرّف شد و بر صندوق دراهم بسیار ریخت و فرمود که بر سادات قسمت کنند و بعد از قسمت به هر سیّدی بیست و یک درهم رسیده بود و عدد سادات هزار و هفتصد بود، و بر مجاوران و غیر ایشان پنجاه هزار درهم قسمت کرد و به قرّای قرآن و فقها سه هزار درهم برسانید؛ و فوت شد عضد الدّوله- رحمه اللَّه- در سال سیصد و هفتاد و دو، بعد از آنکه از عمارت دار الشّفا فارغ شد.

(۲) و ابن شهرآشوب در کتاب مناقب از غزالی نقل فرموده است که مردم را اعتقاد اینست که حضرت امیر المؤمنین (ع) در نجف مدفون است و می‌گویند که نعش آن حضرت را بر شتر بار کردند و آمد شتر تا موضع قبر و همان جا خوابید؛ هر چند سعی کردند برنخاست؛ همان جا دفن کردند.

مصنّف می‌گوید که اگر ما ذکر کنیم آن جمعی را که زیارت آن حضرت و تعمیر آن

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۳۳

حدود و کارهای خیر در آنجا کرده‌اند از پادشاهان و بزرگان و وزرا و ادبا و قضاۀ محدّثان سخن به طول می‌انجامد؛ و اوّل کسی که عمارت در نجف اشرف کرد و در آنجا رباط ساخت، عطاملك صاحب دیوان بود و قناتی در نجف اشرف کند و آب به نجف آورد و سلطان سنجر قبل از او اراده کرده بود و او را میسّر نشده بود و آثار قناۀ هنوز باقی است و برکه‌ای در مسجد کوفه ساخت.

باب پانزدهم در بیان معجزات و کراماتی که در روضه مقدّسه به ظهور آمده که هر یک دلیل است بر ردّ آن جمعی که منکر کرامات اهل بیت‌اند.

(۱) منقول است به دو سند معتبر از علی بن الحسن بن حجاج که او گفت که من روزی در مجلس پسر عمّم، محمّد بن عمران بن الحجاج، نشسته بودم و در آن مجلس جمعی کثیر از مشایخ اهل کوفه حاضر بودند و در میان ایشان عبّاس بن احمد عباسی نیز بود و ایشان به نزد پسر عمّ آمده بودند که او را تهنیت بدهند که عمارت سقیفه حضرت امام حسین (ع) که فرود آمد در ذی الحجّه سال دویست و هفتاد و سه، ابن عمّم حاضر بود در آنجا و به او آسیبی نرسید، ایشان نشسته بودند و صحبت می‌داشتند، ناگاه اسماعیل بن عیسی عبّاسی داخل شد، چون این جماعت شیعه او را دیدند سخن را از خوف او قطع کردند و ساکت نشستند و اسماعیل بسیار نشست. پس نگاه کرد به ایشان و گفت: ای یاران ما! خدا شما را عزیز دارد! گویا ما بر شما سخن را قطع کردیم و مانع صحبت شما شدیم.

علیّ بن یحیی سلمانی که سرکرده این جماعت بود گفت: نه و اللَّه، یا ابا عبد اللَّه! ما سخن را از برای شما قطع نکردیم. پس او گفت که: ای یاران! خدا از من سؤال خواهد کرد اگر در مذهب دروغی به شما اظهار کنم و قسم خورد که اگر دروغ گویم کنیزان و غلامان من همه آزاد باشند و اسبان من همه وقف باشد. بدانید که من اعتقاد ندارم مگر به ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمّه معصومین- صلوات اللَّه علیهم- و یک یک ائمه را شمرد و نام برد و اظهار تولّی به ایشان کرد و اظهار بیزاری از دشمنان ایشان کرد و هیچ یک از

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۳۴

ملعونین را نگذاشت که لعن نکند. (۱) اصحاب ما چون اینها را از او شنیدند منبسط و خوشحال شدند و مشغول صحبت شدند و در اثنای صحبت اسماعیل گفت که روز جمعه از نماز با عمّم، داود، از مسجد برگشتیم و چون نزدیك خانه او رسیدیم و راه خلوت شد به ما گفت که هرجا که باشید پیش از غروب آفتاب نزد من حاضر شوید. پس آخر روز رفتیم به خانه داود. نشسته بود و انتظار

ما می‌کشید. گفت: فلان فعله و فلان فعله را آواز کنید. دو فعله آمدند با بیل و کلنگ. پس روی به ما کرد و گفت: همه جمع شوید و همین ساعت سوار شوید و جمل را با خود بردارید- و جمل غلام سیاهی بود از غلامان او که در شدّت و غلظت به مرتبه‌ای بود که اگر می‌گفت که اگر آب دجله را سد ببند و بند کن، می‌کرد- و بروید به جانب این قبر که مردم فریب خورده‌اند و فتنه ایشان شده است و می‌گویند: قبر علیّ بن ابی طالب است، و بشکافید قبر را، هر چه در قبر است از برای من بیاورید. ما رفتیم بر سر قبر و گفتیم: آنچه گفته است بکنید. حفّاران شروع در کندن کردند و می‌ترسیدند و آهسته می‌گفتند: لا حول و لا قوّة الّا باللّه، و ما در یک کناری ایستاده بودیم تا آنکه پنج ذرع به زیر رفتند؛ به زمین بسیار سختی رسیدند. گفتند: به جایی رسیدیم که نمی‌توانیم کند. پس آن حبشی داخل قبر شد و کلنگ را گرفت و ضرب اوّل را که زد صدای عظیمی در آن صحرا پیچید. ضرب دویّم را که زد صدائی از آن سخت‌تر و مهیب‌تر ظاهر شد. در ضرب سیّم صدای بسیار شدید عظیمی ظاهر شد و غلام نعره‌ای زد و افتاد. گفتیم به یارانی که همراهش بودند که بپرسید چه شد؟ او را پرسیدند. جواب نگفت و ناله و استغاثه می‌کرد. پس او را به ریسمان بستند و به بالا- کشیدند. از سر انگشتانش تا مرفقش خون می‌ریخت و استغاثه می‌کرد و سخن نمی‌گفت. بر استر سوارش کردیم و بتعجیل برگشتیم و در راه گوشت این غلام از بازو و پهلو و تمام طرف راستش می‌ریخت تا به نزد عمّم رسیدیم و پرسید که چه کردید و چه چیز دارید؟ نقل کردیم و صورت واقعه را بیان کردیم. پس عمّم، داود، رو به قبله کرد و توبه کرد از این عمل و تولّا به حضرت امیر المؤمنین (ع) کرد و از دشمنانش تبرّی کرد، و در همان شب سوار شد و به خانه علیّ بن مصعب بن جابر رفت و از او سؤال کرد که بر قبر آن حضرت

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۳۵

صندوقی بسازد و واقعه را به او نقل نکرد، (۱) و در ساعت فرستاد که قبر را پر کردند و صندوق ساختند و غلام حبشی ملعون در همان ساعت به جهنّم رفت.

علیّ بن الحسن گفت که من صندوق او را دیدم؛ صندوق بسیار خوبی بود؛ و آن صندوق قبل از آن بود که حسن بن زید حسنی که در طبرستان خروج کرد عمارت روضه را بسازد.

(۲) و منقول است از محمّد بن علیّ بن رحیم که گفت من و پدرم، علیّ بن رحیم، و عمّم، حسین بن رحیم، و جمعی دیگر از شیعیان، شب مخفی رفتیم به زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) در سال دویست و شصت و دو، و من طفل بودم، و در آن وقت عمارتی نبود، و دور قبر، سنگهای سیاه چیده بودند، و در آن حوالی هم عمارتی نبود بغیر از عمارت قایم بر سر راه. چون به قبر مقدس رسیدیم و ساعتی شد بعضی قرآن می‌خواندیم و بعضی نماز می‌کردیم و بعضی زیارت می‌کردیم، ناگاه شیری پیدا شد که به جانب ما می‌آمد، چون نزدیک شد به ما و مقدار یک نیزه فاصله ماند، از قبر دور شدیم؛ شخصی از ما نزدیک رفت و خبر آورد که بر سر قبر حضرت ایستاده است و دست خود را بر تربت مقدّس می‌مالد؛ ماها نیز جرأت کردیم و نزدیک رفتیم؛ دیدیم که در دستش جراحتی است و آن موضع جراحت را بر قبر می‌مالد؛ ساعتی چنین کرد و روانه شد و رفت؛ ما برگشتیم و مشغول زیارت و قراءت و نماز شدیم.

(۳) و منقول است که شرف المعالی قمی گفت: روزی داخل روضه مقدّسه حضرت امیر المؤمنین (ع) شدم و زیارت کردم و رفتم به بالای سر که محلّ سؤال حاجتمندان و مکان استجابت دعاء مؤمنان است و مشغول دعا شدم و ضریح منوّر را در بغل گرفتم؛ میخی از ضریح به قبای من بند شد و درید؛ من خطاب به حضرت کردم و گفتم: عوض این را از شما خواهم گرفت. سنّی [ای] همراه من بود از روی استهزا گفت که بلی، قبا و ردائی به تو خواهد داد! پس، از یک دیگر جدا شدیم و من به حلّه آمدم و جمال الدین قشمر ناصری می‌خواسته است شخصی را که او را ابن مابست می‌گفتند به کوفه فرستد و از جهت او قبائی و کلاهی مهیّا کرده بود؛ فرستاد غلامش را و می‌خواست بگوید که

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۳۶

ابن مابست را آواز کنید، بر زبانش جاری شد که کمال الدّین قمی را حاضـر کنید. غلام بیرون آمد و گفت که کمال الدّین قمی را بطلبیـد. پس دست مرا گرفت و به خزانه برد و قبائی و ردائی به من خلعت داد و از خزانه بیرون آمـدیم و بر قشـمر داخل شدم که او را سـلام کنم و دسـتش را ببوسم. به من که نظر کرد یـافتم که خوشـش نیامـد و رو به خادم کرد و از روی غضب گفت که من ابن مابست را گفتم بطلبید. خادم گفت که شما کمال الدّین قمی فرمودید و جماعتی که در مجلس حاضر بودند همه شهادت دادند که شما کمال الدّین قمی گفتید. کمال الدّین می‌گوید که من در این حال گفتم: ایّها الامیر! شـما مرا خلعت نداده‌اید بلکه حضرت امیر المؤمنین (ع) مرا خلعت داده است؛ و حکایت را نقل کردم. به سـجده افتاد و شـکر خـدا گفت که الحمد للّه این خلعت به دست من جاری شد!، و عذرخواهی من کرد و مرا روانه کرد.

(۱) و منقول است از حسـین بن عبـد الکریم غروی که کوری از اهل تکریت به نجف اشـرف آمـد و در اواخر سن کور شـده بود و چشـمهایش سـفید شـده بود و بلند شده بود و می‌نشـست در بالای سـر حضـرت و با جناب مقدّس آن حضـرت مخاطبات می‌کرد و طلب شـفا می‌کرد و گـاهی حرفهای درشت بی‌ادبانه می‌گفت و من مکرّر خواسـتم منعش کنم، گذرانیـدم، تا آنکه روزی در خزانه حضـرت را می‌گشودم، صـداهای بلنـد و آواز بسیاری و وحشتی به گوشم رسید. گمان کردم که از برای سادات گنـدمی از بغداد آورده‌انـد یا کسـی کشـته شـده است. بیرون آمـدم که معلوم کنم که چه خبر است. گفتند که کوری به اعجاز حضـرت روشن شده اسـت. گفتـم: چـه خوش باشـد کـه همـان کـور باشـد! چـون داخـل روضه شـدم، دیـدم که همـان کـور است، روشن شـده است و چشمهایش به از چشم دیگران است. شکر خدا کردم و برگشتم.

(۲) و ایضا حسین بن عبد الکریم نقل کرده است که ابو الغازی در حلّه حاکم بود و لشـکری فرستاد بر سر عربان. چون برگشتند در دور حصار نجف اشـرف فرود آمدنـد؛ بعد از آنکه بار کردند، من بیرون رفتم به آنجائی که ایشان فرود آمده بودند از برای کاری؛ دیدم دو قلّابه در میان ریگ افتاده است؛ دست کردم و برداشتم. بعد از آن پشیمان شدم که اینها را

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۳۷

ضامن شـدم و صاحبش معلوم نیست. بعـد از مدّت مدید زن سیّده‌ای از اهل نجف فوت شد. به مقبره رفتیم که او را دفن کنیم؛ مرد ترکی را دیدم که در همان موضع که من قلّابها را یافته‌ام می‌گردد و تفحّص چیزی می‌کند. به یارانی که همراه بودند، گفتم که این مرد تفحّص قلّابها می‌کنـد و آنها در جیب من است و من در وقتی که می‌خواسـتم به نماز بیرون آیم، این قلّابها را دیـدم که در خانه افتاده است، به خاطرم رسـید که بردارم، با خود برداشـتم؛ پس نزدیک آن مرد ترک رفتم و پرسیدم که چه چیز می‌جوئی؟ گفت دو قلّابه گم کرده‌ام یـک سـال قبـل از این. گفتم: سـبحان اللّه! به یـک سال پیش از این چیزی گم کرده‌ای و الحال می‌جوئی؟! گفت: وقتی که با لشـکر بار کردیم و به خندق کوفه رسـیدیم، به خاطرم آمد که اینها را فراموش کرده‌ام؛ گفتم: یا علی! اینها را در حرم تو فراموش کرده‌ام و به تو سپردم که به من پس دهی، و می‌دانم که حضرت به من خواهد رسانید. گفتم: بستان که حضرت از برای تو حفظ کرده است، و قلّابها را به او دادم و حساب کردیم یک سال از آن تاریخ گذشته بود.

(۱) و منقول است از علیّ بن طحال کلیددار که روزی مرد خوش‌رویی به نزد من آمد و جامه‌های پاکیزه پوشیده و دو اشرفی به من داد که امشب مرا در روضه بگـذار و در را ببنـد. من چنین کردم و در را بسـتم و خوابیـدم؛ حضـرت امیر المـؤمنین (ع) را در خواب دیدم که فرمود که برخیز و آن مرد را بیرون کن که نصرانی است. من از خواب برجستم و برخاستم و ریسمانی برداشتم و در گردن آن مرد کردم و گفتـم: مرا فریـب می‌دهی به دو دینـار و تـو نصـرانی [ای] و می‌خـواهی درین روضه باشـی؟! گفت که من نصـرانی نیستم.

گفتم: دروغ می‌گویی، حضرت به خواب من آمدند و گفتند که تو نصرانی [ای] و فرمودند که ترا بیرون کنم. آن نصرانی گفت که

دستت را به من ده که مسلمان شوم و گفت: اشهد ان لا اله الّا اللّه و انّ محمّدا رسول اللّه و انّ علیّا ولیّ اللّه؛ و اللّه که من که از شام که بیرون آمدم هیچ کس مطّلع نشد و هیچ یک از مردم عراق مرا نمی‌شناسند، و بعد از آن اسلامش کامل شد.

(۲) و ایضا علی بن طحال حکایت کرد که عمران بن شاهین، از اهل عراق، گناه عظیمی در

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۳۸

خدمت عضد الدّوله کرد و از او گریخت (۱) و به نجف اشرف آمد و مختفی شد و عضد الدّولهٔ او را طلب بسیار کرد و نیافت. عمران در شبی حضرت امیر المؤمنین (ع) را در خواب دید که آن حضرت فرمود که ای عمران! فردا فناخسره- که نام عضد الدوله است- به روضه من خواهد آمد به زیارت، و هر که در روضه است بیرون خواهند کرد، و تو در فلان کنج از کنجهای روضه بایست که ترا نخواهند دید و او داخل خواهد شد و زیارت خواهد کرد و نماز خواهد کرد و تضرّع خواهد کرد و خدا را قسم به محمّد و آل او خواهد داد که ترا به او رساند؛ چون این دعا بکند، تو پیش رو و بگو: پادشاهم! کیست این مرد که تو محمّد و آل محمّد را شفیع می‌کنی و الحاح می‌کنی که به دست تو درآید؟؛ او خواهد گفت که مردیست که لشکر مرا متفرّق کرده است و در پادشاهی با من منازعه می‌کند؛ تو بگو که اگر کسی او را به دست تو دهد، چه چیز خواهی داد به آن شخص؟؛ خواهد گفت که اگر از من بطلبد که او را ببخش، خواهم بخشید، چون این را بگوید، بگو که من همان شخصم که تو می‌خواهی؛ بعد از آن هر چه مدّعای تو است به عمل خواهد آمد. روز که شد عمران هر چه آن حضرت فرموده بود به جای آورد، بعد از آن مکالمات گفت که من عمران بن شاهینم! عضد الدّوله گفت که کی گفت که تو اینجا بایستی؟! گفتم:

آقایم صاحب این قبر در خواب به من گفت که فردا فناخسره به اینجا خواهد آمد و چنین و چنین خواهد کرد، و قصّه را تمام کرد. عضد الدّوله گفت که به حقّ صاحب قبر که راست بگو که اسم مرا فناخسره گفت؟ گفتم: بلی، به حقّ مولایم که چنین گفت. پس عضد الدّوله گفت: و اللّه که هیچ کس نمی‌دانست که نام من فناخسره است بغیر از مادرم و دایه‌ام و خودم. پس خلعت وزارت در او پوشانید و همراهش به کوفه برد، و عمران نذر کرده بود که اگر عضد الدّوله از گناه او بگذرد، سر و پا برهنه به زیارت آن حضرت برود. چون شب شد، بی‌خبر کسی، تنها متوجّه زیارت شد، و در وقتی که او متوجّه شد علی بن طحال کلیددار در خواب دید که حضرت امیر المؤمنین (ع) به او گفت که برخیز و در را باز کن از برای دوست ما عمران بن شاهین. پس برخاست و در را باز کرد و به انتظار نشست. همان ساعت عمران پیدا شد. علیّ بن طحال گفت که بسم اللّه! آقا، فرمایید! گفت: من کیستم؟

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۳۹

(۱) گفت: تو عمران بن شاهینی. گفت: نه، من عمران نیستم. علی گفت: حضرت امیر المؤمنین (ع) در خواب به من گفت که در را باز کن که دوست ما عمران می‌آید. گفت:

به حقّ آن حضرت که راست بگو که چنین گفت؟ علی گفت که بلی، به حقّ او که چنین گفت. عمران که این را شنید بر عتبه افتاد و بوسید و حواله کرد بر اجاره‌دار شکار ماهی که در کشتی او شکار می‌کرد که شصت اشرفی به کلیددار بدهد؛ و رواقی را که مشهور است به رواق عمران در روضه حضرت امیر و روضه حضرت امام حسین- صلوات اللّه علیهما- ساخت.

(۲) قصّه ابو البقاء خادم: منقول است که در سال پانصد و یک، گرانی عظیمی در نجف اشرف شد که یک رطل نان را به یک قیراط طلا می‌فروختند و چهل روز مردم چنین گذرانیدند. خدمه آن حضرت تاب نیاوردند و از گرسنگی به دهات حوالی متفرّق شدند، و شخصی بود در میان ایشان ابو البقا نام داشت و صد و ده سال عمر او بود. همه رفتند و او در نجف ماند و حرکت نکرد، و چون کار بر او و عیالش بسیار تنگ شد، زن و دخترانش گفتند که تو نیز به این اطراف برو، شاید چیزی از برای ما تحصیل کنی که از گرسنگی هلاک می‌شویم. او نیز عازم رفتن شد و داخل قبّه عرش درجه شد و زیارت کرد و نماز کرد و نزدیک سر آن حضرت نشست و گفت: یا امیر المؤمنین! من صد سال خدمت تو کرده‌ام و از روضه متبرّک تو جدا نشده‌ام، حتّی به حلّه و دهات حوالی

اینجا نرفته‌ام، و من و اطفالم از گرسنگی بی‌طاقت‌شده‌ایم، بالضّروره از تو مفارقت می‌کنم و مفارقت تو بر من دشوار است؛ تو را وداع می‌کنم. این را گفت و بیرون آمد و با مکاریان به طرف حلّه روان شد و شب از نجف اشرف بیرون آمدند و رفتند تا ابی هبیش و آنجا فرود آمدند و خوابیدند. ابو البقا در خواب دید حضرت امیر را که با او می‌گفت: ای ابو البقا! بعد از مدّت مدید مواصلت، مفارقت ما را اختیار کردی؛ برگرد به نزد ما. ابو البقا بیدار شد گریان و نالان. پرسیدند که چرا می‌گریی؟ خواب خود را نقل کرد و برگشت. چون دخترانش او را دیدند، گریستند، و او حکایت خود را نقل کرد، و بیرون آمد و کلید روضه را از ابن شهریار قمّی گرفت و در را گشود و به عادت خود در روضه نشست تا سه

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۴۰

روز. (۱) در روز سیّم مردی پیدا شد بسته‌ای بر پشت بسته، مانند پیادگانی که به راه مکّه می‌روند، آمد و بسته را از پشت باز کرد و رخت سفر را انداخت و داخل روضه مقدّسه شد و زیارت کرد و نماز کرد و آهسته زری به ابو البقا داد که برو و از برای ما چاشته‌ای بیاور تا بخوریم. او رفت و نانی و خرمایی و شیری آورد. او گفت من اینها را نمی‌خواهم، ببر که عیالت بخورند؛ و یک اشرفی دیگر درآورد و گفت: این را مرغ و نان بخر و به خانه ببر که من می‌آیم؛ و چون وقت ظهر داخل شد نماز ظهر و عصر را ادا کرد و رفت به خانه ابو البقا طعام حاضر کرد و هر دو خوردند و بعد از آن، آن مرد به ابو البقا. گفت که برو و اوزانی که به آن طلا را می‌کشند بیاور. ابو البقا بیرون آمد و از زرگری که در در خانه‌اش نشسته بود هر چه از اوزانی که طلا و نقره را می‌کشند داشت گرفت و به نزد آن مرد آورد و آن مرد جمیع آن اوزان را با سنگهائی که جو و گندم می‌کشیدند در خانه در یک پله ترازو گذاشت و کیسه اشرفی بیرون آورد و در پله دیگر آن‌قدر ریخت که با آن سنگها و اوزان برابر شد و در دامن ابو البقا ریخت و باقی را بر پشت بست و برخاست. ابو البقا گفت: ای مخدوم! من چه کنم اینها را؟! گفت: اینها از تست؛ آن شخص از برایت فرستاده است که گفت: برگرد به آنجائی که بودی یعنی امیر المؤمنین (ع)، و گفت: هر چقدر که سنگ بیاورد تو مساوی آن طلا بده، و اگر سنگ بیشتر می‌آوردی بیشتر می‌دادم. ابو البقا که این را شنید بیهوش شد و آن مرد روانه شد و ابو البقا از آن زر دخترانش را به شوهر داد و خانه‌اش را عمارت کرد و حالش نیکو شد.

(۲) قصّه بدوی و حاکم کوفه: منقول است از حسین بن علی بن طحال که در سال پانصد و هفتاد و پنج، سنقر حاکم کوفه بود و میان او و عربان بنی خفاجه منازعه شده بود و هر که از ایشان را می‌دید می‌کشت؛ بنا بر این هر یک از عربان که به زیارت می‌آمدند نگهبانی با خود می‌آوردند و در بیرون می‌ایستادند و آن شخص به زیارت می‌رفت و اگر کسی از مردم حاکم از طرف کوفه پیدا می‌شد، نگهبان او را خبر می‌کرد و می‌گریختند. در آن سال دو کس از ایشان به زیارت آمدند و یکی به طریق معهود بیرون ایستاد و دیگری به زیارت رفت. اتّفاقا سنقر در آن حوالی بود. آمد به طرف حصار نجف اشرف. دیده‌بان که او را

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۴۱

دید فریاد به رفیقش زد (۱) که عجم آمد و خودش بر اسب تندروی سوار بود بدر رفت و سنقر به در دروازه رسید و سر راه بر بدوی گرفت. بدوی برگشت و در پیش باب السّلام از اسب به زیر آمد و اسب را رها کرد و اسب به خانه پسر عبد الحمید نقیب رفت و بدوی پناه به روضه مقدّسه آورد و غلامان سنقر آمدند که او را از روضه بیرون برند؛ بدوی را گرفتند و می‌کشیدند و او به قبّه ضریح چسبیده بود و می‌گفت: یا ابا الحسن! من عربم و تو عربی و قاعده عرب نیست که دخیل خود را به دست دشمن دهد، یا ابا الحسن! من دخیل توام، مرا امان ده؛ و استغاثه می‌کرد و غلامان دستش را از قبّه جدا می‌کردند و او فریاد می‌کرد که: یا ابا الحسن! امانت را مشکن؛ پس او را گرفتند و بردند و سنقر خواست که بدوی را بکشد؛ بعد از مجادله بسیار راضی شد که بدوی دویست اشرفی و آن اسبی که سوار بود بدهد تا از کشتن او بگذرد و ابن بطن الحق ضامن بدوی شد و بدوی را حبس کردند و ضامن رفت که مال و اسب بیاورد و بدوی را خلاص کند. راوی می‌گوید که چون شب شد من و پدرم علیّ بن طحال در در روضه

خوابیده بودیم، صدای در آمد که کسی در را می‌زند. پدرم برخاست و در را گشود. دیدیم ابو البقا سوراوی با آن بدوی داخل شدند و بدوی جبّه سرخی پوشیده و عمامه سبزی بر سر گذاشته و غلامی در عقب ایشان است و چیزی در سر دارد. در را گشودیم و اینها داخل روضه شدند و نزدیک ضریح ایستادند و ابو البقا گفت که: یا امیر المؤمنین! بنده تو سنقر ترا سلام می‌رساند و می گوید که از خدا و از شما معذرت می‌خواهم و توبه کردم از این که دخیل ترا آزار دادم، اینک بدوی دخیل شما و این مال را فرستاده به کفّاره آن عمل. پدرم پرسید که چه امر باعث این شد؟ ابو البقا گفت که سنقر که امشب به خواب رفت در خواب دید که حضرت امیر المؤمنین (ع) بر سر او آمد و حربه‌ای در دست داشت و به او گفت که: و اللّٰه که اگر دخیل مرا رها نمی کنی، از همین حربه جانت را می‌ستانم! سنقر از خواب جست و اعرابی را طلبید و خلعت داد و فرستاد و پانزده رطل نقره از جهت سرکار حضرت فرستاد. از آن سه قندیل ساختند و بر ضریح آویختند و آن بدوی که ضامن این بدوی شده بود و رفته بود که زر و اسب بیاورد، در صحرا حضرت را در خواب دید که

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۴۲

می‌فرماید: برگرد بنزد سنقر که آن بدوی که گرفته بود رها کرد. ابن بطن الحق برگشت و بر حقیقت واقعه اطّلاع بهم رسانید.

(۱) قصّه شمشیری که در روضه دزدیده بودند: ابن طحال حکایت کرد که در سال پانصد و هشتاد و چهار از هجرت در ماه مبارک رمضان هر شب جمعی از مشایخ زیدیّه به زیارت حضرت می‌آمدند و در میان ایشان مردی بود که او را عبّاس امعص می گفتند. یک شبی که نوبت خدمت من بود، آمدند به طریق معتاد و در زدند. در را باز کردم و در روضه را گشودم و در دست عبّاس شمشیری بود. از من پرسید که این شمشیر را کجا بگذارم؟

گفتم: درین کنج بینداز؛ و مرد پیری بود که او را بقاء بن عنقود می گفتند و شریک من بود در خدمت. عبّاس شمشیر را گذاشت و داخل روضه شد و من چراغی از برای ایشان روشن کردم تا زیارت کردند و نماز کردند و بیرون آمدند. عبّاس شمشیر خود را طلب کرد، نیافت؛ از من پرسید؛ من گفتم: همان جا خواهد بود؛ گفت: نیست. هر چند تفحّص کردیم نیافتیم؛ و قانون ما این بود که کس بیگانه را نمی گذاشتیم در آنجا بخوابد بغیر مردم صاحب کشیک. عبّاس چون از شمشیر مأیوس شد داخل روضه شد و در بالای سر حضرت نشست و گفت: یا امیر المؤمنین! منم، دوست تو عبّاس، و پنجاه سال است که در هر شب ماه رجب و شعبان و رمضان تو را زیارت می کنم و شمشیری که با من بود از دیگران بود؛ به عاریه گرفته بودم؛ اگر چنین کردی که شمشیر من به من برگردد، همیشه به زیارت خواهم آمد، و اگر نه، هرگز نخواهم آمد، و هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ! این را گفت و رفت. چون صبح شد من علیّ بن المختار نقیب را خبر کردم. گفت: من شما را نهی نکردم که کسی را در روضه مخوابانید؟! و بسیار غمگین و دلتنگ شد. پس من قرآن روضه را حاضر کردم و قسم یاد کردم که تفحّص بسیار کردم و کسی غیر خدمه را نگذاشتم که شب آنجا بماند و این بسیار بر خاطر نقیب گران آمد. بعد از سه روز ازین واقعه شبی در رواق خوابیده بودم، آواز تکبیر و تهلیل از در رواق به گوشم آمد، برخاستم و در را باز کردم. عبّاس امعص را دیدم که همان شمشیر را در دست دارد و گفت: یا حسن! این همان شمشیر است، نگاه دار تا من بروم به زیارت. پرسیدم که این چون به دستت آمد؟ گفت:

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۴۳

حضرت امیر المؤمنین (ع) را در خواب دیدم که آمد نزد من (۱) و گفت: یا عبّاس! آزرده مباش، برو به خانه فلان شخص، و بالا رو به آن غرفه که در آن کاه ریخته است و شمشیرت را بردار و به جان من سوگند که او را رسوا مکن و کسی را به احوال او خبر مده. من همان ساعت به خانه نقیب رفتم و او را خبر کردم. آمد به روضه و شمشیر را دید و قصّه را از او شنید و گفت: این شمشیر را نمی‌دهم تا نگوئی که این مرد که بود؟ عباس گفت که: جدّت مرا به جان خود قسم داده است که او را رسوا مکن و تو می گویی که بگو؟!؛ و تا زنده بود به کسی نگفت که کی شمشیر را برداشته بود.

(۲) قصّه دیگر: ایضا از ابن طحال منقول است که گفت در شبی از شبهای نوبت خود با مرد پیری که او را ابو الغنائم می گفتند خوابیده بودیم و درها را بسته بودیم. ناگاه آواز یکی از درهای روضه به گوشم رسید. از خواب جستم و برخاستم و در اوّل را باز کردم و از باب الوداع داخل شدم و دست بر قفلها گذاشتم، همه بسته بود و درها همه به حال خود بود. با خود می گفتم که اگر کسی باشد او را محکم ببندم و نگاه دارم. چون به شباک روضه رسیدم و در روضه نظر کردم مردی را در میان روضه دیدم پشت ضریح ایستاده.

نظرم بر او که افتاد رعشه بر اعضای من مستولی گردید و زبانم سنگین شد و به کامم چسبید، دست بر شبکه گرفتم و به دوش راست بر دیوار تکیه کردم و بعد از ساعتی که اندکی به حال خود آمدم آواز قراءت آن مرد را می‌شنیدم و صدای پایش را که بر روی فرش راه می‌رفت می‌شنیدم و صدای حرکت اوراق قرآن را می‌شنیدم و چون خوفم زایل شد و خوب به حال خود آمدم، نگاه کردم کسی را ندیدم. برگشتم که بیرون آیم در برابر ضریح را دیدم که به قدر شبری باز شده بود. آمدم به باب وداع و در را بستم و برگشتم.

(۳) قصّه دیگر: باز منقول است از ابن طحال که مردی بود در نجف اشرف، او را ابو جعفر کناتینی می گفتند. شخصی از او سؤال کرد که مایه‌ای به او بدهد که نفعی از آن ببرد. بسیار که الحاح کرد ابو جعفر شصت اشرفی بیرون آورد و به او داد و گفت حضرت امیر المؤمنین (ع) را گواه بگیر که زر به تو رسیده است. آن مرد زر را گرفت و حضرت را گواه گرفت و رفت و تا سه سال چیزی به ابو جعفر نداد. مرد صالحی در نجف بود او را

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۴۴

معرّج می گفتند (۱). شب در خواب دید که آن مردی که زر گرفته بود مرده است و نعش او را آوردند که به طور متعارف داخل روضه کنند، به در روضه که رسیدند حضرت بیرون تشریف آوردند و فرمودند که: این را داخل روضه ما میکنید، بیرون برید و کسی بر این نماز نکند. یکی از پسران او که یحیی نام داشت پیش آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! پدرم از شیعیان و دوستان شما بود. فرمود که راست می گوئی امّا مرا گواه گرفت بر زری که از ابو جعفر کناتینی گرفت و به او نرسانید. صبح که شد معرّج خواب خود را از برای ما نقل کرد. ما ابو جعفر را طلبیدیم و پرسیدیم که چند از فلان شخص می‌طلبی؟ گفت: چیزی از او نمی‌طلبم. گفتم: امام گواه توست. گفت: کی گواه من است؟ گفتیم حضرت امیر المؤمنین (ع). نام حضرت را که شنید بر خاک افتاد و گریست. فرستادیم از پی آن مردی که مال را گرفته بود و خواب را از برای او نقل کردیم. گریست و به خانه رفت و چهل دینار حاضر داشت، آورد و تسلیم ابو جعفر کرد و باقی را بعد از آن به او رسانید.

(۲) قصّه دیگر: علیّ بن مظفر نجّار نقل کرد که من حصّه‌ای داشتم در مزرعه‌ای و از من غصب کردند. به روضه مقدّسه حضرت امیر المؤمنین (ع) آمدم و شکایت کردم که: یا امیر المؤمنین! اگر آن حصّه به من برگردد، من این مجلس بیرون روضه را از مال خود بسازم؛ و آن حصّه به او برگشت و مدّتی تغافل ورزید از نذر خود. شبی حضرت امیر المؤمنین (ع) را در واقعه دید که ایستاده‌اند در گوشه‌ای از گوشه‌های روضه منوّره و دست او را در دست دارند و بیرون آمدند تا باب وداع و اشاره به آن مجلس کردند و فرمودند که

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ

- و این آیه در شان اهل بیت وارد شده است و مدح ایشان که وفا به نذر خود می کنند. گفتم: منّت به جان می‌دارم یا امیر المؤمنین!؛ و صبح که شد، آمد و مشغول ساختن آن مجلس شد.

(۳) قصّه دیگر: منقولست از ابن یزید همدانی که گفت: من شب بارانی در مسجد کوفه بودم، جماعتی در زدند، در را که باز کردند جنازه‌ای را داخل کردند و در صفه‌ای که برابر در روضه مسلم بن عقیل است گذاشتند. یکی از ایشان را خواب می‌برد و در

خواب می‌بیند که دو کس آمدند بر سر جنازه آن میّت و یکی به دیگری گفت که ببین که: ما را با

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۴۵

او حسابی هست یا نه؟ (۱) پس روی میّت گشودند و گفتند: بلی، ما را با او حساب هست و زود می‌باید حساب کرد تا از رصافه نگذشته است؛ که از آنجا که گذرانیدند و داخل صحرای نجف کردند دیگر بر او دستی نداریم و ما را با او حسابی نیست. آن مرد بیدار شد و خواب را از برای یاران خود نقل کرد و گفت: زود بردارید. میّت را برداشتند و داخل صحرای نجف کردند.

مصنّف- رحمهٔ اللَّه علیه- می‌گوید که اگر خواهیم که استیفای امثال این معجزات و کرامات بکنیم در طی کتب و اوراق، بلکه در دفاتر سبع طباق، درج کردن ممکن نیست، بلکه از دریای بی‌پایان قطره‌ای و از خورشید تابان ذرّه‌ای در سلک تقریر درآوردیم؛ کما قال المولوی:

نظم

یک دهن خواهم به پهنای فلک‌تا بگویم وصف آن رشک ملک

گر بگویم وصف او بیحد شودمثنوی هفتاد من کاغذ شود وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی تمّت الرّسالهٔ

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۴۷

تعلیقات

۴۹/ ۱۳ مخاطب به خطاب مستطاب أَنَّما یُرِیدُ اللَّهُ/ نگرنده است به بخشی از آیه ۳۳ از سوره احزاب و شأن نزول آن.

شیخ جلیل، ابو الفتوح رازی- أعلی اللَّه مقامه-، فرموده است:

«... در آیت دو قول گفتند: یکی آن که در حقّ زنان رسول است، و ظاهر قرآن مانع است از این لقوله: «عَنْکُمُ» و «یُطَهِّرَکُمْ»، و این خطاب مردان باشد، نه خطاب زنان؛ و نیز اخبار متواتر است که مخالف و مؤالف روایت کردند از طریق مختلف که: مراد به آیت و اشارت در اهل البیت، به علی است و فاطمه و حسن و حسین» [صلوات اللَّه و سلامه علیهم أجمعین] (روض الجنان و روح الجنان، ج ۱۵، ص ۴۱۷).

آن گاه به تفصیل شماری از این اخبار متواتر را آورده (نگر: روض الجنان، ج ۱۵، صص ۴۱۷- ۴۲۰) و در خاتمه منقولات نوشته است: «این جمله روایات و طرق مخالفان است که ثعلبی امام اهل الحدیث در تفسیرش بیاورد؛ و امّا آنچه از طرق و روایات اصحاب ماست و مخالفان در دیگر کتابها، آن را حصر و حدّی نیست؛ کتاب به آن مطوّل شود؛ بر این قدر اختصار کرده شد» (همان، همان ج، ص ۴۲۰).

در این باب، همچنین بنگرید به متن مترجم نوشتار علّامه سیّد جعفر مرتضی عاملی،

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۴۸

زیر نام «اهل بیت در آیه تطهیر» (ترجمه محمّد سپهری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم).

۴۹/ ۱۵ کمینه/ مرعشی: «کمینه».

۵۰/ ۱۰ روشناسی/ «روشناسی» یعنی «معرفت و شناخت» (فرهنگ فارسی، ص ۱۶۹۰).

«روشناس» به معنای «مشهور، معروف، آشنا، شناخته شده» در ادب صفوی کاربرد فراوان دارد؛ چنان که صائب گوید:

قبله را چون طاق نسیان از نظر افکنده‌ایم‌سجده ما روشناس آستان دیگرست و ...

(نگر: فرهنگ اشعار صائب، ج ۱، ص ۴۵۹).

نیز نگر: دیوان ابو طالب کلیم همدانی، ص ۶۸۹ (فهرست برخی از لغات و ...).

۵۰/ ۱۱ لو کشف/ اشاره است به سخن امیر مؤمنان- علیه السّلام- که فرمودند:

«لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا»

(الحکم من کلام الإمام أمیر المؤمنین علی علیه السّلام، ج ۲، ص ۲۷۱).

عادل خراسانی، سراینده سده دهم هجری، این سخن را این گونه به نظم کشیده است:

گر اجل بردارد از پیشم حیات مستعاردر یقین من نیفزاید به ذات کردگار (نگر: میراث اسلامی ایران، ج ۸، ص ۲۹۹).

۵۰/ ۱۲ لم اکن لاعبد ربّا لم اره/ این مضمون، به غیر این لفظ هم در حدیثنامه‌ها هست.

به این لفظ دستیاب می‌شود در: بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۱۲؛ که حدیث علوی است.

۵۰/ ۱۲ باب مدینه علم/ اشاره است به حدیث شریف مصطفوی:

«أنا مدینة العلم و

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۴۹

علیّ بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب».

ابن شهرآشوب در مناقب این حدیث را بدین صورت آورده و مورد اجماع دانسته و طرق آن را یاد کرده و مدلول آن را باز رسیده است (نگر: مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام، تحقیق: البقاعی، ج ۲، ص ۴۲) ۵۲/ ۱۵ اینکه آنچه وارد شده است/ مرعشی: «تا این که آنچه وارد شده است». ق (ص ۳۵): «مع أن الوارد ...».

متن، مطابق اعظم است.

۵۵/ پ این مثلی است/ مثلی که در متن عربی آمده و مرحوم مجلسی (ره) ترجمه و تحشیه نموده، این است: «حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة» (ن، ص ۱۳؛ و: ق، ص ۳۷).

مثل «حذو النّعل بالنّعل و القذّة بالقذّة» را أبو هلال عسکری در جمهرة الأمثال خویش آورده و گفته: «یضرب مثلا فی تشابه الشیئین ...، و القذّة: الرّیشة الّتی ترکّب علی السّهم ...»

(جمهرة، ج ۱، ص ۳۸۱).

شیخ طریحی در مجمع البحرین آورده:

«فی الحدیث عن النّبی (صلّی اللّه علیه و آله): «یکون فی هذه الأمّة ما کان فی بنی إسرائیل، حذو النّعل بالنّعل و القذّة بالقذّة»، ...؛ و «حذو القذّة بالقذّة»

أی کما تقدّر کلّ واحدة منهما علی قدر صاحبتها و تقطع، یضرب مثلا للشّیئین یستویان و لا یتفاوتان» (مجمع، تحقیق الحسینی).

۵۶/ ۶ إنّی تارک .../ در باره روایت و راویان حدیث ثقلین، نمونه را، نگر: منهاج الکرامة، ص ۱۵۵، پی‌نوشت؛ و: المراجعات، طبع أسوه، صص ۶۵- ۶۸؛ و: ...

۵۶/ ۱۱ ابو عمرو زاهد/ ق (ص ۴۰) و ن (ص ۱۵): «ابو عمر الزاهد»؛ متن ما، مطابق است با مرعشی و اعظم.

۵۶/ ۱۱ تغلب/ ضبط ما مطابق است با مرعشی و اعظم و ن (ص ۱۵)؛ ق (ص ۴۰):

«ثعلب».

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۵۰

۵۶/ ۱۷ حجّتی است بر ردّ قول منکرین ... در نفوس خلایق/ متن ما، موافق است با اعظم؛ مرعشی: «حجّتی است بر ردّ خلایق».

۵۶/ ۲۱ بیگانگان دوران دشمن را در این باب اعلم می‌دانند/ در دستنوشت مرعشی: «از بیگانگان». اعظم (مطابق مختار ما) «از» ندارد.

۵۷/ ۱۰ تقلید/ متن، مطابق اعظم است؛ مرعشی: «نقلیّه».

ن (ص ۱۶) و ق (ص ۴۱): «لقلدوا فیه».

۵۷/ ۱۴ و لیکن ...‌/ ن (ص ۱۶) و ق (ص ۴۱): «و لکن ما دلّ و قل أولی مما کثر فمل».

۵۷/ ۲۲- ۲۱ در روز غدیر/ چنین است در مرعشی و اعظم.

ن (ص ۱۶) و ق (ص ۴۴): «یوم الدار».

مصحّح ق در حاشیه «الدار» نوشته است: «فی «ح» [دستنوشت فرحهٔ الغری ی بازمانده از سده سیزدهم] الغدیر و هو تصحیف حیث لا تستقیم العبارهٔ و الصواب کما فی «ق» [دستنوشت فرحهٔ الغری ی مورّخ ۹۴۷] و «ط» [ن در پژوهش ما].» (ص ۴۴، پی‌نوشت).

قاعدتا در نسخه‌ای که مبنای ترجمه علّامه مجلسی (ره) بوده، ضبط «الغدیر» وجود داشته است که ایشان هم چنان ترجمه فرموده‌اند.

۵۸/ ۱۴ عبد الرّحمن بن ... حمیر/ ضبط متن، مطابق است با مرعشی.

ضبط اعظم نیز- هر چند بروشنی خوانده نمی‌شود- گویا همین است الّا این که به جای «مقفر»، «ثفر» یا «ثغر» ضبط کرده.

ن (ص ۱۸): «عبد الرحمن بن عمرو بن یحیی بن عمر بن ملجم بن قیس بن مکسوح بن نفر بن کلدهٔ بن حمیر».

ق (ص ۴۴): «عبد الرحمن بن عمرو بن ملجم بن قیس بن مکشوح بن نضر بن کلدهٔ بن حمیره».

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۵۱

چنان که دیده می‌شود نسخه‌ها، در ضبط نسب آن بدکردار پریشان روزگار و گجسته لعین، پریشان‌اند؛ لذا تصحیح ممکن نیست و نمی‌توان دانست اختیار و ضبط علّامه مجلسی (ره) یا نسخه مبنای ترجمه ایشان، چه بوده است.

۵۹/ ۷ فرمود که آن لعین را به آتش سوختند/ «که» در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

سنج با روایت منقول در: روض الجنان، ج ۱۵، ص ۳۸۹.

۵۹/ ۲۳ بختی/ در دستور الإخوان (ج ۱، ص ۹۸) می‌خوانیم: «البختی: شتر خراسانی.

البخاتی و البخت، جماعهٔ».

۵۹/ ۲۳ منشور/ چنین است در اعظم؛ مرعشی: «منسوب».

ق (ص ۴۶): «... علی رؤوسهم منشور اعلامها ...».

۶۰/ ۲ آنچه نقل کرده است عبد الحمید ...‌/ مرعشی: «و آنچه ...»؛ اعظم (مطابق مختار ما) «و» ندارد.

۶۰/ ۴ وضع کند که/ مرعشی «که» را ندارد؛ از اعظم افزوده شد.

۶۰/ ۵ و من النّاس ... الفساد/ قرآن: س ۲، ی ۲۰۴ و ۲۰۵.

۶۰/ ۸ و من النّاس ... مرضات اللَّه/ قرآن: س ۲، ی ۲۰۷.

۶۰/ ۹ پس سیصد هزار درهم ... قبول کرد/ این پاره در مرعشی نبود، از اعظم افزوده شد؛ تنها یک تصرّف در ضبط اعظم صورت گرفت، و آن، این که واپسین لفظ در اعظم، «نکرد» بود که ما به «کرد» تبدیل کردیم؛ موافق با متن عربی (نگر: ن ص ۲۰، ق ص ۴۷).

۶۰/ ۲۰ و علی بن ابراهیم ... الخطّاب نازل شد/ در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

۶۱/ ۶ سیّد مختار/ چنین است در مرعشی؛ اعظم: «رسول ص».

۶۱/ ۶ رسول خدا/ چنین است در مرعشی؛ اعظم: «رسول».

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۵۲

۶۱/ ۱۰ حضیره/ چنین است در اعظم؛ مرعشی: «حصین».

ن (ص ۲۰): «حضیرة»؛ ق (ص ۴۷): «خضرة» [شاید غلط چاپی باشد، چون دست کم باید در حاشیه اختلاف با ن را یاد می‌کرد که نکرده است].

۶۱/ ۱۲ مرد پیر موی سر و ریش سفیدی را/ چنین است در اعظم؛ مرعشی: «مرد پیری و موی سر و ریش سفیدی را».

۶۱/ ۲۴ قرعة الشّراب/ چنین است در اعظم و ن (ص ۲۱).

مرعشی: «قرعة التّراب»؛ ق (ص ۴۸): «ترعة الشراب».

۶۲/ ۵ ظنّ فاسدی ... نیست/ ق (ص ۴۸) و ن (ص ۲۱): «ان یظنون الا ظنا و ما لهم به من علم».

۶۲/ ۱۰ آزاد کرده/ مرعشی: «و آزاد کرده»؛ اعظم (مطابق مختار ما) «و» را ندارد.

۶۲/ ۱۱ بنا کرد/ مرعشی: «بنا برکرد»؛ متن مطابق اعظم است. ترجمه فرحة الغری ۱۵۲ تعلیقات

/ ۱۱ و وقف کرد/ «و» از اعظم افزوده شد؛ مرعشی: «وقف کرد».

۶۲/ ۲۳ نور الاقاحی النّجدیه/ چنین است در ن (ص ۲۲) و ق (ص ۴۹)- فقط به جای «ه» ی پایانی، (ة) دارند که در زبان عربی طبیعی است.

مرعشی: «نور الافاحی النّجدیه»؛ اعظم: «نور الاماحی النجدیه» یا چیزی شبیه به این.

در دستور الإخوان (ج ۱، ص ۶۰) می‌خوانیم:

«الاقحوان: بابونه؛ و کافور سپر غم؛ و لاله کوهی؛ الواحدة: اقحوانة؛ الأقاحی، جماعة.

یقال: رأیت أقاحی أمره، أی رأیت تباشیر أمره» (با اندکی تصرّف در سجاوندی).

۶۳/ ۴ حجّاج گفت که بگو مناقب ... به بدی یاد نکرده‌اند/ این پاره در مرعشی نیست. از اعظم افزوده شد. نیز نگر: ق (ص ۵۰).

۶۴/ ۳ ابی سفیان/ مرعشی «ابی» را ضبط نکرده است؛ متن مطابق اعظم می‌باشد.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۵۳

۶۴/ ۳ علیّ بن ابی طالب (ع)/ «ع» از اعظم افزوده شد.

۶۴/ ۵ جویریة بن مسهر/ مرعشی: «جویرة بن مسهر»؛ متن ما مطابق اعظم است.

۶۴/ ۷ محمّد بن محمّد بن علیّ ذباب واعظ/ چنین است در اعظم و مرعشی (لیک در مرعشی «ذباب» طوری نوشته شده که «زباب» هم می‌توان خواند).

ن (ص ۲۴): «محمد بن محمد بن علی بن الزیات الواعظ».

ق (ص ۵۲): «محمد بن محمّد بن علی الزیات الواعظ» (مصحّح ق در حاشیه نوشته است: «فی «ق» [نسخه فرحة الغری ی مورّخ ۹۴۷ ه. ق.] الدباب و فی البحار.»).

۶۴/ ۱۰ هیچ کس انکار این نکرد/ چنین است در مرعشی و اعظم.

ن (ص ۲۴) و ق (ص ۵۳): «لم ینکر ذلک علیه».

۶۴/ ۱۶ کراچکی/ چنین است در اعظم و مرعشی (به جیم فارسی).

در کتب تازی او را «کراجکی» می‌نویسند.

در باره وی، نگر: روضات الجنّات، ج ۶، صص ۲۰۹- ۲۱۵؛ و: رجال السّیّد بحر العلوم، ج ۳، صص ۳۰۲- ۳۰۹.

محدّث قمی (ره) می‌گوید: «الکراجکی بالکاف المفتوحة و الراء المهملة و الألف و الجیم المضمومة و الکاف و الیاء نسبة الی کراجك قریة علی باب واسط» (الکنی و الألقاب، ج ۳، ص ۱۰۹).

۶۵/ ۱۰ قصّه دفن حضرت امام حسن (ع)/ در مرعشی «قصه دفن حضرت امام حسن و امام حسین ع» نوشته شده است. بنا بر ن و ق

اصلاح کردیم.

ق (ص ۵۴): «قصه الحسن فی دفنه»؛ ن (ص ۲۵ و ۲۶): «قصهٔ الحسن علیه السّلام فی دفنه».

۶۵/ ۲۲ حسن بن الحسین بن طحال بغدادی/ در ن (ص ۲۷) و ق (ص ۵۶) آمده است: «الحسن بن الحسین بن طحال المقدادی»؛ در مرعشی: «حسن بن الحسین بن طحال

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۵۴

بغدادی.

در بحار الأنوار (ج ۴۲، ص ۱۹۷)، «المقدادی» است.

۶۶/ ۱۲ تلکهای سفید/ ق (ص ۵۶) و ن (ص ۲۸): «الذکوات البیض».

علّامه مجلسی در بحار در بخش «بیان» مرقوم فرموده است:

«الذّکوهٔ فی اللّغهٔ الجمرهٔ الملتهبهٔ، فیمکن أن یکون المراد بالذکوات التّلال الصغیرهٔ المحیطهٔ بقبره [أی قبر أمیر المؤمنین] علیه السّلام، شبّهها لضیائها و توقّدها عند شروق الشّمس علیها لما فیها من الدّراری المضیئهٔ بالجمرهٔ الملتهبهٔ؛ و لا یبعد أن یکون تصحیف دکاوات جمع دکّاء، و هو التلّ الصغیر؛ و فی بعض النسخ: الرکوات- بالراء المهملهٔ-، فیحتمل أن یکون المراد بها غدرانا و حیاضا کانت حوله» (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۳۷).

۶۷/ ۹ سال هفتم از هجرت/ در مرعشی «سال هفتم از هجرت» آمده است، ولی در ق (ص ۵۹) و ن، «سنهٔ سبع عشرهٔ من الهجرهٔ» آمده.

آیا اشتباه از نسخه‌ای است که مبنای ترجمه علّامه مجلسی (ره) بوده؟

در باره تاریخ بنای کوفه، نگر: موسوعهٔ النّجف الأشرف، ج ۱، ص ۸۱؛ و: دائرهٔ المعارف الإسلامیهٔ الشّیعیهٔ، ج ۱۰، ص ۳۵.

۶۷/ ۱۷ سعد خفاف/ ق (ص ۵۹): «سعد الاسکافی»؛ ن (ص ۳۰): «سعد الاسکاف».

۶۷/ ۲۳ کلبی/ چنین است در مرعشی. ن (ص ۳۱): «المهلبی».

ق (ص ۶۰): «الکلینی». مصحّح ق در حاشیه نوشته است:

«فی الاصل [یعنی نسخه خطّی سده سیزدهم] الکلیبی و فی «ط» [یعنی ن در پژوهش ما] و «ق» [یعنی نسخه مورّخ ۹۴۷ ه. ق.] المهلبی فکلاهما تصحیف و الصواب (الکلینی).».

۶۹/ ۳ هنگام ارتحال/ مرعشی: «چون هنگام ارتحال»؛ متن ما مطابق اعظم است.

۶۹/ ۴ مرا غسل بده و کفن درپوشان و حنوط کن ... پس پیش آی- ای فرزند!- و بر من هفت تکبیر بگو و این جایز نیست .../ چنین است در مرعشی. در اعظم نیز چنین است، با

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۵۵

یک تفاوت جزئی، بدین شرح که به جای «برداشته خواهد شد»، «آن برداشته خواهد شد» دارد.

اصل عربی عبارت در ق (ص ۶۲) از این قرار است: «فغسلنی و حنطنی بحنوط جدك و کفنی و ضعنی علی سریری و لا یقربن احد منکم مقدم السریر فانکم تکفونه، فاذا حمل المقدم فاحملوا المؤخر، و یتبع المؤخر المقدم حیث ذهب، فاذا وضع المقدم فضعوا المؤخر، ثم تقدم أی بنی فصل علی و کبر سبعا، فإنها لا تحل ...».

در ن (ص ۴۳) قدری متفاوت است؛ از جمله «و کفنی»، قبل از «و حنطنی» قرار دارد که به ترجمه علّامه مجلسی (ره) نزدیک‌تر است؛ با این همه چنان که پیداست متن مترجم نسبت به متن عربی کاست و فزود دارد.

۷۰/ ۲ پس حضرت امام حسن (ع) کلنگی گرفتند/ پیش از این، می‌بایست ترجمه «ثم برز الحسن بالبردهٔ التی نشّف بها رسول اللّه و

فاطمه، فنشّف بها امیر المؤمنین» (ق، ص ۶۳ و ۶۴)، آمده باشد که در مرعشی و اعظم اثری از آن نیست.

۷۰/ ۴ مقرّر/ مرعشی: «مقدّر»؛ متن، موافق اعظم است.

۷/ ۹ حسین حلال/ چنین است در مرعشی و اعظم. ق (ص ۶۷) و ن (ص ۳۷):

«الحسین الخلال».

۷۱/ ۲۴ حسین سرکه فروش/ چنین است در مرعشی و اعظم. ق (ص ۶۹) و ن (ص ۳۹): «حسین الخلال».

«الخلّال» در زبان تازی یعنی «سرکه گر» و «سرکه فروش» (نگر: دستور الإخوان، ج ۱، ص ۲۵۵)؛ و این که علّامه مجلسی (ره) در اینجا شهرت راوی را ترجمه کرده است، خورند توجّه می‌باشد؛ آیا بدین وسیله نمی‌خواسته تنبّه بدهد که میان این «حسین الخلال» و «حسین حلال» پیشین- چنان که نسخه‌ها ضبط کرده‌اند- فرق می گذاشته و ضبط نام او را موافق نسخه‌ها به «حاء» می‌دانسته است؟- و اللَّه أعلم بالصّواب.

۷۲/ ۱۲ جواره/ در مرعشی و اعظم به فتح جیم است.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۵۶

۷۲/ ۲۳ زلل/ مرعشی: «ذلل»؛ متن مطابق است با اعظم.

۷۳/ ۷ هر یک از ائمّه- صلوات اللَّه علیهم-/ چنین است در اعظم. در مرعشی، «از» افتاده است.

۷۴/ ۱ جواره/ چنین است در اعظم (به کسر جیم). مرعشی: «جواره» [!].

۷۴/ ۱۹ (ره)/ چنین است در مرعشی. اعظم: «علیه الرّحمه».

۷۶/ ۱ المضیء/ چنین است در اعظم. مرعشی: «المضی».

۷۶/ ۹ موضع قبر حضرت امیر المؤمنین (ع)/ «ع» در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد؛ ظاهرا رمز را در اعظم، «ص» نیز می توان خواند.

۷۷/ ۱۳ سؤال کردم/ در مرعشی افتاده بود؛ از اعظم افزودیم.

۷۷/ ۱۷ لباب المسرّت/ چنین است در مرعشی. اعظم: «لباب المسرّه».

۷۸/ ۸ آن موضع که/ در مرعشی نبود؛ از اعظم برافزودیم.

۸۰/ ۹ و از استر ... پیش رفتند/ در مرعشی نبود؛ از اعظم برافزودیم.

۸۱/ ۱۵ حسین بن ابی العلا/ چنین است در مرعشی و اعظم.

ق (ص ۸۹): «حسین بن أبی العوجاء»؛ ن (ص ۶۰): «حسین بن ابی العیفاء».

۸۳/ ۱۵ حفص کناسی/ مرعشی: «حفص کنّاسی». در اعظم طوری نوشته شده که بیشتر «حفص کناس» خوانده می‌شود تا «حفص کناسی». ق (ص ۹۲): «حفص الکناس»؛ ن (ص ۶۳): «حفص الکناسی».

۸۳/ ۲۰ زید بن طلحه/ چنین است در مرعشی و اعظم. ن (ص ۶۴) نیز مؤیّد این ضبط است.

در ق (۹۲) «یزید بن طلحهٔ» آمده است و مصحّح در حاشیه ذیل «یزید» نوشته: «فی

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۵۷

«ط» [یعنی ن در پژوهش ما] زید و هو تصحیف و الصواب کما فی الاصل و ما اثبتناه فی الکافی.»

۸۳/ ۲۳ ثویّه/ چنین است اعظم. مرعشی: «سویّه».

ق (ص ۹۳) و ن (ص ۶۴): «الثویهٔ».

«الثویّهٔ ... بفتح الثّاء و کسر الواو موضع بالکوفهٔ به قبر أبی موسی الاشعری و المغیرهٔ بن شعبهٔ» (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۳۷).

۸۴/ ۱۳ در موضعی/ چنین است در اعظم. در متن مرعشی، «موضعی» نیست، ولی از قضا چون در محلّ اولین کلمه صفحه دست چپ بوده و کاتب- به رسم قدما- آن کلمه را در گوشه پایینی صفحه دست راست نوشته، می‌بینیم که او هم لفظ «موضعی» را پیش چشم داشته و در گوشه پایینی نوشته ولی ظاهرا در آغاز صفحه از قلم انداخته است.

۸۵/ ۶ او و رسول خدا (ص) یک دیگر را ملاقات می کنند تا روز قیامت/ چنین است در اعظم و مرعشی.

ق (ص ۹۵) و ن (ص ۶۶): «یلتقی هو و رسول اللّه (ص) [« (ص)» از ق افتاده است] یوم القیامة».

۸۵/ ۹ فما قضیت/ چنین است در مرعشی. اعظم: «فکما قضیت».

این اختلاف ظاهرا در نسخ خود فرحة نیز هست؛ چه ق (ص ۹۵) «فما قضیت» ضبط کرده و در مقابل ن (ص ۶۶) «فکما قضیت» آورده است؛ فتأمّل.

۸۵/ ۱۰ ینمی/ مرعشی: «ینمی» «به فتح حرف مضارعه). متن ما، موافق است با اعظم و ق (ص ۹۵) که حرف مضارعه در هر دو مضموم است.

۸۵/ ۱۱ لا تنقص/ اعظم: «لا تنقص» (به ضمّ حرف مضارعه).

حرکتگذاری متن موافق است با مرعشی و ق (ص ۹۵).

۸۵/ ۱۷ تذکرک، لا تنساک، تخشاک، تراک، تلقاک/ حرف مضارعه در جمیع این افعال،

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۵۸

در مرعشی، «ت»، و در اعظم و ن (ص ۹۶)، «ن»، است.

ضمنا در مرعشی به جای «و لا» (پیش از «ننساک» به ضبط خودش/ ضبط ما:

تنساک)، «فلا» دارد.

۸۵/ ۱۸ غرفات، غرفاتنا/ در هر دو مورد در اعظم حرف «راء» مفتوح است ولی مرعشی و ن (ص ۹۶) مطابق ضبط ماست. گفتنی است که هر دو قرائت، بنا بر کتب لغت، درست است؛ نگر: القاموس المحیط، ج ۳، ص ۲۶۱.

۸۵/ ۱۹ الهدی/ چنین است (با دال) هم در مرعشی و هم در ن (ص ۹۱)؛ اعظم:

«الهوی».

۸۵/ ۱۹ الکرامة/ مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۸۵/ ۱۹ الحفظ/ مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۸۵/ ۱۹ عمرنا/ چنین است (به سکون میم) در مرعشی؛ در اعظم به ضمّ میم است.

گفتنی است که بنا بر کتب لغت، هر دو قرائت درست می‌نماید.

۸۵/ ۱۹ البرکة/ مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۸۵/ ۲۰ العون/ مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۸۵/ ۲۰ الثّبات/ مجرور است در اعظم و منصوب است در مرعشی.

۸۵/ ۲۰ طوّقتنا/ مرعشی: «وفّقتنا»؛ اعظم: «طوّفتنا». متن موافق است با ق (ص ۹۶) و ن (ص ۶۸).

۸۶/ ۲ گو/ این واژه را علّامه مجلسی (ره) در ترجمه «حفیرة» (نگر: ق، ص ۹۷) آورده است.

در دستور الإخوان (ج ۱، ص ۲۲۷) آمده است: «الحفیرة: گور کاویده؛ و: گو کاویده» (با

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۵۹

تصرّف در سجاوندی).

۸۶/ ۳ پاره‌ای آهن نقش کرده/ مرعشی: «پاره آهن نقش کرده» [ظ. پاره‌ای آهن نقش کرده]؛ اعظم: «پاره آهن نقش کرده» [ظ. پاره آهن نقش کرده‌ای».]

ق (ص ۹۷): «سکهٔ حدید».

۸۶/ ۸ ششصد وصی/ چنین است در اعظم. مرعشی: «ششصد و سی» [!].

ن (ص ۷۰) و ق (ص ۹۸) مؤیّد ضبط اعظم‌اند.

۸۷/ ۶ جسم مقدّس/ ضبط متن، موافق است با اعظم. مرعشی: «چشم مقدّس» (که مسلّما سهو قلم کاتب است و ن و ق هم مؤیّد سخن مایند).

۸۷/ ۷ سراندیب/ چنین است در مرعشی و ق (ص ۱۰۱) و ن (ص ۷۳). اعظم:

«سرندیب».

۸۷/ ۲۰ صلّی اللَّه علیه و آله/ چنین است در اعظم. مرعشی: «ص».

۸۸/ ۲ چون امیر المؤمنین نفس پیغمبر است و زیارت او زیارت آن حضرت است/ این توضیح از مرحوم علّامه مجلسی- رضوان اللَّه علیه- است و در متن عربی عبارتی بازاء آن وجود ندارد.

شیخ ابو الفتوح رازی- قدس سرّه- ذیل «وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ» (قرآن، س ۳، ی ۶۱) نوشته است:

«و نیز بخوانیم نفس خود را و نفس شما را، و باتّفاق مراد به نفس امیر المؤمنین علی است اینجا، برای آن که کسی نفس خود را بنخواند، چه این معنی از میان مرد و نفسش صورت نبندد. پس لا بدّ لفظ مجاز بود و مورد او بر مبالغت بود، یعنی بخوانیم کسی را که حکم نفس او حکم نفس ما باشد، و آنچه ما را باشد او را باشد، و آنچه بر ما باشد بر او باشد. حکم او در عصمت و طهارت و غنا و کفایت حکم من باشد. پس همچنان باشد که من او باشم و او من باشد، و این کنایت باشد از غایت اختصاص و محبّت و قربت و

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۶۰

دوستی تا دو دوست چون دوستی بغایت باشند، گویند اینان متّحد شدند؛ اگر چه به صورت دواند، به معنی یکی‌اند؛ چنان که شاعر می گوید:

أنا من أهوی و من أهوی أنانحن روحان حللنا بدنا

فإذا أبصرتنی أبصرتهو إذا أبصرته کان أنا و این لفظ دلیل کند بر آن که امیر المؤمنین علی بهتر از همه صحابه و اهل البیت بود، برای آن که آن را خدای تعالی نفس رسول خواند ...» (روض الجنان، ج ۴، ص ۳۶۵، و ۳۶۶) ۸۸/ ۷ یونس قصیری/ چنین است در مرعشی و اعظم. ن (ص ۷۴) و ق (ص ۱۰۲):

«یونس بن أبی وهب القصری».

۸۸/ ۱۰ حق سبحانه و تعالی- و جمیع ملائکه و پیغمبران و مؤمنان او را زیارت می کنند/ در مرعشی «را» از قلم افتاده (یا در عکس مورد مراجعه ما ظاهر نشده) است ولی اعظم مؤیّد ضبط ماست.

در هامش ن (ص ۷۴) ذیل «من یزوره اللَّه»، نوشته‌اند: «معنی یزوره اللَّه یرسل الیه رحمته».

۸۸/ ۱۴ چنان که حضرت پیغمبر (ص) فرمودند که ... تا روز قیامت/ این توضیح از علّامه مجلسی است- قدّس اللَّه نفسه الزّکیّة.

ظاهرا نظر مرحوم مجلسی به این حدیث شریف نبوی است:

«لضربة علیّ یوم الخندق أفضل من عبادة الثقلین»

(نگر: مناظرات فی الإمامة، ص ۵۰۱، نیز سنج: ما روته العامّة من مناقب اهل البیت علیهم السّلام، ص ۱۴۵؛ و: منهاج الکرامة فی

معرفة الإمامة، ص ۹۱).

۸۸/ ۲۰ ظاهرا/ چنین است در اعظم. در مرعشی یک الف کوتاه هم بر روی راء گذاشته شده که بی‌شبهه مانع از قرائت با تنوین است.

۸۸/ ۲۳ صیمری/ چنین است در اعظم؛ مرعشی: «ضمیری».

ق (ص ۱۰۳): «الصیمری»؛ ن (ص ۷۵): «الصیرفی».

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۱

۸۸/ ۲۴ پیاده به زیارت/ لفظ «پیاده» از «مرعشی» فرو افتاده است؛ از اعظم افزودیم.

۸۹/ ۱۷ کالصّحیح/ چنین است در اعظم. مرعشی: «کالصح» ۹۱/ ۱۵ من لا یحضره الفقیه/ گفتنی است که نام این کتاب شریف که از کتب اربعه حدیثی امامیّه بشمارست، در حقیقت، «کتاب من لا یحضره الفقیه» می‌باشد؛ یعنی لفظ «کتاب» جزئی اصیل است از نام اثر.

این مطلب از آنچه شیخ جلیل اقدم، صدوق- رضی اللَّه عنه و أرضاه-، در مقدّمه‌اش بر کتاب در باب انگیزه تدوین آن نوشته و نیز از سیاق عبارت وی، نیک پیداست (نگر:

کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲ و ۳) در تداول و نوشتار، بسیاری، «فقیه من لا- یحضره الفقیه» یا «من لا یحضره الفقیه» می گویند و می‌نویسند (نگر: منیهٔ المرید، ص ۴۱۲، پی‌نوشت) که ظاهرا اوّلی بر سبیل نوعی نقل به معنا، و دوّمی از رهگذر اختصار است.

۹۱/ ۱۵ زیادتی هست .../ توجّه به این «زیادت» و نقل و درج آن از علّامه مجلسی- قدّس سرّه- است و این زیادت در متن عربی فرحهٔ الغری مذکور نیست. نگر: ق، ص ۱۰۷؛ و: ن، ص ۸۰.

برای دیدن مرجع مرحوم مجلسی (ره)، نگر: کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۸.

۹۱/ ۱۶

حقّ لمن ... مأتیّ

/ این بهره در مرعشی نیست. از اعظم افزوده شد.

۹۱/ ۲۱ یستمعون/ چنین است در مرعشی. اعظم: «یسمعون». ضبط اعظم خلاف صورت قرآنی است.

۹۳/ ۷ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ .../ س ۲۱، ی ۹۰.

۹۳/ ۹ زبان/ چنین است اعظم؛ مرعشی: «زیارت».

۹۳/ ۱۰ بشارت ده/ متن موافق اعظم است. در مرعشی، «ده» فرو افتاده است.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۲

۹۴/ ۱

اللّهمّ صلّ علی الأئمّهٔ من ولده

/ چنین است در اعظم. مرعشی:

«السّلم علی الائمّهٔ من ولده».

ضبط متن عربی فرحهٔ الغری مؤیّد اعظم است.

۹۴/ ۲

لدینک و أعلاما

/ در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد؛ ضبط متن عربی فرحهٔ به گونه‌ای است که این افزایش را تأیید می‌کند.

۹۴/ ۶

السّلام على الأئمّة المستودعين

/ در مرعشی نبود. از اعظم افزودیم.

ق (ص ۱۰۸) و ن (ص ۸۱) نیز مؤیّد ضبط مایند.

۹۴/ ۷ لخوفهم/ چنین است در مرعشی و ق (ص ۱۰۸).

اعظم و ن (ص ۸۱؛ بدون حرکتگذاری): «بخوفهم» ۹۴/ ۱۲ رسالت/ چنین است در مرعشی. اعظم: «رسالات».

۹۴/ ۲۰ در عهده آن حضرت صلوات اللَّه علیه است/ «است» در مرعشی نبود؛ ما افزودیم.

اعظم: «در عهده آن حضرت است (ص)».

۹۵/ ۱۶ که حکم‌کننده ... فرست بر کسـی/ این بخش در مرعشی نیست؛ ولی در اعظم به خطّ اصلی و با رمز «ص» در حاشیه افزوده شده است. امیدوارم- چون این مطلب در حاشیه عکس ما از اعظم جای دارد- چیزی از ملاحظه و قرائت ما فوت نشده باشد.

۹۶/ ۱۴

السّلام عليك يا حبيب اللَّه

/ در مرعشی نیست؛ از اعظم افزودیم.

۹۶/ ۱۵ یا صـفوة اللَّه/ در مرعشـی بر روی و زیر صاد «صـفوة»، فتحه و ضمّه و کسره، هر سه، نهاده شده است. در اعظم تنها بر روی صاد فتحه هست- چنان که تلفّظ مشهور است.

ضبط حرکات سه‌گانه مضبوط در مرعشـی عالمانه و عامدانه به نظر می‌رسد؛ زیرا که حرف یکم «صـفوة»، بنا بر واژه‌نامه‌ها، پذیرای هر یک از این سه حرکت می‌تواند بود.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۳

نگر: القاموس المحیط، ج ۴، ص ۵۰۹.

۹۶/ ۲۴

ورد الواردين

/ چنین است در اعظم. مرعشی: «الورد الواردين».

سه مرتبه/ از مرعشی فرو افتاده است. از اعظم ضبط کردیم.

۹۷/ ۱۷ وجه/ مرعشی: «رحمة». متن مطابق اعظم است.

ق (ص ۱۱۰) و ن (ص ۸۴) هم مؤیّد ضبط اعظم‌اند.

۹۷/ ۲۱ متّبع/ چنین است در مرعشی. اعظم: «متّبع» ق (ص ۱۱۰): «متبع».

۹۷/ ۲۳ الوفادة/ چنین است در اعظم. مرعشی: «الوفادة».

۹۸/ ۴

ينصره و ينتصر به

/ این ضبط و حرکتگذاری موافق است با مرعشی.

اعظم:

«تنصره و تنتصر به»

. ق (ص ۱۱۱):

«ینصره و ممن تنتصر به»

. ن (ص ۸۵) نیز مثل ق است ولی بدون حرکتگذاری.

۹۸/ ۱۹ در شان او فرموده که

یحبّهم و یحبّونه

/ نگر: روض الجنان و روح الجنان، ج ۷، ص ۶ به بعد.

۹۸/ ۱۹ حضرت سیّد الأنبیاء فرمودند در خیبر که ...‌/ ابن شهرآشوب در مناقب در فصل «فی مقامه علیه السّلام فی غزاهٔ خیبر»، گوید: «...

فقال [صلّی اللّه علیه و آله]: «لأعطینّ الرایهٔ غدا رجلا یحب اللّه و رسوله، و یحبه اللّه و رسوله کرارا غیر فرار، یأخذها عنوهٔ»

، و فی روایهٔ:

«یأخذها بحقّها»

، و فی روایهٔ

«لا یرجع حتی یفتح اللّه علی یده»

.» (مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام، تحقیق: البقاعی، ج ۳، ص ۱۵۲).

همچنین برای آگاهی بیشتر، نگر: فضائل الخمسهٔ، ج ۲، ص ۱۸۲ به بعد؛ و: منهاج الکرامهٔ، تحقیق: عبد الرّحیم مبارک، ص ۹۱ و ۹۳.

۹۸/ پ سعد خ ل/ این حاشیه در اعظم هست ولی در مرعشی نیست. ضمنا سنج: ق،

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۴

ص ۱۱۱؛ و ن، ص ۸۴.

۹۸/ ۲۱ دیگر در مرغی که ...‌/ نگر: مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام، تحقیق: البقاعی، ج ۳، ص ۷۳؛ و: ج ۲، ص ۳۱۸؛ و: منهاج الکرامهٔ، تحقیق: عبد الرّحیم مبارک، ص ۹۲؛ و کشف الیقین، صص ۲۸۸- ۲۹۱ (متن و حاشیه).

این خبر را اهل حدیث و کلام، در اصطلاح، «خبر طائر» می‌خوانند.

خبر طائر از احادیثی است که خاصّه و عامّه بتواتر نقل کرده‌اند (نگر: کشف الیقین، ص ۲۸۸).

۹۹/ ۲۴ اسانید حسنه کالصّحیحه/ در مرعشی به جای «کالصّحیحه» آمده «کالصّحیح».

ضبط متن، موافق اعظم است.

۱۰۰/ ۱ منقولست از ابو بصیر ...‌/ نگر: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

۱۰۰/ ۳ پائی/ چنین است در مرعشی. اعظم: «پای».

۱۰۰/ ۹ میسمی که آلت داغ است/ در مرعشی حرف یکم و دوم «میسمی» به ترتیب مفتوح و ساکن‌اند، یعنی «میسمی» نوشته شده است.

۱۰۰/ ۱۳ سخن خواهد گفت/ چنین است در مرعشی. اعظم: «سخن خواهد فرمود».

۱۰۰/ ۲۱ آیه وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ/ اعظم: «آیه و اذا وقع الخ». متن ما، موافق مرعشی است.

۱۰۱/ ۱۴ در حال رکوع/ نگر: روض الجنان، ج ۷، صص ۱۹- ۳۴.

۱۰۲/ ۱۲ متّفق شده‌اند بر قتل او/ می‌سزد که خواننده ارجمند رجوع کند به: طرف، تحقیق و توثیق: الشّیخ قیس العطّار، صص ۴۶۵-

.۴۷۳

۱۰۲/ ۱۶ قنفذ/ مرعشی: «قنفد»؛ متن موافق اعظم است.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۵

۱۰۲/ ۲۴ سقیفه بنی ساعده/ مرعشی: «سقیفه بنی ساعده»؛ متن از اعظم است.

۱۰۳/ ۲ با باطلی چند/ مرعشی: «یا باطلی چند»؛ متن از اعظم است.

۱۰۳/ ۲۰ مثلی/ علّامه مجلسی (ره)، «مثل» را در ترجمه «ندّ» آورده است.

شیخ ابو الفتوح رازی- رضی اللّٰه عنه- ذیل «فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً» (س ۲، ی ۲۲)، می‌فرماید:

«انداد جمع ندّ باشد؛ هم مثل باشد و هم ضدّ باشد؛ و کلمه از اضداد است.

امّا به معنی چنان بود که حسّان گوید:

أ تهجوه و لست له بندّفشرّکما لخیرکما الفداء [آیا تو او را هجو و بدگویی می‌کنی، در صورتی که تو همانند او نیستی. پس بدی و شرّ شما هر دو، فدای خیر و نیکی‌تان باد!] و قال جریر:

أ تیما تجعلون إلیّ نـدّاو ما تیم لـذی حسب ندیـد [آیا تیم را نظیر و مثل من قرار می‌دهید، در صورتی که تیم همانند و نظیر شـخص صاحب حسب نیست.] ای نظیر.

و مفضّل بن سـلمه گفت: «نـدّ»، «ضـدّ» باشـد، من قولهم: نـدّ البعیر اذا نفر، و بعیر نـدود، ای نفور، برای آن که اضداد متنافر باشـند و معنی متقارب است.

با خـدای تعالی مثل فرو میاریـد، یا ضـدّ فرو مدارید، مراد به هر دو انبازی در عبارت؛ یعنی با خدای تعالی شـریک مگویید؛ چه اگر خـدای را- تعـالی عن ذلـک علوّا کبیرا- مثلی بودی، چون ضـدّی بودی بـا او در منـازعت و ممـانعت. پس معنی یکی است با تضادّ لفظین- چنان که بینی» (روض الجنان، ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ ترجمه ابیات از آخر کتاب نقل شد؛ با اندکی تصرّف).

۱۰۷/ ۳ حضرت امام حسن است/ مرعشی: «حضرت امام حسن و امام حسین است»؛ متن مطابق اعظم است.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۶

۱۰۷/ ۵ در تهذیب «علی تزکیهٔ الحق» است/ نگر: تهذیب الأحکام، حقّقه: السّید حسن الموسوی الخرسان، ج ۶، ص ۲۷.

۱۰۷/ ۷ بخوانند/ مرعشی: «بدانند»؛ متن مطابق اعظم است.

۱۰۹/ ۱۱ زوره‌ای/ مرعشی: «ذوره»؛ اعظم: «روزه».

ق (ص ۱۱۳) و ن (ص ۸۷): «کتب اللّٰه له بکلّ [ن: لکلّ] نظرهٔ زورهٔ».

۱۰۹/ ۱۱ تفسیر «زوره»/ مرعشی: «تفسیر ذوره»؛ اعظم: «تفسیر روزه».

علّامه مجلسـی (ره) در بحار مطلبی از کامل الزیارات نقل کرده‌انـد و در اواخر آن می‌خوانیم: «الزورهٔ حجّهٔ و عمرهٔ» (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۶۵).

۱۱۰/ ۲۱ حمزهٔ بن الحسن اصـفهانی/ حمزهٔ بن حسن اصـفهانی، مورّخ و ادیب نـامور سـپاهانی است، زاده به سـال ۲۸۰ ه. ق. یـا در حوالی آن و در گذشته به سال ۳۶۰ ه. ق. یا پیش از آن- چنان که ۳۵۰ ه. ق. هم گفته شده است.

بارها به بغداد رفت و گفته‌اند که «مؤدّب» بود. آثار فراوانی تصـنیف و تألیف کرده و قفطی می‌گوید: «و لکثرهٔ تصانیفه و خوضه فی کلّ نوع من أنواع العلم سمّاه جهلهٔ أصبهان:

بائع الهذیان!» حمزه گرایشهای شعوبی داشته؛ گلدزیهر، بر خلاف بروکلمان، او را شعوبی شمرده است و دیگران هم بر این گرایش وی تأکید کرده‌اند.

وی، کتاب الخصائص و الموازنهٔ بین العربیهٔ و الفارسیهٔ را برای عضد الدّوله بویهی تصنیف نموده و در آن سخت از فارسی جانبداری کرد. دستنوشتی از این اثر در کتابخانه خدیوی هست.

شاید گرایش وی به روایت و گزیده‌سازی سروده‌های ابو نواس هم با گرایشهای شعوبی‌اش بی‌پیوند نباشد. در موزه آسیائی سن پطرزبورگ دستنوشتی از تألیفات حمزه هست که مختاراتی از شعر ابو نواس در بر دارد و آغاز آن چنین است: «کتب حمزهٔ بن الحسن الاصفهانی إلی بعض رؤساء بلده: سألت- أطال اللّه عمرک- أن أصرف لک عنایتی إلی

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۷

عمل مجموع من شعر أبی نواس ...».

علّامه سیّد محسن امین عاملی می‌گوید: ما دلیلی بر تشیّع وی نداریم ولی صاحب الذّریعهٔ او را در شمار مصنّفان شیعه یاد نموده و مستندش را در این باب یاد نکرده است.

مفصّل‌ترین شرح حالی که از حمزه اصفهانی به قلم آمده، از یوجن میتوخ است که به آلمانی نوشته و خلاصه آن به زبان فارسی در مجلّه روزگار نو (ج ۲، ش ۱، تابستان ۱۹۴۲) منتشر گردیده. اثر پژوهشیانه دیگر از حسین علی محفوظ، دانشور نامور و شیعی عراقی، است که در مجلّه سومر بغداد (ج ۱۹ و ۲۰، سال ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴) منتشر گردیده.

پیشگفتار عبد المجید قطامش بر الدّرّهٔ الفاخرهٔ فی الأمثال السّائره حمزه (طبع دار المعارف)، گزارشی پژوهشیانه است.

مصادر قدیم و جدید- چنان که معمول است- در ضبط نام و شمار آثار حمزه همسان نیستند. فؤاد سزگین این هشت اثر را از او شمرده است:

۱- تواریخ سنی ملوک الأرض و الأنبیاء. ۲- کتاب الأمثال علی أفعل یا الدّرّهٔ (الکلمات) الفاخرهٔ و الأمثال السّائرهٔ الجاریهٔ علی ألسنهٔ الفصحاء. ۳- دیوان أبی نواس. ۴- الخصائص و الموازنهٔ بین العربیهٔ و الفارسیهٔ. ۵- التّنبیه علی حروف (حدوث) التصحیف. ۶- کتاب الأمثال الصادرهٔ عن بیوت الشعر. ۷- کتاب اصبهان. ۸- شعراء اصبهان.

جز این هشت کتاب که سزگین برشمرده و در ضبط نام برخی از آنها هم اختلاف هست، محمّد أسعد طلس در مقدّمه‌اش بر التّنبیه علی حدوث التصحیف، از این آثار حمزه یاد کرده است:

أنواع الدعاء، تاریخ العرب قبل الإسلام، تاریخ کبار البشر، التشبیهات، التماثیل فی تباشیر السرور، کتاب الأوصاف، کتاب رسائل، مضاحک الأشعار.

دور نیست برخی از عناوینی که امروز از آثار حمزه پیش روی ماینـد، نامهای مختلف یک اثر باشند، ولی به هر روی وی مردی پرکار و پرنویس بوده است.

خوشبختانه تواریخ (یا: تاریخ) سنی ملوک الأرض حمزه اصفهانی به قلم دکتر جعفر شعار- زیر نام تاریخ پیامبران و شاهان- به فارسی گردانیده شده است.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۸

این اثر حمزه از اهمّیّت فراوان و پایگاهی بلند برخوردار است و اندیشه و گرایش شعوبی وی را نیز وامی‌نمایاند. همین کتاب است که در تألیف مجمل التّواریخ و القصص بنیاد کار قرار گرفته است.

(برای موادّ اصلی این آگاهیها در باره حمزه، نگر: تاریخ اصفهان، تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری، ص ۳۳۹ و ۴۰۸؛ و؛ کتاب الفهرست، الندیم، تحقیق: تجدّد، ص ۱۵۴؛ و: الأعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ و: أعیان الشّیعهٔ، ج ۶، ص ۲۴۰؛ و: تاریخ التّراث العربی، ج ۱، جزء ۲، صص ۱۸۴- ۱۸۶؛ و: تاریخ ادبیّات در ایران، ج ۱، ص ۶۴۳؛ و:

اثرآفرینان، ج ۲، ص ۳۱۰؛ و: معجم المؤلّفین، ج ۴، ص ۷۸؛ و: ...).

* توضیحی در باره التّنبیه علی حدوث التّصحیف:

سیّد عبد الکریم بن طاوس- رضی اللَّه عنه و أرضاه- تصریح نموده که مطلب مورد نظرش را از التّنبیه علی حدوث التصحیف برگرفته است: «أقول: و فی هذین الحدیثین ردّ علی حمزهٔ بن الحسن الاصفهانی حیث ذکر فی کتاب «التنبیه علی حدوث التصحیف» ان ...»

(ق، ص ۱۱۵).

مصحّح محترم ق در پی‌نوشت تصحیحشان مرقوم کرده‌اند: «... و الظاهر ما ذکره المصنف من اسم کتابه تصحیف و الصواب «التنبیه علی حروف المصحف» ...» (ص ۱۱۵).

گویا نظر مصحّح محترم ق به عبارت فهرست ابن ندیم بوده که این کتاب را «کتاب التنبیه علی حروف المصحف «نامیده است (نگر: الفهرست، تحقیق رضا تجدّد، ص ۱۵۴).

زرکلی (در: الأعلام، ج ۲، ص ۲۷۷) به تصریح ضبط ابن ندیم را تحریف و تصحیف شده دانسته و به همان «التنبیه علی حدوث التصحیف» رأی داده است.

به هر روی، خوشبختانه کتاب حمزه موجود است؛ به همان نام مذکور در فرحهٔ الغری؛ و به چاپ رسیده.

حمزه در آغاز کتابش مثالهائی از حدوث تصحیف آورده و از جمله گفته: «...

ان کثیرا من رواهٔ الحدیث یروون أن النبی صلی اللَّه علیه و سلّم قال: تختّموا بالعقیق، و إنّما قال: تخیّموا

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۶۹

بالعقیق، و هو اسم واد بظاهر المدینهٔ»

(کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف، ص ۲).

این همان مطلبی است که صاحب فرحهٔ الغری نقل و نقد کرده. این انتقاد پیش از سیّد عبد الکریم بن طاوس هم مطرح گردیده بوده است.

ابو ریحان بیرونی (۳۶۲- ۴۴۰ ه. ق.) در الجماهر در پایان فصلی که در باب عقیق پرداخته است، گوید:

«...

و کثیر من الناس یکرهون العقیق به سبب العقوق و یقولون إنّ ما ورد فی الأثر: «تختّموا بالعقیق»

، هو تصحیف من الرّواهٔ فإنه أمر بالتخیّم و النزول بوادی العقیق؛ و هو عادهٔ أمثالهم ...»

(الجماهر، ص ۲۸۳).

گفتنی است پژوهنده دانشور، استاد یوسف الهادی، در حاشیه «تختّموا بالعقیق» نوشته‌اند:

«نقل الزمخشری فی ربیع الابرار ۴: ۲۴ عن الإمام علی علیه السّلام قوله: «تختموا بخواتیم العقیق، فإنه لا یصیب أحدکم غمّ مادام ذلک علیه»؛ و فی نوادر التبادر ۱۶۱: عن النّبیّ صلّی اللَّه علیه و آله انه قال: «تختموا بالعقیق فإنه مبارک».

و نقل رضی الدّین بن طاوس فی کتابه الامان ص ۵۱ عن کتاب «فضل العقیق و التختم به» لقریش بن السبیع بن مهنا العلوی المدنی «باسناده المتصل فیه عن الصادق علیه السّلام، انه قال:

الخاتم العقیق أمان فی السفر» (همان، همان ص، پی‌نوشت).

نیز افزودنی است که حمزه اصفهانی را کتابی موسوم به جواهر بوده و این اثر از مصادر و مآخذ بیرونی در الجماهر است (نگر: الجماهر، ص ۱۵)؛ پس چه بسا بیرونی در نقد و تعریض خویش نظر به حمزه اصفهانی داشته بوده باشد؛ چون احتمالا حمزه نظرش را در باره حدیث نبوی و «عقیق»، جز التنبیه، در این کتاب هم- به مناسبت- باید آورده باشد.

۱۱۱/ ۳ «هیچ چیز نیست مگر آنکه ... تسبیح ایشان را»/ ترجمه بخشی از یک عبارت قرآنی (س ۱۷، ی ۴۴): «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ».

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۷۰

۱۱۱/ ۶ «آیا نمی‌بینی ... در زمینهاست»/ ترجمه بخشی از یک آیه قرآنی (س ۲۲، ی ۱۸): «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ».

گفتنی است که آیه مذکور از مواضع سجده است.

۱۱۱/ ۱۰ خداست توفیق دهنده/ مرعشی: «خداست توفیق دهنده است»؛ متن، بنا بر اعظم ضبط شد.

۱۱۳/ ۱۸ أیها النّبأ العظیم/ شیخ ابو الفتوح رازی- رضی اللَّه عنه- در تفسیر خویش ذیل «عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ» (قرآن، س ۷۸، ی ۲) نوشته است:

«مفسّران در این «نبأ عظیم» خلاف کردند ... در تفسیر اهل البیت- علیهم السّلام- آمد که امیر المؤمنین علی است. علقمه روایت کرد که روز صفّین مردی از لشکر شام بیرون آمد سلاح پوشیده و از بالای سلاح مصحفی قرآن حمایل کرده و به جای آن که عرب را عادت باشد که رجز خوانند، می‌خواند: عَمَّ يَتَساءَلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. من خواستم تا پیش او شوم. امیر المؤمنین مرا گفت: مکانک، بر جای خود باش، و او به نفس خود پیش او رفت و او را گفت:

أ تعرف النّبأ الّذی هم فیه مختلفون؟ قال: لا،

گفت: شناسی آن خبر بزرگ را که در او خلاف کردند؟ گفت: نه! گفت:

و اللَّه إنّی عن النّبأ العظیم الّذی فیّ اختلفتم و علی ولایتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی عن الکفر نجوتم و یوم غدیر قد علمتم قد علمتم و یوم القیامهٔ تعلمون ما علمتم؛ ثمّ علاه بسیفه فرمی برأسه و یده

، گفت: من آن خبر بزرگم که در من خلاف کردی و در ولایت من منازعت کردی و از ولایت من باز آمدی پس از آن که قبول کردی و به بغیتان هلاک شدی پس از آن که از کفر به تیغ من برستی و روز غدیر خود دانی، خود دانی، خود دانی و روز قیامت بدانی آنچه کرده‌ای. آنگه تیغ در بالای سر برد و بزد و سر و یک دست او بینداخت؛ آنگه باز آمد و می گفت:

أبی اللَّه إلّا أنّ صفّین دارناو دارکم ما لاح فی الأفق کوکب

و حتّی تموتوا أو نموت و ما لناو لا لکم عن حومهٔ الموت مهرب [خداوند ابا دارد و نمی‌خواهد الّا این که صفّین منزل ما و شما باشد تا زمانی که ستاره

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۷۱

در افق می‌درخشد.

و تا وقتی که شما بمیرید یا ما بمیریم، نه ما و نه شما را، از جایگاه جنگ فرارگاه و گریزگاهی نیست] و أصبغ بن نباته گوید: در کارزار بصره با امیر المؤمنین بودم؛ سواری از لشکر بصره بیرون آمد و این آیت می‌خواند. امیر المؤمنین- علیه السّلام- پیش او رفت و گفت:

أ تعرف النّبأ العظیم

؟ شناسی آن خبر بزرگ را؟ گفت: نه. گفت:

و اللَّه عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حین أقف بین الجنّهٔ و النّار فاقول: هذا لی و هذا لک خذیه فإنّه من أعدائی و ذریه فإنّه من أولیائی ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حین أقف علی الحوض فأذود عنه أقواما کما تذاد الابل الغریب عن الحوض فی الدّنیا

؛ گفت: من آن نبأ بزرگم که در من خلاف کردند، و لکن آنگه بدانند که من از میان بهشت و دوزخ بایستمی و با دوزخ مقاسمت

کنم، می گویم: این تو را و این مرا. او را بگیر که او از دشمنان است و آن را دست بـدار که او از دوسـتان است؛ آنگه بدانند که بر کنـاره حوض کوثر بایسـتم و گروهی را از او باز می‌رانم چنان که در دنیا شتر غریب را از حوض غریب؛ و آنگه تیغ برآورد و بزد و او را بکشت و به جای خود آمد.».

(روض الجنان و روح الجنان، ج ۲۰، صص ۱۱۱- ۱۱۳؛ و ص ۵۳۳؛ با اندکی تصرّف مصحّحانه).

۱۱۴/ ۹ باشـد!/ چنین است در اعظم. ضـبط مرعشـی ظـاهرا «باشـند» است و هر چنـد بنـا بر دسـتور تاریخی زبان توجیهی متین دارد، گمان می کنم باید سهو قلم کاتب به شمار رود- و اللَّه أعلم بالصّواب.

۱۱۴/ ۲۳ بـا آقای خود حضـرت امام جعفر صادق (ع) زیارت کردم/ مرعشـی: «با آقای خود حضـرت امام جعفر صادق ع را زیارت کردم»؛ اعظم: «با آقای خود امام جعفر صادق ص زیارت کردم».

۱۱۵/ ۲۲ بینکم/ چنین است در مرعشی. اعظم: «بینکما».

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۷۲

ق (ص ۱۲۵) مؤیّد ضبط مرعشی است.

۱۱۷/ ۲- علیهم السّلام-/ چنین است در اعظم. مرعشی: «ع».

۱۱۷/ ۶ یک تیر پرتاب یا دو تیر پرتاب/ عبارت عربی این است: «غلوة أو غلوتین» (ق، ص ۱۲۶).

«غلوه سهم» مقیاس مسافت تقریبی است و مقصود از غلوه سهم مقداری از مسافتی است که یک تیر متعارف از کمان متعارف با قوه بازوی متعارف پس از پرتاب (افقی در زمین مسطح) از تاب افتاده بر زمین می‌افتد. همین اندازه از مسافت را «غلوه سهم» می گویند و آن را بین سیصد تا چهار صـد ذراع تخمین زده و بعضـی آن را با دویست گام تحدیـد کرده‌اند. بدیهی است که مسافت طی‌شده یک پرتاب تیر به عوامل متعـدّدی از قبیل زور بازوی تیرانداز، کیفیّت و نوع زره و کمان و ... بسـتگی داشـته است و به همین جهت تعیین مقدار تحقیقی آن دشوار است.

(نگر: فرهنگ تاریخی ارزش‌ها و سنجش‌ها، ج ۱، ص ۸۸ و ۳۰۸ و ۳۰۹).

۱۱۷/ ۸ صبحی/ چنین است در مرعشی و اعظم.

ق (۱۲۶): «فغدونا من غد ...».

«صبحی» (صبح+ ی) قید زمانی است که امروزه در فارسی گفتاری بسیار به کار برده می‌شود.

پسونـد «ی» به قیـد زمـان و گـاهی به اسم متّصـل می‌شود و قیـد زمانهـایی می‌سازد که معمولا یادآور آخرین رویـداد از نوع خود و گویای آن است که شنونده بیش و کم از فضای سخن و رویداد اطّلاع دارد. این ساختار در روزگار ما به زبان گفتاری منحصر شده و بسیار زایاست؛ می گوئیم: «صـبحی حسن را دیـدم» یعنی امروز صـبح حسن را دیـدم؛ «جمعه‌ای در خانه مانـدم» یعنی همین جمعه گذشـته در خانه ماندم؛ «عیدی هوا سـرد بود» یعنی نوروز گذشـته هوا سـرد بود (سـنج: اشـتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز؛ ص ۲۰).

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۷۳

۱۱۸/ ۱۵ ابو علی بن همام/ علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی «محمّد بن همان بن سـهیل (یا: سـهل)، أبو علی الکاتب الإسـکافی» را- با بسطی در خور- در طبقات أعلام الشّیعة (ج ۱:

نوابغ الرّواة، ص ۳۱۲ و ۳۱۳) شناسانیده‌اند.

وی، زاده بـه سـال ۲۵۸ و درگذشـته به سـال ۳۳۶ ه. ق. اسـت و جمعی از عالمـان شـیعه از دانش وی بهره‌منـد شده‌انـد. چگـونگی گرویدن خاندان او به تشیّع از رجالنامه نجاشی دریافتنی است.

۱۱۸/ ۱۵ کتاب انوار/ الأنوار فی تاریخ الأئمّة الأطهار از آثار شیخ ابو علی محمّد بن أبی بکر همام بن سهیل کتاب اسکافی (۲۵۸- ۳۳۶ ه. ق.) است. شیخ حسین بن عبد الوهّاب، همروزگار شریف مرتضی، در «عیون المعجزات» اش از آن نقل کرده و همچنین صاحب فرحة الغری که اسناد را نیز به مؤلّف یاد کرده و پیداست این کتاب را در دست داشته. مولی نجف علی زنوزی هم در جواهر الأخبار (مؤلّف به سال ۱۲۸۰ ه. ق.)

از آن نقل نموده است ولی احتمال دارد نقل او به واسطه‌ای بوده باشد که ذکر نشده یا از منتخب کتاب الأنوار باشد که مرحوم علّامه مجلسی در اختیار داشته است و هنگام یاد کرد التّمحیص ذکر آن کرده.

نگر: الذّریعة، ج ۲، ص ۴۱۲ و ۴۱۳؛ و: ج ۲۲، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.

۱۱۹/ ۱۴ پروردگارا! بیامرز مرا ... شود/ ترجمه این عبارت است: «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً».

۱۲۰/ ۱ امروز مدرسه مشهوریست/ توضیح از خود صاحب فرحة الغری، سیّد عبد الکریم بن طاوس- رضوان اللَّه علیه-، است و از روزگار خویش حکایت می‌کند.

مصحّح محترم ق (ص ۱۳۱، پی‌نوشت) نوشته‌اند: «و هی مدرسة مشهورة إلی الیوم باسم المدرسة الرضویّة».

۱۲۰/ ۲ فریوند/ چنین است در اعظم و مرعشی.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۷۴

ق (ص ۱۳۱): «مزیومد»! ن (ص ۱۰۵): «فریومد».

۱۲۰/ ۲ در آنجا معجزات بسیار از آن جناب به ظهور آمد/ در ق (ص ۱۳۱) و ن (ص ۱۰۵)، سخن این است: «و قال فی حالهم الخبر المشهور».

۱۲۰/ ۱۰ بزنطی/ به زبر یکم و دوم (بزنطی) خوانده می‌شود (نگر: أضبط المقال، ۳۵).

۱۲۱/ ۱ درخت طوبی یا سدره/ چنین است در اعظم. در مرعشی به جای «یا»، «با» نوشته شده است.

۱۲۱/ ۴ خطبه کرد/ در اعظم کسره زیر خاء بوضوح گذاشته شده است؛ در مرعشی هم کسره و سکون خاء و طاء کتابت گردیده. «خطبه کردن» به معنای خواستگاری کردن است؛ و نباید آن را با «خطبه کردن»- که آن هم در فارسی مستعمل است (نمونه را، نگر: روض الجنان، ج ۱۹، ص ۲۰۰ و ۲۰۶)- اشتباه کرد.

۱۲۱/ ۴ حضرت فاطمه/ چنین است در اعظم. مرعشی لفظ «حضرت» را ندارد.

۱۲۱/ ۵ حضرت جبرئیل/ چنین است در اعظم. مرعشی لفظ «حضرت» را ندارد.

۱۲۱/ ۷ در روز غدیر هر یک اینها را/ مرعشی: «در روز هر یک اینها را»؛ اعظم: «در روز غدیر اینها را هر یک».

۱۲۱/ ۲۰ شما را خیر بسیار کرامت فرموده ... حق- سبحانه و تعالی-/ این بهره در مرعشی نبود. از اعظم افزوده شد.

۱۲۲/ ۲۱

صبرت و احتسبت

/ مرعشی:

«صبرت و احتسبت»

؛ متن، مطابق اعظم است.

۱۲۳/ ۲

مقاما معلوما و إنّ لک عند اللَّه

/ این بهره در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۷۵

در ن (ص ۱۱۱) و ق (ص ۱۳۵)، به جای «معلوما»، «محمودا» آمده است.

۱۲۳/ ۱۷ ابی قره/ سیّد عبد الکریم بن طاوس- رضی اللَّه عنه-، نویسنده فرحة الغری، در باره این مرد توضیحی قلمی فرموده که نقل آن سزاوار است:

«... ابو قرة رجل من أصحاب زید بن علی و کان من الموالی، و کنّا نعده من الأخیار» (ن، ص ۱۱۴ و: ق، ص ۱۳۸).

۱۲۴/ ۱۸ شخصی را دیدم با جاریه/ چنین است در اعظم و مرعشی. قاعدتا می‌توان «جاریه‌ای» هم خواند؛ زیرا چه بسا بنا بر رسم الخطّ معهود قدما «جاریه» نوشته شده بوده، و کاتبان، «ء» را فروانداخته‌اند.

۱۲۴/ ۱۹ روپاکی بر سر پوشیده/ «روپاک» را علّامه مجلسی (ره) در ترجمه «خمار» آورده است.

عبارت عربی این است: «مخمرة بخمار».

«روپاک» به معنای نقاب، برقع، مقنعه، معجر، چارقد و دستمالی است که زنان بر سر اندازند؛ چنان که میرزا معزّ فطرت گفته است: چو گیرد از حیا بر رخ نقابی شمع رخسارم‌کند پیراهن فانوس روپاک مقیّش را (نگر: لغت نامه، ذیل «روپاک»).

(توضیح: «مقیّش» یعنی دارای تارهای زر و نقره).

۱۲۴/ ۲۱ به سوی شما/ چنین است در اعظم. مرعشی: «به سوی شما آمده‌ام».

۱۲۴/ ۲۴ و من از کنیزک پرسیدم/ چنین است در مرعشی. اعظم «و» را ندارد.

۱۲۶/ ۱ از عبید اللَّه بن محمّد بن عایشه که عبد اللَّه بن حازم گفت/ چنین است در مرعشی؛ الّا این که به جای «حازم»، «جابر» ضبط کرده است.

اعظم: «عبید اللَّه بن محمّد بن عایشه که گفت».

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۷۶

ق: (ص ۱۴۲): «حدّثنا عبد اللَّه بن عائشة، قال: حدّثنی عبد اللَّه بن حازم، قال: ...».

ن (ص ۱۱۹): «حدثنا عبد اللَّه بن محمّد بن عایشة قال حدثنی عبد اللَّه بن حازم، قال ...».

۱۲۶/ ۳ آهویی چند پیدا شدند/ چنین است در اعظم. مرعشی: «آهوی چند پیدا شد».

۱۲۶/ ۳ چرخها/ «چرخ»- که در فارسی «چرغ» هم گفته می‌شود- پرنده‌ای شکاری است که به تازی «صقر» می‌گویند و واژه «صقر» گویا همین واژه «چرخ»/ «چرغ» است که معرّب شده. (نگر: فرهنگ فارسی، ص ۱۲۸۱ و ۱۲۷۹؛ نیز نگر: بازنامه، ص ۱۸۸).

۱۲۶/ ۱۲ این تل موضع قبر امیر المؤمنین است/ چنین است در مرعشی. اعظم به جای «امیر المؤمنین»، «علی بن ابی طالب» [علیهما السّلام] نوشته است.

۱۲۷/ ۵ کدام پسر عم؟/ چنین است در مرعشی. اعظم: «کدام پسر عمّم».

۱۲۷/ ۲۳ ذراع/ مرعشی: «زراع»؛ متن، مطابق اعظم است.

۱۲۷/ ۲۴ حبره/ چنین است در اعظم. در مرعشی این لفظ نیست.

ن (ص ۱۲۲): «حبرة».

۱۲۸/ ۴ اختفای دفن/ مرعشی: «اختفای قبر دفن» [کذا]؛ متن، مطابق اعظم است.

آغاز «الباب الرابع عشر» در ق (ص ۱۴۶) چنین است: «اعلم أنه لما کان القصد بدفنه (صلوات اللَّه علیه) سرا ستر الحال عن غیر أهله. قل العارفون به من الاجانب ...». چنان که دیده می‌شود ضبط فارسی ما [/ اعظم] با متن ق سازگار نیست.

۱۲۸/ ۸ ابی حصین و اعمش/ چنین است در اعظم. در مرعشی «و» نیست.

۱۲۸/ ۱۱ محمّد بن سائب/ چنین است در مرعشی. اعظم: «محمّد بن السّائب».

۱۲۸/ ۱۲ علیهما السّلام/ ضبط ما موافق اعظم است. مرعشی: «ع».

۱۲۹/ ۱ عد و احصا/ چنین است در اعظم. مرعشی: «عدد و احصا».

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۷۷

ق (ص ۱۴۸): «... تتجاوز حد الإحصاء و العد».

۱۲۹/ ۱۰ ابو بکر و عمر و عثمان/ متن، مطابق اعظم است؛ در مرعشی، «عمر و ابو بکر و عثمان» نوشته شده، سپس بر «عمر و» خط کشیده‌اند.

۱۲۹/ ۱۵ علیه الرّحمهٔ/ در مرعشی نیست. از اعظم افزوده شد.

۱۲۹/ ۱۷ احمد بن اعثم کوفی/ ابو محمّد احمد بن علی معروف به ابن اعثم کوفی (درگذشته به سال ۳۱۴ ه. ق.) محدّث و شاعر و مورّخ ناموری است که بیشترینه آوازه‌اش را وامدار تاریخنامه آوازه‌مندش، یعنی کتاب الفتوح، می‌باشد. (نگر: دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۶).

۱۲۹/ ۱۷ از مورّخان مشهور عامّه/ چنین است در مرعشی. اعظم: «از مورّخین مشهور عامه».

یاقوت حموی، ابن اعثم را مورّخی شیعی دانسته ولی قاضی شهید، نور اللَّه شوشتری (ره)، وی را شافعی مذهب شمرده است (نگر: دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۲۶).

به قول دوست دانشور ما، استاد جعفریان، ابن اعثم «متهم به تشیّع» بوده ولی «نگاهی به کتابش»، انتساب وی را به «تشیّع امامی و یا زیدی و اسماعیلی» رد می‌کند. وی از مآخذ شیعی استفاده کرده؛ از اندیشه‌های شیعی مورّخان عراق متأثّر بوده است، و حقائق فراوانی را در الفتوح آورده که به کار شیعه می‌آید؛ ولی گونه برخوردش با خلفای نخستین نشان دهنده عدم انتساب وی به تشیّع است. (سنج: منابع تاریخ اسلام، ص ۱۶۵ و ۱۶۶).

۱۲۹/ ۱۹ ابن الجوزی در کتاب منتظم روایت کرده است/ المنتظم فی تاریخ الملوك و الأمم مهم‌ترین اثر ابو الفرج جمال الدّین عبد الرّحمن بن علی بن محمّد بن علی بن عبد اللَّه بن حمّادی بن محمّد بن جعفر الجوزی قرشی تیمی بکری بغدادی (ح ۵۱۱-

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۷۸

۵۹۷ ه. ق.)، مورّخ و واعظ و مفسّر و فقیه حنبلی، است (نگر: دائرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ج-، ص ۲۶۲- ۲۷۷).

تمامی این اثر در بیروت به چاپ رسیده (نگر: منابع تاریخ اسلام، ص ۱۹۹).

برای آگاهی تفصیلی در باره المنتظم توضیحات فاضلانه استاد جعفریان را، نگر در:

منابع تاریخ اسلام، صص ۱۹۹- ۲۰۱.

۱۳۰/ ۱۶ به حسب حس/ مرعشی: «به حسب حس که»؛ متن، موافق اعظم است.

۱۳۱/ ۴ در در روضه/ متن، مطابق مرعشی است. اعظم: «بر هر در روضه»، البتّه یک «در» هم با رمز «ص» بر سر آن نوشته شده است.

۱۳۱/ ۱۱ محمّد بن علی شلمغانی/ چنین است در مرعشی. اعظم: «محمّد بن علی شلمقانی».

شیخ طوسی- قدّس اللَّه روحه- در باره او می‌نویسند:

«محمّد بن علی الشلمغانی، یکنّی أبا جعفر، و یعرف بابن أبی العزاقر. له کتب و روایات، و کان مستقیم الطریقهٔ، ثمّ تغیر و ظهرت منه مقالات منکرهٔ، إلی أن أخذه السلطان فقتله و صلبه ببغداد.

و له من الکتب التی علمها حال الاستقامهٔ، کتاب التکلیف».

(فهرست کتب الشّیعهٔ و أصولهم، تحقیق المحقّق الطّباطبائی، ص ۴۱۳ و ۴۱۴) موضوع «استقامت» قبل از انحراف شلمغانی، و شیوه

درآئی خاصّ محدّثان امامی در این باب، در خور توجّه است، و نباید پندار مردود بودن مطلق روایات وی را پدید آورد.

نگارنـده یک بار دیگر نیز در بخش نخست مقاله «پیشـینه و بنیادهای تشیّع در معرض قضاوت‌های جدیـد» (کتاب ماه دین، ش ۲۷، صص ۱۲- ۱۸) در این باره سخن گفته است.

۱۳۱/ ۱۶ حضرت امیر المؤمنین (ع)/ «ع» در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

۱۳۲/ ۷ جمادی الاولی/ مرعشی: «جمادی الاوّل»؛ متن، سازگارست با اعظم.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۷۹

۱۳۲/ ۱۶ هفتصد/ چنین است در اعظم. مرعشی: «هفتصد».

۱۳۲/ ۱۸ دار الشّفا/ در متن عربی (ق، ص ۱۵۶) بوضوح عبارت «البیمارستان» آمده؛ ولی مرحوم علّامه مجلسی در ترجمه «دار الشّفا» مرقوم فرموده؛ ظاهرا از این باب که در روزگار صـفوی «دار الشّـفا» در لسان فارسی‌گویان این حوزه از واژه پارسی نهاد «بیمارستان» متداول‌تر بوده است.

۱۳۳/ ۱۶ ای یاران ما/ چنین است در اعظم. در مرعشی «ما» کتابت نشده است.

ق (ص ۱۶۰): «یا أصحابنا».

۱۳۴/ ۱۵ صدای عظیمی/ چنین است در اعظم. مرعشی: «صدایی عظیمی».

ضبط مرعشی برغم غرابت صوری، موجّه می‌تواند بود.

۱۳۴/ ۲۰ از بازو و پهلو و تمام طرف راستش/ چنین است در اعظم.

مرعشی: «از بازو و پهلو تمام برطرف راستش».

ق (ص ۱۶۱): «من عضده و جسمه [نسخه بدل: جنبه] و سائر شقه الأیمن».

۱۳۵/ ۴ حسن بن زید حسنی که در طبرستان خروج کرد/ چنین است در اعظم.

مرعشی: «حسن بن زید حسینی که در طبرستان خروج کرد که».

سیّـد عبـد الکریم بن طـاوس- رضـی اللّه عنه و أرضـاه- در خاتمه نقل دیگری از این ماجرا، ذیل نام «الحسن بن زیـد بن محمّـد بن اسماعیل بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام المعروف بالداعی بطبرستان»، آورده:

«أقول: هـذا الحسن بن زیـد صـاحب الـدّعوهٔ بالری قتله مرداویـج ملک بلادا کثیرهٔ». (نگر: ن، ص ۱۴۰؛ نیز سـنج: ق، ص ۱۶۲- که قدری تفاوت دارد).

۱۳۵/ ۶ محمّد بن علیّ بن رحیم، علیّ بن رحیم، حسین بن رحیم/ ضبط این نامها در متن ما، موافق است با اعظم. مرعشی این نامها را به ترتیب چنین ضبط کرده است: «محمّد بن علیّ بن دجیم»، «علیّ بن دجیم»، «حسین بن دجیم».

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۸۰

در متن عربی ضبط این سه نام به ترتیب چنین است: «محمّد بن علی بن رحیم الشّیبانی»، «علی بن رحیم»، «حسین بن رحیم»؛ نگر: ن، ص ۱۴۱؛ و: ق، ص ۱۶۳.

بحار الأنوار (ج ۴۲، ص ۳۱۵)، بجای «رحیم»، «دحیم» دارد که تا حدّی مؤیّد ضبط مرعشی می‌تواند بود.

۱۳۵/ ۹ دور قبر/ چنین است در اعظم. مرعشی: «در قبر».

۱۳۵/ ۱۴ ماها/ جمع بستن ضمایر جمع، نادرست نیست، و در سخن نویسندگان و شاعران بزرگ قدیم، نظیر بیهقی و فرّخی سیستانی و مولوی، نمونه‌هائی دارد؛ از جمله مولوی همین «ماها» را به کار برده و گفته:

سالها دفع بلاها کرده‌ایم‌وهم حیران زانچه ماها کرده‌ایم (نگر: غلط ننویسـیم، ص ۱۴۰ و ۱۴۱) در نثر علّامه مجلسی (ره) «شماها» نیز

دیده می‌شود (سنج: شناخت‌نامه علّامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۱).

۱۳۵/ ۲۳ قشمر/ چنین است در اعظم و مرعشی؛ هم در این فقره و هم فقره بعدی. ق (ص ۱۶۵) و ن (ص ۱۴۳): «قشتمر».

۱۳۵/ ۲۳ ابن مـابست/ در این فقره و دو فقره بعـد، چنین است در مرعشـی (بـا حرکتگـذاری واضـح). در اعظم هم هر سه مورد «ابن مابست» است ولی تنها یک بار و آن هم بر روی «ب» حرکت (فتحه) گذاشته است.

ن (ص ۱۴۳): «ابن ماتشت»؛ ق (ص ۱۶۵): «ابن مایست»؛ مصحّح ق، ذیل «مایست»، نوشته است:

«فی «ط» [یعنی همـان ن در پژوهش مـا] مـاتشت و فی «ق» [یعنی نسـخه فرحـهٔ الغری ی مـورّخ ۹۴۷ که در کـار آن مصحّح مورد استفاده بوده] ماست و کلاهما تصحیف» (ص ۱۶۵، پی‌نوشت).

۱۳۵/ ۲۴ کلاهی/ چنین است در اعظم. مرعشی: «کلائی».

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۸۱

۱۳۶/ ۱۸ روشن شده است/ چنین است هر دو دستنوشت، اعظم و مرعشی.

ق (ص ۱۶۶): «قد ردّ بصره».

مرحوم علّامه مجلسی (رضی الله عنه)، «روشن شدن» را به معنای «بینا شدن» به کار برده‌اند.

صائب تبریزی بارها «روشن شدن» را به همین معنا به کار برده است:

نیست جز دریوزه دلبستگیها را کلیدکور اگر آید به این درگاه، روشن می‌شود

کور اگر روشن شود در روضه‌اش نبود عجب‌کان حریم خاص، مالامال از نور خداست

وه! چه گویم از صـفای روضه پر نور اوکز فروغش کور روشن می‌شود بی‌اختیار «روشن کردن» را هم به معنای «بینایی بخشـیدن» به کار برده:

بوی پیراهن زلیخا را کجا روشن کند؟شمع هیهاتست پای خویش را روشن کند (نگر: فرهنگ اشعار صائب، ج ۱، ص ۴۶) ۱۳۶/ ۲۱ ابو الغازی/ چنین است در اعظم و مرعشی.

ق (ص ۱۶۷) و ن (ص ۱۴۵): «ایلغازی» ۱۳۷/ ۱۴ اشرفی/ علّامه مجلسی- قدّس سرّه-، «دینار» را به «اشرفی» برگردانیده است.

تازی‌گویان عموما هر نوع سکّه زر را «دینار» گفته‌اند ولی در کاربردهای ویژه «دینار» مشخّصات و وزن معیّنی دارد. نام «اشرفی» در ایران گویا از اواخر سده نهم و یا آغازه‌های سده دهم بر سـکّه زر اطلاق گردیده و به قول شـیخ ابراهیم سـلیمان، نویسنده الأوزان و المقادیر، «دینار» در بلاد عجم و مجاور آن به «اشـرفی» موسوم شـده است. به کاررفتگی «اشـرفی» در بـدایع الوقایع واصـفی و تاریخ عالم آرای عبّاسی و حبیب السّیر خوندمیر و ...، فرض انتساب اشرفی را به اشرف افغان قویّا مردود می‌سازد. (نگر:

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۸۲

فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها، ج ۲، صص ۲۲- ۳۲؛ و: صص ۱۶۷- ۱۷۹).

۱۳۷/ ۲۱ و اللَّه که/ در مرعشی نبود؛ از اعظم افزوده شد.

۱۳۸/ ۳ فناخسره/ چنین است در اعظم و مرعشی.

ن (ص ۱۴۷) و ق (ص ۱۶۹): «فناخسرو».

«فناخسـرو» را ابن خلّکان چنین یاد کرده است: «بفتـح الفاء و تشدیـد النون و بعد الألف خاء معجمه مضـمومهٔ و سـین ساکنهٔ و بعدها راء مضمومهٔ ثم واو» (وفیات الأعیان، ج ۴، ص ۵۵).

در برخی مآخـذ (مانند لغت نامه دهخدا و معجم المعرّبات الفارسیّهٔ)، «فنّاخسـرو» لقب عضد الدّوله دانسـته شده است ولی در برخی مآخذ دیگر (مانند حیاهٔ الحیوان الکبری، ج ۲، ص ۱۷۷) نام او به شمار آمده.

«فناخسرو» در بعضی کتابها- مانند ترجمه محاسن اصفهان- «فناخسره» ضبط شده است. نمونه را می‌خوانیم:

«نقل است از معتمدان تواریخ که فناخسره عضد الدّوله وقتی که اصفهان را مشرّف فرمود به تشریف وصول و ...» (ترجمه محاسن اصفهان، به اهتمام عبّاس اقبال، ص ۱۱).

گفته‌اند: «جزء اوّل کلمه صورتی از لغت پناه است» (لغت نامه دهخدا، ذیل «فناخسرو»).

برخی معنای «فناخسرو» را «شاهی که حامی و پشت و پناه است» گفته‌اند (نگر: تاریخ بیهقی، با شرح خطیب رهبر، ج ۱، ص ۳۶۱) و بعضی دیگر «پناه شاهان» (نگر: معجم معرّبات الفارسیّة، ص ۱۳۹).

این واژه در شعر متنبّی هم آمده است. می گوید:

أبا شجاع بفارس عضد الدولة فنّاخسرو شهنشاها (العرف الطّیب، ج ۲، ص ۱۰۱۴).

۱۳۸/ ۹ مردیست/ چنین است در اعظم. مرعشی: «مرویست».

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۸۳

۱۳۸/ ۲۰ چون شب شد/ «شب» در مرعشی از قلم کاتب ساقط شده؛ از اعظم افزودیم.

ق «ص ۱۶۹): «فلما جنّه اللیل».

۱۳۸/ ۲۲ باز کن/ چنین است در اعظم. مرعشی: «باز کن که».

۱۳۹/ ۲۴ قمّی/ در مرعشی آشکارا روی میم «» نوشته شده.

۱۳۹/ ۲۴ به عادت خود/ «خود» از قلم کاتب مرعشی افتاده؛ از اعظم برافزودیم.

ق (ص ۱۷۱): «علی عادته».

۱۴۰/ ۲ رخت سفر را انداخت/ یعنی جامه سفرش را از تن بدرآورد و جامه‌ای دیگر به تن کرد.

ق (ص ۱۷۱): «أخرج منها [من المخلاة] ثیابا لبسها».

۱۴۰/ ۳ آهسته زری به ابو البقا داد/ چنین است در اعظم و مرعشی.

ق: «قال: و دفع إلی خفیفا».

در خاطرم می گذرد که آیا واژه «خفیف» را در اینجا به معنای «سکّه سبک» نباید گرفت؟؛ چه، می‌دانیم که در نگارشهای ادبی و تاریخی عربی از سکّه‌های خفاف (سبک) سخن رفته و از روزگاران دور- بویژه در قلمرو حکومت عبّاسیان- سکّه‌های سبک شناسا بوده است (نگر: مجلّه باستان‌شناسی و تاریخ، شماره پیاپی ۲۵، ص ۸ به بعد؛ مقاله فاضلانه آقای عبد اللّه قوچانی).

به هر روی، جای درنگ وجود دارد.

۱۴۰/ ۳ چاشته/ علّامه مجلسی (ره) «چاشته» را در ترجمه «طعام» آورده‌اند. در باره ریشه این واژه، نگر: اساس اشتقاق فارسی، ج ۱، ص ۵۴۹.

۱۴۰/ ۶ ... خانه ابو البقا طعام .../ مرعشی چنین است؛ اعظم: «... خانه ابو البقا و طعام ...».

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۸۴

ق (ص ۱۷۲): «... فلما کان وقت صلاة الظهر، صلّی الظهرین و أتی الی داره و الرجل معه، فأحضر الطعام و أکلا و ...».

۱۴۱/ ۱۲ پدرم علیّ بن طحال/ چنین است در مرعشی و اعظم.

ق (ص ۱۷۳) و ن (۱۵۳): «والدی محمّد بن طحال».

۱۴۱/ ۱۳ سوراوی/ مرعشی: «سوواری». اعظم موافق ضبط ماست.

ن (ص ۱۵۳) و ق (ص ۱۷۳): «أبو البقاء بن الشیرجی السوراوی».

۱۴۱/ ۱۴ عمامه سبزی/ ق (۱۷۳): «عمامة زرقاء». در مرعشی روی میم یکم «عمامه»، «» هست.

۱۴۲/ ۱ بنزد/ چنین است اعظم. مرعشی: «نزد».

۱۴۲/ ۱ بدوی که/ چنین است در اعظم. مرعشی: «بدوی را».

۱۴۲/ ۸ بقاء بن عنقود/ چنین است در اعظم. مرعشی: «بقاء بن عنقود».

ق (ص ۱۷۵) و ن (ص ۱۵۴) هم مؤیّد ضبط اعظم است.

۱۴۲/ ۱۷ هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ/ عبارت از قرآن (س ۱۸، ی ۷۸) است که در فارسی جنبه مثل یافته.

مرحوم ادیب می‌فرماید:

مشو جفت کس، باش همواره طاق‌بگو- ور که موسی ست-: هذا فراق! (نگر: امثال و حکم، ص ۱۸۹۹).

۱۴۲/ ۲۱ کناتینی/ چنین است در اعظم و مرعشی. البتّه در هر دو «کناتینی» نیز می‌توان خواند.

ق (ص ۱۷۷) و ن (ص ۱۵۷): «الکتاتیبی».

۱۴۴/ ۶ کناتینی/ چنین است اعظم. مرعشی: «کنایتنی». ضبط اعظم را نیز مانند

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۸۵

مرعشی می‌توان خواند.

۱۴۴/ ۱۸ یُوفُونَ بِالنَّذْرِ/ نگر: روض الجنان، ج ۲۰، صص ۷۸- ۸۳ و ص ۷۴. در تفسیر سوره انسان- که «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ» در آن است- ، شیخ ابو الفتوح- رضی اللَّه عنه- گوید:

«اتّفاق اهل قبله است از مخالف و مؤالف که این سورت در حقّ علی و فاطمه و حسن و حسین آمد تا مثل شد در اخبار و اشعار» (روض الجنان، ج ۲۰، ص ۸۲ و ۸۳).

۱۴۴/ ۲۱ ابن یزید همدانی/ چنین است در اعظم و مرعشی.

ق (ص ۱۷۹) و ن (ص ۱۵۹): «القاضی بن بدر الهمدانی و کان زیدیا صالحا سعیدا ...».

۱۴۵/ ۲ رصافه/ چنین است در اعظم. مرعشی: «رزاقه».

ق (ص ۱۷۹) و ن (ص ۱۶۰): «الرصافة».

۱۴۵/ ۶ رحمهٔ اللَّه علیه/ در مرعشی نیست؛ از اعظم افزوده شد.

۱۴۵/ ۷ سبع طباق/ «سبع طباق» یعنی «هفت طبقه آسمان» و مأخوذ است از قرآن کریم که خداوند در آن فرموده: «الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً» (س ۶۷ ی ۳) و «أَ لَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً» (س ۷۱ ی ۱۵). (نگر: فرهنگ فارسی، بخش ترکیبات خارجی، ص ۶۶۱).

۱۴۵/ ۸ کما قال المولوی/ این که علّامه مجلسی- قدّس اللَّه روحه العزیز- با صراحت از مولانا جلال الدّین بیتهائی نقل می‌کند و آن را فرجام رساله خویش قرار می‌دهد، در خور درنگ و تأمّل است.

علّامه مجلسی (ره) در عین الحیوهٔ فصلی را به ردّ صوفیّه ویژه ساخته و در آنجا پیروان صوفیان را مورد خطاب قرار داده و گفته است:

«... نمی‌دانم بعد او ورود احادیث صحیحه از اهل بیت رسالت- صلوات اللَّه علیهم- و شهادت ... علمای شیعه- رضوان اللَّه علیهم- بر بطلان این طائفه [یعنی صوفیان] و طریقه ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهد داشت.

ترجمه فرحهٔ الغری ،ص:۱۸۶

آیا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم ... یا .... یا ملّای روم را شفیع خواهی کرد که می‌گوید: ابن ملجم را حضرت امیر

المؤمنین- علیه السّلام- شفاعت می کند و به بهشت خواهد رفت، و حضرت امیر به او گفت که: تو گناهی نداری؛ چنین مقدّر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی؛ و می گوید:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شدموسئی با موسئی در جنگ شد و در هیچ صفحه‌ای از صفحه‌های مثنوی نیست که اشعار به جبر یا وحدت وجود یا سقوط عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد؛ و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادت می‌دانسته است.» (عین الحیات، ج ۲، ص ۴۵۷).

مخالفت جدّی علّامه محمّد باقر مجلسی (ره) با صوفیان عصر خویش مورد اتّفاق مخالف و مؤالف است، ولی نسبتهای افراطی‌ای که برخی در باب صوفی ستیزی به او داده‌اند، مورد تأیید اسناد تاریخی نیست، و حتّی گرایشهای ژرف عرفانی در نگارشهای وی می‌توان دستیاب کرد. (در این زمینه، نگر: علّامه مجلسی، حسن طارمی، ج ۱، صص ۲۱۸- ۲۴۲؛ و: صص ۱۰۶- ۱۱۱).

باری، آشنائی علّامه محمّد باقر مجلسی (ره) با مثنوی، جز اینجا، باز هم از آثارش مستفاد می گردد (سنج: علّامه مجلسی، حسن طارمی، ج ۱، ص ۲۴۲). این آشنائی نابیوسیده نیست؛ چه، والد ماجد علّامه، یعنی مولی محمّد تقی (ره)، یک جا نوشته است: «چه زیباست که انسان در سفر، با خود، کتابهای علمی و پرمحتوا، مانند مثنوی را بردارد، تا سفرش، سفر الی اللَّه باشد و در نعمتهای الهی بیندیشد و گشت و گذارش تنها جنبه حیوانی نداشته باشد» (سنج: روضة المتّقین، ج ۴، ص ۲۴۸).

۱۴۵/ ۱۰ نظم/ چنین است در مرعشی. این لفظ در اعظم نیست.

۱۴۵/ ۱۱ یک دهن ...⁄ این بیت، بیت شماره ۱۸۸۶ از دفتر پنجم مثنوی (تصحیح استعلامی) است.

گر بگویم ...⁄ این بیت، بیت شماره ۴۴۴۵ از دفتر سوم مثنوی (تصحیح استعلامی)

ترجمه فرحة الغری ،ص:۱۸۷

است؛ و در آنجا این گونه ضبط شده.

گر بگویم شرح این، بی‌حد شودمثنوی هشتاد تا کاغذ شود (ج ۳، ص ۲۰۳) ۱۴۵/ ۱۲ کاغذ/ چنین است در مرعشی و اعظم. توضیح چگونگی قافیه کردن «کاغذ/ کاغذ» و «بی‌حد»، محتاج بحثی در باب دال و ذال پارسی و شیوه قافیه‌اندیشی مولانا و نیز تأمّلی در چگونگی ضبط دستنوشتهای قدیم و چاپهای معتبر مثنوی است؛ و فی الجمله مجالی و مقالی دیگر می‌طلبد.

۱۴۵/ ۱۴ تمّت الرّسالة/ چنین است در مرعشی. اعظم: «تمت بعون الملک الوهاب فی محرم سنه ۱۱۶۸ م م م».

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹